



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# تذکرہ

## در قاریہ

پہلے مرتبہ آیت اللہ العظمیٰ  
آیتاں عالیہ شیخ مرتضیٰ انصاری کلمہ پائی

پیراستہ بیروت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)

نویسنده:

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۹	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	شناسنامه
۱۶	فهرست مطالب
۲۲	مقدمه
۲۴	فصل اول: بیعت با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام
۲۴	اشاره
۳۰	دین و سیاست
۳۰	بسیج افکار علیه حکومت بنی عباس
۳۳	نقشه مأمون
۳۵	وظیفه امام علیه السلام
۳۵	حکمت ها و فواید بیعت امام رضا علیه السلام
۳۵	اشاره
۳۷	۱. انقلاب فکری در عصر مأمون
۳۹	۲. اعتراف بنی عباس به حقانیت اهل بیت علیهم السلام
۴۶	۴. نگرش امام رضا علیه السلام به موضوع ادیان مختلف
۴۸	حدیث سلسله الذهب
۵۴	فصل دوم: وفات جناب ابوطالب علیه السلام
۵۴	اشاره
۶۰	مختصری از فضایل ابوطالب علیه السلام
۷۰	فصل سوم: وفات حضرت خدیجه علیها السلام
۷۰	اشاره

۷۳	شخصیت خدیجه علیها السلام
۸۶	فصل چهارم: حدیث اخوت
۸۶	اشاره
۱۰۲	عقد اخوت بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۰۴	تکرار عقد اخوت
۱۰۴	موضوع مهم و جالب
۱۰۶	عقد اخوت بین پیامبر و علی علیهما السلام
۱۱۰	فصل پنجم: ولادت و زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام
۱۱۰	اشاره
۱۱۴	ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام
۱۱۶	القاب و کنیه امام علیه السلام
۱۱۶	فضایل امام علیه السلام
۱۱۸	شرف نَسَب
۱۱۹	علم امام حسن مجتبی علیه السلام
۱۲۳	مکارم اخلاق
۱۲۳	پند بی رنجش
۱۲۴	ترس از عذاب الهی
۱۲۶	محبّت امام علیه السلام به مردم
۱۲۷	امام علیه السلام میهمان خانه خدا
۱۲۷	جلالت امام علیه السلام
۱۲۸	امام علیه السلام، نمایش رحمت الهی
۱۲۹	محبّت، پاسخ جسارت
۱۳۰	حلم امام علیه السلام
۱۳۱	سخاوت امام علیه السلام
۱۳۳	بخشش، پیش از ابراز نیاز
۱۳۳	پاداش امام علیه السلام به غلام

۱۳۴	اهمیت امام علیه السلام به زندگی مردم
۱۳۴	زهد امام علیه السلام
۱۳۶	هیبت امامت
۱۳۷	اسرار صلح حضرت مجتبی علیه السلام
۱۴۷	مرد مصلح
۱۴۷	علل و اسرار صلح
۱۴۷	۱. اجرای حکم الهی
۱۵۱	۲. ضعف و تفرقه در سپاه امام حسن علیه السلام
۱۵۲	۳. اوج انحطاط اخلاقی مردم
۱۵۳	۴. خطر سقوط اسلام و کشورهای اسلامی
۱۵۳	۵. فریب مردم توسط معاویه
۱۵۴	۶. برخورد با سیاست مکر و حيله
۱۵۵	۷. سیاست اسلامی امام علیه السلام
۱۶۰	مهم ترین شرایط صلح
۱۶۲	فصل ششم: ولادت حضرت امام جواد علیه السلام
۱۶۲	اشاره
۱۶۴	شخصیت حضرت امام جواد علیه السلام
۱۶۷	امامت در کودکی و کمی سن
۱۷۴	فصل هفتم: غزوه بدر
۱۷۴	اشاره
۱۸۰	قرآن و غزوه بدر
۱۸۶	پرچم دار و قهرمان نمونه جنگ بدر
۱۹۰	قهرمانان دیگر
۱۹۰	نمونه ای از مساوات اسلامی
۱۹۲	درس های غزوه بدر
۲۰۴	فصل هشتم: فتح مکه و حوادث آن

- ۲۰۴ ..... اشاره
- ۲۱۲ ..... خانه کعبه
- ۲۱۴ ..... بت پرستی و پیکره پرستی
- ۲۱۶ ..... علی علیه السلام بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۱۷ ..... عفو و گذشت بی نظیر در تاریخ
- ۲۲۰ ..... اعلان آزادی و مساوات حقوقی
- ۲۲۴ ..... فصل نهم: شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۲۴ ..... اشاره
- ۲۲۶ ..... وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۳۴ ..... سیره شیخین اعتبار ندارد
- ۲۴۵ ..... زمامداری علی علیه السلام
- ۲۴۸ ..... مدح و ثنای بی مورد
- ۲۵۰ ..... سند افتخار بشریت و زنده ترین برنامه زمامداری
- ۲۵۰ ..... یادی از آیت الله بروجردی قدس سره
- ۲۵۶ ..... کتاب نامه
- ۲۶۷ ..... درباره مرکز



## رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)

### مشخصات کتاب

سرشناسه: صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۲۹۸ -

عنوان و نام پدید آور: رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی) [کتاب] / صافی گلپایگانی.

وضعیت ویراست: [ویراست ۲۲].

مشخصات نشر: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، ۱۴۳۴ ق. = ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۵۵ ص؛ ۲۱×۵/۱۴ س م.

شابک: ۶۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۷۲-۸

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۴۵] - ۲۵۵؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: اسلام -- تاریخ

موضوع: شیعیان -- تاریخ

رده بندی کنگره: BP۱۴/ص ۸۲ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۴۸۴۳۶

ص: ۱

اشاره



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)

حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

ص: ۴

سرشناسه: صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۲۹۸ -

عنوان و نام پدیدآور: رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی) / صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، ۱۳۹۲

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].

مشخصات ظاهری: ۲۶۱ ص.

شابک: ۶۵۰۰۰ ریال ۸-۷۲-۵۱۰۵-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: اسلام -- تاریخ

موضوع: شیعه -- تاریخ

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۸ ر ۲ ص / ۱۴ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷۶

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۴۸۴۳۶

دفتر تنظیم و نشر آثار

\* نام کتاب: رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی) \*

\* مؤلف: حضرت آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی مدظله الوارف \*

\* چاپ اول: شوال المکرم ۱۴۳۴ / تابستان ۱۳۹۲ \*

\* شمارگان: ۳۰۰۰ \*

\* بها: ۶۵۰۰ تومان \*

\* شابك: ۸-۷۲-۵۱۰۵-۶۰۰-۹۷۸ \*

\* سايت الكترونيكي: [www.saafi.net](http://www.saafi.net) [www.safi.ir](http://www.safi.ir) \*

\* پست الكترونيكي: [saafi@saafi.net](mailto:saafi@saafi.net) \*

\* آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاك ۱۸۱ \*

\* تلفن: ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵) \*

ص: ۵



مقدمه ۱۱

فصل اول: بیعت با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام ۱۳

دین و سیاست ۱۹

بسیج افکار علیه حکومت بنی عباس ۱۹

نقشه مأمون ۲۲

وظیفه امام علیه السلام ۲۴

حکمت ها و فواید بیعت امام رضا علیه السلام ۲۴

۱. انقلاب فکری در عصر مأمون ۲۶

۲. اعتراف بنی عباس به حقایق اهل بیت علیهم السلام ۲۸

۳. استقبال مردم از امام رضا علیه السلام ۳۱

۴. نگرش امام رضا علیه السلام به موضوع ادیان مختلف ۳۵

حدیث سلسله الذهب ۳۷

فصل دوم: وفات جناب ابوطالب علیه السلام ۴۳

مختصری از فضایل ابوطالب علیه السلام ۴۹

فصل سوم: وفات حضرت خدیجه علیها السلام ۵۹

شخصیت خدیجه علیها السلام ۶۲

ص: ۷



فصل چهارم: حدیث اخوت ۷۵

عقد اخوت بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ۹۱

تکرار عقد اخوت ۹۳

موضوع مهم و جالب ۹۳

عقد اخوت بین پیامبر و علی علیهما السلام ۹۵

فصل پنجم: ولادت و زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام ۹۹

ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام ۱۰۳

القاب و کنیه امام علیه السلام ۱۰۵

فضایل امام علیه السلام ۱۰۵

شرفِ نَسَبِ ۱۰۷

علم امام حسن مجتبی علیه السلام ۱۰۸

مکارم اخلاق ۱۱۲

پند بی رنجش ۱۱۲

ترس از عذاب الهی ۱۱۳

محبّت امام علیه السلام به مردم ۱۱۵

امام علیه السلام میهمان خانه خدا ۱۱۶

جلالت امام علیه السلام ۱۱۶

امام علیه السلام، نمایش رحمت الهی ۱۱۷

محبّت، پاسخ جسارت ۱۱۸

حلم امام علیه السلام ۱۱۹

سخاوت امام عليه السلام ١٢٠

ص: ٨

بخشش، پیش از ابراز نیاز ۱۲۲

پاداش امام علیه السلام به غلام ۱۲۲

اهمیت امام علیه السلام به زندگی مردم ۱۲۳

زهد امام علیه السلام ۱۲۳

هیبت امامت ۱۲۵

اسرار صلح حضرت مجتبی علیه السلام ۱۲۶

مرد مصلح ۱۳۶

علل و اسرار صلح ۱۳۶

۱. اجرای حکم الهی ۱۳۶

۲. ضعف و تفرقه در سپاه امام حسن علیه السلام ۱۴۰

۳. اوج انحطاط اخلاقی مردم ۱۴۱

۴. خطر سقوط اسلام و کشورهای اسلامی ۱۴۲

۵. فریب مردم توسط معاویه ۱۴۲

۶. برخورد با سیاست مکر و حيله ۱۴۳

۷. سیاست اسلامی امام علیه السلام ۱۴۴

مهم ترین شرایط صلح ۱۴۹

فصل ششم: ولادت حضرت امام جواد علیه السلام ۱۵۱

شخصیت حضرت امام جواد علیه السلام ۱۵۳

امامت در کودکی و کمی سن ۱۵۶

فصل هفتم: غزوه بدر ۱۶۳

قرآن و غزوه بدر ۱۶۹

پرچم دار و قهرمان نمونه جنگ بدر ۱۷۵

ص: ۹

قهرمانان دیگر ۱۷۹

نمونه ای از مساوات اسلامی ۱۷۹

درس های غزوة بدر ۱۸۱

فصل هشتم: فتح مکه و حوادث آن ۱۹۳

خانه کعبه ۲۰۱

بت پرستی و پیکره پرستی ۲۰۳

علی علیه السلام بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۰۵

عفو و گذشت بی نظیر در تاریخ ۲۰۵

اعلان آزادی و مساوات حقوقی ۲۰۹

فصل نهم: شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۱۳

وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۱۵

سیره شیخین اعتبار ندارد ۲۲۳

زاممداری حضرت علی علیه السلام ۲۳۴

مدح و ثنای بی مورد ۲۳۷

سند افتخار بشریت و زنده ترین برنامه زمامداری ۲۳۹

یادی از آیت الله بروجردی قدس سره ۲۳۹

کتاب نامه ۲۴۵

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه ۲۵۷

ص: ۱۰

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۱

«به درستی که در داستان های آنها، عبرتی برای خردمندان است».

یکی از اعمال پرفیض و برکت که وسیله ترقی و کمال بشر است و در آیات شریفه قرآن مجید و روایات و احادیث، از آن مدح بسیار شده، تفکر است.

تفکر در خلق آسمان و زمین و نظامات عالم خلقت و اسرار آفرینش؛ تفکر در حوادث، اتفاقات و تحولات روزگار؛ تفکر در گذشت عمر و پرونده اعمال و بالأخره تفکر در ماه مبارک رمضان، توأم با انجام وظایف و برنامه های دیگر، سبب قوت ایمان و رشد شعور اسلامی و برداشت فواید تربیتی، اخلاقی و اجتماعی بیشتر است.

تفکر در معانی آیات قرآن، و مضامین دعاها، تفکر در اوضاع

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مسلمانان، و تحولات جهان اسلام از ماه رمضان گذشته تا حال برای تعیین برنامه کار تا ماه رمضان آینده، و از جمله تفکر در حوادث تاریخی این ماه برای عبرت و موعظه.

کتاب حاضر، شرح و تحلیل و درس هایی از چند حادثه از حوادث تاریخی این ماه مبارک است که به منظور تقویت درک مذهبی و رشد افکار و بیدار شدن احساسات اسلامی نوشته شده است.

امید است مطالعه آن برای عموم، به خصوص نسل جوان، در این ماه خدا سودمند واقع شود.

ان شاء الله تعالی

۲۹ جمادی الاولی ۱۳۹۲ هجری قمری

لطف الله صافی گلپایگانی

ص: ۱۲

## فصل اول: بیعت با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

اشاره

ص: ۱۳





از حوادث و اتفاقات تاریخی که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست، بیعت با ولایتعهدی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود؛ که بنا به نقل شیخ مفید و دیگران در روز اول ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری صورت گرفت. (۱)

واقعه واگذاری ولایتعهدی به حضرت رضا علیه السلام از جانب مأمون یک نقشه سیاسی بود. مأمون برای فرونشاندن آتش انقلابات داخلی و تظاهر به حسن نیت و ارادت خود به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که تا آن زمان از جانب حکومت بنی عباس و خلفای وقت، نظیر منصور، هادی و هارون، تحت شدیدترین فشارها و شکنجه ها گرفتار بودند، اقدام به این عمل کرد.

ص: ۱۵

---

۱- (۱) هرچند در روز آن بین مورخان و محدثان اختلاف وجود دارد، برخی آن را روز اول ماه رمضان، برخی روز دوم، برخی چهارم، برخی ششم و برخی هفتم رمضان ذکر کرده اند که به نظر می رسد علت اختلاف از آن جهت باشد که پذیرش ولایتعهدی آن حضرت در اول ماه رمضان بوده و بیعت رسمی با آن امام علیه السلام در ششم و هفتم ماه رمضان صورت گرفته است. برای اطلاع از اقوال رجوع کنید به: یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۸۸؛ طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۱۳۹؛ صدوق، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۴؛ مفید، مسارالشیعہ، ص ۲۲؛ همو، الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۸۵-۸۶؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص ۹۴؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۲۶؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۲۶۴؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۲۳؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۹؛ کفعمی، المصباح، ص ۵۱۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۸؛ ج ۹۹، ص ۴۳.

ستمگری ها و بدرفتاری ها، ظلم و تعدی بنی عباس، نسبت به آل علی علیه السلام که اهل بیت و ذریه پیغمبر و از نزدیک ترین افراد به آن حضرت و حامل علوم نبوت می باشند، فزونی گرفته بود.

حبس در بدترین زندان ها، شکنجه های شدید، آوارگی از وطن و مسکن، منع آب و نان، ضرب و شتم، هتک حرمت، کشتن با فجیع ترین اشکال، نمونه هایی از این سختگیری ها بود.

آل علی علیه السلام هیچ تقصیری نداشتند، جز آنکه خیر و سعادت بشر را می خواستند و شیفته و دلباخته حق و خواستار عدالت و آزادی بودند و مردم، آنها را شایسته رهبری مسلمانان می دانستند و پیامبر صلی الله علیه و آله امت را به آنها ارجاع داده تا دین، احکام و سایر مسائل شرعی را از آنها بیاموزند. مردم، آل علی علیه السلام را دوست می داشتند و آنان، مالک دل های جامعه بودند.

در مقابل، بنی عباس افرادی ستمگر، ستم پیشه، غاصب، غارتگر بیت المال و متجاوز بودند؛ خلافت اسلامی را مانند دوران بنی امیه از مسیر خود خارج کرده و بدترین استبدادها و دیکتاتوری ها را تشکیل دادند و آتش اختلافات نژادی و ملی و عرب و عجم را بین مسلمانان روشن کردند؛ و برای آنکه مسلمانان از اصول اساسی اسلام و فهم حقایق قرآن بی اطلاع باشند و به حقوق خود آشنا نشوند و بنی عباس بتوانند روش حکومت های پیش از اسلام را مرتجعانه احیا نمایند، با

زبان عربی - که همان زبان اسلام و قرآن بود - به مخالفت برخاسته و از توسعه آن، در قلمرو کشورهای اسلامی جلوگیری کرده، زبان های محلی را رواج دادند؛ که حتی می گویند: به «ابومسلم» دستور دادند:

هرچه عرب زبان در خراسان است، از بین ببر؛ زیرا آنهایی که به زبان عربی آشنا نباشند و نتوانند مفاهیم و مقاصد قرآن را به طور مستقیم از قرآن بگیرند، طبعاً به آن وضع حکومت پر از تجمّلات و دستگاه عریض و طویل خلافت، مانند یک مسلمان آزاد و قرآنی، با نفرت و بغض نمی نگرند.

بنابراین، مأمون از کسانی بود که زبان فارسی را رواج می داد و به شعرای پارسی زبان جایزه اعطا می کرد؛ نه برای اینکه به فرهنگ و زبان پارسی علاقه داشت؛ بلکه برای اینکه جنگ عرب و عجم را به راه بیندازد و با جانب داری از یک گروه، حمایت آنها را جلب، و گروه دیگر را بکوبد؛ زیرا ایجاد تفرقه بین ملل عرب و عجم و رواج دادن تعصّبات باطل و ملت را رودرروی هم قرار دادن، برای نگاهداری پایه های حکومتی که برخلاف احساسات عموم رفتار می کرد، راه مؤثری بود.

یکی از خیانت هایی که بنی عقیاس به اسلام روا داشت، همین بود که جامعه مسلمانان را از یکپارچگی خارج ساخت و بین آنان اختلاف ایجاد کرد و در حقیقت قیام هایی را که علیه دستگاه خلافت در ایران و

کشورهای دیگر آغاز شد، پایه ریزی کردند؛ مردمان دلسوز و فهمیده را مجبور به سکوت، و جاسوسان آنها جامعه را از امتیّت محروم کرده بودند.

به این علل، مردم آنها را دوست نمی داشتند و ستم های آنها به آل علی علیه السلام دل ها را از آتش اندوه می سوزانید.

عکس العمل مردم در برابر اعمال ناهنجار بنی عباس، افزون شدن علاقه آنان به رهبران و امامان اهل بیت علیه السلام بود. ولی حکومت که فقط بر پایه زور پایدار مانده بود و به سرنیزه و تهدید و ارعاب اتکا داشت، بر شدت عمل خود می افزود و دسته دسته سادات جوان و پیر و هواخواهان حکومت آزاد اسلامی را به شهادت می رساند و یا زنده به گور می کرد و یا اینکه در سیاه چال ها می انداخت. (۱)

آل علی علیه السلام آزادی خواه و طرف دار حکومت حقّ و عدالت اسلامی بر مبنای قرآن و سنّت نبوی بودند و مرور زمان ثابت کرد، بنی عباس کسانی نیستند که بتوانند رهبری مسلمانان را عهده دار باشند.

تفکیک سیاست از دیانت و دین از دنیا هم ممکن نبود تا بنی عباس بگویند ما سیاست را اداره می کنیم و آل علی علیه السلام دیانت را؛ بنابراین، اگر از جنبه دینی و معنوی کم و کاستی داشته باشیم و هر خلاف شرعی نیز مرتکب شویم، با سیاست و ریاست و حکومت مغایر نیست.

ص: ۱۸

---

۱- (۱) ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین به طور مفصل از این جنایات پرده برداشته است.

بنی عبّاس ناچار بودند خود را هم رهبر سیاسی و هم رهبر دینی بدانند؛ زیرا در اسلام، سیاست و دیانت از هم جدا نیست. دیانت یعنی همه چیز، تجزیه دین از سیاست و انفصال سیاست از دین، شعاری است که بیگانگان و دشمنان اسلام، از پشت آن، می خواهند اسلام را از حکومت در جوامع مسلمین معزول کنند و وحدت مسلمان ها را از بین ببرند. این موضوع، یعنی تجزیه، فصل و جدایی دین از دنیا، خطرناک ترین افکار ضداسلامی و مخالف صریح تعالیم اسلام، آیات و نصوص کتاب و سنت است؛ بنابراین، بنی امیه و بنی عبّاس هم نتوانستند آن را انکار کنند و خود را پیشوای مسلمین خواندند، بی آنکه واجد صفات رهبری باشند و اشکال وارد مخالفان آنها هم این بود که شما به شهادت اعمال و رفتاری که دارید و برای اینکه عالم به معارف اسلام نمی باشید، واجد صفات رهبری نیستید و غاصب این مقام می باشید.

### بسیج افکار علیه حکومت بنی عبّاس

در اواخر حکومت دیکتاتوری هارون و آغاز حکومت مأمون، احساسات توده های وسیع مسلمانان، علیه حکومت بنی عبّاس به شدت اوج گرفت و عکس العمل در برابر کارها و اختناق افکار و سلب

آزادی های فردی و دینی، در قلوب زیاد شده و در حال انفجار بود.

جریان جنگ خونین «امین» و «مأمون» و آن همه کشتار و اتلاف نفوس و نیز، قتل امین، ماهیت این بازیگران صحنه سیاست را بیش از پیش فاش کرد.

مأمون، احساسات ملی و قومی ایرانیان، و امین نیز احساسات ملی و قومی عربی را وسیله ساخت و عالم اسلام را تجزیه کردند و احساساتی را که اسلام، سال ها پیش از بین برده بود، زنده نموده و احساسات واقعی اسلامی را که مافوق این احساسات بود، نادیده گرفتند و مصالح عالیة اسلام را به مصالح شخصی خود فروختند.

اسلام، تعصب نژادی، ملی و قومی را لغو کرد و جنگ، برای پیروزی و برتری نژاد یا قوم و ملت خاص را ممنوع نمود و تمام بشر را از هر قوم و ملت، دعوت به اسلام و برادری کرد، ولی خلفای غاصب، عموماً این جهت را مراعات نکرده و از اختلافات، بهره برداری می کردند.

مسلمانان فهمیده و متفکر، در گذشته و حال، این دقایق و نکات را درک کرده و از ضررهای رواج ملّیت های گوناگون در جامعه اسلامی اطلاع دارند؛ اما قدرت هایی که از این افکار کهنه و پوسیده، برای بقای سلطه و حکومت خود استفاده می کنند، به نصایح بزرگان اسلام اعتنا ندارند.

مأمون برای اینکه به اوضاع آشفته سروسامانی بدهد و از عکس العمل آن همه جنایات و خیانت‌ها، قتل‌سادات و اسراف بیت المال، تا حدی جلوگیری کند و خشم مردم را فرو بنشانند و خود را خیرخواه مسلمین و دور از مطامع سیاسی جلوه دهد؛ و به گفته بعضی، اهل بیت علیهم السلام را طالب حکومت معرفی کند؛<sup>(۱)</sup> یا آنان را به خاطر قبول منصب از دستگاه حکومت، در معرض اعتراض واقع سازد<sup>(۲)</sup> و آن را دستاویزی برای شرعی بودن حکومت خود قرار دهد و مسلمانان و بسیاری از سران و خواص خود را که انتقال خلافت را به آل علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و مقرر شرعی آن، آرزومند و خواستار بودند و بلکه اصرار می‌ورزیدند، ساکت و راضی سازد، دست به یک نیرنگ سیاسی و

ص: ۲۱

---

۱- (۱) به نظر ما این علت، یک علت معقول و منطقی برای اقدام مأمون نیست؛ زیرا حکومت و خلافت، حق شرعی حضرت رضا علیه السلام بود و قبول آن، از مقام آن حضرت چیزی نمی‌کاست؛ و مردم هم که به اهل بیت علیهم السلام متوجه بودند، برای آنکه رهبری اسلام را حق شرعی آنان می‌دانستند و عقیده داشتند که پیشرفت اسلام در مسیر واقعی خود، وابسته به حکومت و رهبری امامان علیهم السلام است، که از جانب خدا و رسول، برگزیده و تعیین شده‌اند و بدیهی است که هدف حکومت امامان، اصلاحات واقعی و تأمین عدالت اجتماعی و خیر و سعادت برای عموم است و هدف حکومت غاصبان و زورگویان، منافع شخصی و استبداد و استعمار است.

۲- (۲) چنانچه از باب ۴۰ عیون اخبارالرضا علیه السلام استفاده می‌شود، بعضی از همین جهت، از خود آن حضرت سؤال کردند و جواب شافی و کافی شنیدند. صدوق، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۲.



بازی تازه ای زد، که هم خود را تبرئه و طرف دار حق معرفی کند، و هم تشنجاتی را که در گوشه و کنار و اطراف مملکت بود، آرام و موقعیت حکومتش را که سخت متزلزل بود، مستحکم و استوار سازد.

### نقشه مأمون

مأمون درصدد برآمد که دست به سوی خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دراز کند، و بهترین و شایسته ترین و عالم ترین و پرهیزکارترین آنها را - که از هر جهت میان مسلمانان، دارای حسن شهرت و مورد علاقه و ارادت عموم باشد و در بین بنی عباس و دیگران، نظیر و مانندی نداشته باشد - به عنوان ولیعهد انتخاب کند و او را در جریان ها و وقایع و کارهایی که می شود، به قبول مسئولیت و ادار سازد، و به اصطلاح، عضو هیئت حاکمه قرار دهد.

این اقدام، از یک سو، مردم را به آینده اسلام و مسلمانان، امیدوار می ساخت و از سوی دیگر، حضرت رضا علیه السلام را در شمار هیئت حاکمه ای که اکثریت آنها به ریاست مأمون، مورد اعتراض جامعه بودند، معرفی می کرد و به گمان مأمون، طبعاً این موضوع، محبوبیت حضرت رضا علیه السلام و ایمان و ارادت مسلمانان را به خاندان رسالت، کاهش می داد و از ناحیه دیگر هم، صدای کسانی را که به نام اهل بیت علیهم السلام، قیام و شورش می کردند، خاموش می ساخت.

نقشهٔ مأمون این بود که پس از اجرای این برنامه‌ها و رسیدن به اهداف خویش مانند پدرانیش - که آن همه سادات، رجال و بزرگان اهل بیت را به شهادت رساندند - او نیز هر زمان که بخواهد و مصلحت سلطنتش اقتضا کند، امام رضا علیه السلام را از میان بردارد.

بنابراین برای اجرای اهداف شوم خود، «رجاء بن ابی الضحاک» را با گروهی از افسران ارشد، به مدینه طیبه فرستاد تا هر طور که شده، امام علیه السلام را به خراسان بیاورند.<sup>(۱)</sup>

آنها نیز - به شرحی که در تواریخ است - امام علیه السلام را الزاماً و با احترام ظاهری، به «مرو» آوردند و مأمون، با تهدید به قتل، آن حضرت را به قبول ولایتعهدی مجبور ساخت؛ ولی امام علیه السلام رسماً با مأمون شرط گذاشت که در هیچ یک از امور مملکتی، مداخله‌ای نخواهد داشت؛ و با این عمل، مأمون را از اینکه بتواند امام علیه السلام را در جریان‌های کشور رتق و فتق امور، عزل و نصب حکام و امرا مسئول سازد، مأیوس کرد و بدین ترتیب امام از اینکه در ردیف هیئت حاکمه باشند، جدّاً امتناع فرمودند.<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۳

- 
- ۱- (۱) طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۱۳۲؛ صدوق، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۶، ۱۹۴؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۶۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹۱-۹۵.
  - ۲- (۲) ر. ک: طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۷۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۷۴.

## وظیفه امام علیه السلام

چنانچه می دانیم و نیز برحسب عقاید صحیح شیعه، همه ائمه هدی علیهم السلام در روش و رفتاری که در پیش گرفتند، تکلیف و وظیفه ای را که از جانب خدا برای آنها معین شده بود، اطاعت می کردند، و در قیام، اقدام، سکوت و خانه نشینی، هدفی جز اطاعت خدا، ترویج دین، هدایت خلق و حفظ اسلام نداشتند.

حضرت رضا علیه السلام از نقشه های مأمون آگاه بود و می دانست که موضوع ولایتعهدی چیزی جز صحنه سازی و فریب کاری نیست؛ و حتی خبر دادند که چگونه این موضوع به پایان خواهد رسید و چگونه ولایتعهدی، مفهوم واقعی خواهد داشت، درحالی که پیش از مأمون وفات خواهند کرد؟

هنگامی که امام قصد عزیمت از مدینه کردند، به خاندان خود اطلاع دادند که از این سفر باز نخواهند گشت و دستور دادند که برای ایشان، نوحه سرایی کنند.

بااین همه، چاره ای جز اجابت دعوت مأمون نداشتند و سفر خراسان را اختیار فرمودند.

## حکمت ها و فواید بیعت امام رضا علیه السلام

### اشاره

در اینجا قصد نداریم درباره موجه و مقبول بودن حرکت امام به سوی خراسان بحثی به میان آوریم؛ چراکه از عهده ما خارج است که در این

میادین و موشکافی‌ها وارد شویم و در کار امام - که کردار و رفتار و گفتارش برای ما برطبق نصوص متواتر و حکم عقل، حجت است؛ و آنچه فرمان دهد و انجام دهد، به امر خدا و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله است - چون و چرایی به میان آوریم.

ای مگس! عرصه سیمرخ نه جولانگه توست عِرض خود می بری و زحمت ما می داری!

هرگز اندیشه‌های کوتاه نمی تواند به نهایت این حقایق برسد؛ جایی که نکته‌ها و حکمت‌ها و باطن کارهای خضر بر کسی چون موسی پنهان بماند، باطن کار و اقدامات اولیای بزرگ خدا یعنی محمّد و آل محمّد علیهم السلام - که در وصف حالشان باید گفت: عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۱) - چه سان بر ما فاش و آشکار می شود؟

با این همه، به قدری که اندیشه، توانایی ورود در این عالم وسیع و دریای بیکران را دارد و تا آنجا که غَوَاصِ عقل، به خود جرأت فرو رفتن به عمق این بحر ژرف و اقیانوس عمیق را می دهد، از حکمت‌ها و فواید این بیعت، مختصری می نگاریم:

ص: ۲۵

---

۱- (۱) انبیاء، ۲۶-۲۷؛ «آنها بندگان بزرگواری می باشند که هیچگاه از قول خداوند، پیشی نگرفته و همواره به فرمان او عمل می کنند». این آیه اگرچه در تنزیل، درباره ملائکه است، ولی در احادیث متواتر، به معصومین علیهم السلام تأویل شده است.

پس از اختناق شدید دوران هارون و حبس طولانی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دست عموم شیعه و طرف داران حق، به طور علنی و رسمی از دامن اهل بیت علیهم السلام کوتاه شد و آن مدرسه جهانی و مکتب علم و دانش و هدایتی که به واسطه حضرت صادق علیه السلام افتتاح شده بود و خورشید جهان تابش به تمام عالم اسلام، نور افشانی می کرد، به واسطه فشار حکومت وقت، تعطیل گردید. و اگر فشار و اختناق، بیشتر ادامه پیدا می کرد، به تدریج علوم آل محمد علیهم السلام از دسترس مسلمانان خارج می شد؛ و با کنترلی که از طرف حکومت، در تألیف و توزیع و نشر کتب و جمع آوری و نقل روایات برقرار بود و شیوخ و مجامع علمی، تحت مراقبت جاسوسان قرار داشتند، این مقدار از علوم اهل بیت علیهم السلام که بین محدثین و علما منتشر شده بود، هم باقی نمی ماند.

وجود یک آزادی ظاهری نیز برای مردمان آزادی خواه و شیعه، و فرقه ای که اجرای کامل کتاب و سنت را طالب بودند، فرصتی بسیار گران بها به شمار می رفت؛ چرا که در این فرصت، می توانستند افکار خود را از نو منتشر نموده و جوانان و طبقه ای را که در دوران اختناق هارونی و زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در مدارس و مجامع بنی عباس تربیت شده بودند، با افکار صحیح توحیدی و آزادی بخش اسلام، آشنا سازند و در ضمن معرفی مذهب شیعه، نهضتی

برای رساندن رسالت اسلام به تمام ملل اسلامی، برپا کنند.

ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام و گرایش ظاهری مأمون به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله این فرصت را در اختیار دانشمندان و محدثان و شاعران شیعه قرار داد و اقداماتی که شیعه در آن فرصت، برای ادای رسالت اسلام و نشر علوم و فضایل آل محمد علیهم السلام انجام داد، شاید بی سابقه یا کم سابقه بود.

در آن زمان، نشر علوم و احادیث اهل بیت علیهم السلام، رواج پیدا کرد فراگرفتن و ذکر احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام و نقل فضایل و سجایای اخلاقی آنها، معمول گشت.

شعرا، بهترین قصاید را در مدح اهل بیت و ائمه اطهار علیهم السلام و افشای ستم هایی که بر آنها روا شده بود و نیز مواقف و مشاهد آنها و طلب حق اهل بیت علیهم السلام سرودند؛ که تاکنون در ردیف بهترین و زیباترین اشعار ادبیات عرب است؛ تا جایی که مأمون، شخصاً در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام قصیده سرایی می کرد.

این اشعار - که متضمن بیان حق اهل بیت و فضایل و مناقب ایشان و فداکاری ها و استقامت و ثبات آنها بود - یادآور خون هایی بود که برای اسلام ریخته شده و بیانگر ظلم هایی بود که هیئت های حاکمه ستمگر در حق اهل بیت علیهم السلام اعمال کرده بودند. و از این رو آن اشعار، ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام را در دل ها رشد می داد و همه جا منتشر و قرائت

می شد؛ و یقیناً اگر موضوع ولایتعهدی امام به میان نمی آمد، این نهضت وسیع ادبی و سیاسی و مذهبی، آغاز نمی شد.

بدیهی است این جریان ها، عکس العمل های شدید ظلم هارون و حبس و زندانی کردن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بود که در نهایت، مأمون را به تغییر سیاست ناچار ساخت و آن حبس و زندان طولانی و مظلومیت، اهل بیت علیهم السلام را در حکومت مقتدر بنی عباس، به ظاهر، تا یک قدمی خلافت وسیع اسلامی، به دست خود بنی عباس جلو برد و اگر امام، روش دیگری پیش می گرفت و از راه انقلاب و جنگ و رودررو قرار گرفتن با مأمون وارد می شد، بی شک با موانع بسیاری روبرو می گردید؛ و به علت فراهم نبودن اوضاع سیاسی و اجتماعی برای خلافت شخصی مانند آن حضرت، جبهه حق پرستان شکست می خورد و اختناق شدیدتر از عصر هارون پیش می آمد؛ و این فرصت کذایی و بی نظیر، برای انقلاب فکری از دست می رفت.

## ۲. اعتراف بنی عباس به حقایق اهل بیت علیهم السلام

بسیاری از خلفای بنی عباس با همه دشمنی و حسادتی که با اهل بیت علیهم السلام داشتند، جسته و گریخته، فضایل اهل بیت علیهم السلام را نقل می کردند و آنها را وارث حقیقی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و لایق منحصر به فرد خلافت و رهبری مسلمین می دانستند و نمی توانستند منکر فضایل و علوم و

صلاحیت آنها شوند و یا آنها را به حرکات و رفتار ناپسند متهم سازند. بنابراین، فقط حبّ جاه و ریاست و سلطنت، آنها را به غضب خلافت و ارتکاب آن همه جنایت و کشتار دسته جمعی سادات بزرگوار و آزار و شکنجه شیعیان وادار می ساخت.

بااین همه، تا زمان مأمون، یک اعلام عمومی و رسمی و دولتی در مورد این موضوع صادر نشده بود و خلفای بنی عباس، به ظاهر، خود را شایسته خلافت معرفی می کردند و خلافت را حقّ خود می شمردند.

موضوع ولایتعهدی امام، یک اعتراف حکومتی و رسمی، و سندی بود که بر تمام تبلیغات و دعاوی بنی عباس، خط بطلان کشید و اگرچه مأمون، کناره گیری نکرد و خلافت را واگذار نمود، امّا عموماً آن را اقرار علیه خودش تلقی کرده و او را غاصب مسند خلافت شناختند.

نکته قابل توجه این بود که مأمون - خلیفه و پادشاه مسلمانان و مالک کشورهای پهناور اسلام و کسی که در بین خلفای بنی عباس، از او عالمتر یافت نمی شد؛ و بر علمای نامدار اهل سنت، در مباحث دقیق علمی و کلامی غالب بود - رسماً اعلام کرد که در میان تمام مسلمانان از بنی عباس و آل ابی طالب و دیگران، کسی را اعلم و افضل و لایق تر به خلافت، از پسر آن امام مظلومی که پدرم، او را با آن همه زجر و شکنجه در زندان، به آن وضع فجیع و دردناک کشت، نمی شناسم.

مأمون می خواست با زیرکی تمام، خود را این گونه به مردم معرفی



کند که حقّ اهل بیت علیهم السلام و امام را شناخته و خلافت را به صاحبش واگذار کرده است.

به عقیده ما، این پیشامد در تاریخ پیروزی های چشمگیر مذهبی شیعه، بی نظیر یا کم نظیر است و بیش از آنچه که ما تصوّر می کنیم، اعتراف به حقّانیت امام علیه السلام در نفوس، انعکاس داشته است.

مأمون برحسب مصلحت حکومت و دفع اتّهام و اضطراب سیاسی و فشار نفوذ معنوی اهل بیت علیهم السلام، آن حقیقتی را که رسماً مورد انکار دستگاه حکومت بنی امیه و بنی عباس و خلفای غاصب و تشکیلات وسیع تبلیغاتی آنها بود، قبول نمود؛ و به نزاعی که بین آنان و دسته ها و احزاب طرف دارشان، با اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله در موضوع خلافت پیش آمده بود، خاتمه داد، و رسماً پذیرفت که در این نزاع، حق با علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و آل علی و شیعیان آنها بوده است.

روح و حقیقت آن بیعت، تفسیری جز این نداشت و مأمون این حق را به ظاهر و برحسب فشار سیاسی پذیرفت و از این اعلان و قبول رسمی حق آشکار و باطل، رسوا گشت.

وَمَنَاقِبُ شَهِدِ الْعَدُوِّ بِفَضْلِهَا وَالْفُضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ (۱)

ص: ۳۰

---

۱- (۱) و مناقبی که دشمن به برتری آنها گواهی داد، که برتری و فضیلت واقعی، آن است که دشمن هم به آن اعتراف داشته باشد.

حرکت امام علیه السلام که به طور رسمی و به ظاهر آزاد، از مدینه به خراسان بود، پیامدهای مفیدی به دنبال داشت؛ به طوری که در طی این مسافت طولانی که از شهرهای بزرگ و کوچک و بخش ها و دهستان ها و دهکده های بسیار، عبور می کردند، شور و هیجان عجیبی در کشورهای اسلامی پدید می آورد و موجب شد مسلمانانی که تا آن موقع نمی توانستند احساسات ارادتمندانه خود را به اهل بیت علیهم السلام اظهار کنند، علایق ناگسستنی و پیوند خود را با دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ذریه آن حضرت آشکار سازند؛ و در بین همه مردم - از خواص و عوام - سخن از اهل بیت علیهم السلام و فضایل و مقامات آنان و ظلم هایی که به آنها شده بود، مطرح گردید.

مردم و جماعات بسیار، از تشرف به دیدار امام، غرق وجد و نشاط و سرور شده بودند؛ زیرا شرفیابی به حضورش را برای خود، شرفیابی به حضور جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می شمردند.

مردم در معابر، میادین، مساجد و هر جا که مسیر آن حضرت بود، اجتماع می کردند و با حضورشان صفحه نوینی را در تاریخ اسلام می ساختند و روش و نظام عصر نبوت رسول خدا و خلافت علی مرتضی علیهم السلام را احیا می کردند.

مردم به هم دیگر می گفتند: چه خوب شد؛ حق به مرکزش باز گشت.

مأمون خودش می خواهد، زمینه انتقال خلافت را به امام فراهم کند. مأمون گفته است: بعد از فحص و جستجو و مطالعه و بررسی، کسی را اصلح و افضل و لایق تر از امام، در جهان پهناور اسلام نیافتم! (۱)

در اینکه بزرگ ترین شخصیت عالم اسلام، علی بن موسی الرضا علیهما السلام است، شکی نیست؛ اما اینها بنا نداشتند که رسماً حقّ خاندان نبوت را ادا کنند.

مگر پدر مظلومش موسی بن جعفر علیهما السلام افضل تمام امت نبود؟ مگر هارون کسی را از او افضل و اعلم و پرهیزکارتر می شناخت؟! قطعاً چنین نبود. مگر جدش امام جعفر صادق علیه السلام یگانه افتخار عالم اسلام نبود؟! مگر منصور او را وارث علوم کتاب و برگزیده خدا نمی دانست؟!

مگر امام محمّد باقر علیه السلام باقر علوم اولین و آخرین نبود؟ مگر او نبود که وقتی عبدالملک مروان در مثل آن حادثه سیاسی و اسلامی که حیثیت و شرافت کشور اسلام و مسلمین به خاطر آن در خطر بود، از آن حضرت چاره جویی کرد؟ (۲)

همه ائمه هدی علیهم السلام افراد شاخص جهان اسلام بودند؛ اما خدا لعنت کند سیاستی را که به معنای حبّ جاه و ریاست است و به قول آن مرد

ص: ۳۲

---

۱- (۱) طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۱۳۹؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص ۹۴؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۲۶.

۲- (۲) بیهقی، المحاسن والمساوی، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۶؛ دمیری، حیوه الحیوان، ص ۲۴.

بزرگ: «لعن الله السياسه و سينها و ساس و كل لفظٍ اشتقَّ من السياسه»<sup>(۱)</sup>؛ خدا، دوستی مقام و حکومت و سلطنت را لعنت کند.

زامداران و سیاستمداران دنیاطلب، از کتمان حقایق، از پنهان کردن فضیلت و صلاحیت افراد، و انکار واقعیات، و حبس و کشتن مردان خدا، باک ندارند.

برای مردم این سؤال پیش آمده بود که چگونه مأمون روش تمام سیاستمداران را کنار گذاشته و انسان خوش قلب و پاک نیت و خیرخواه جامعه خود را به عنوان ولیعهد معرفی می کند؟ و مبدا این هم سیاستی باشد؟!

مبدا این هم نقشه خیانتی به اهل بیت علیهم السلام باشد؟ و مبدا پشت این پرده، مقاصد دیگر پنهان باشد، و سرانجام امام را نیز به سرنوشت پدرِ مظلومش گرفتار نمایند!

به هر حال هر چه باشد، باید منتظر آینده بود. ولی ظاهر این اقدام، در حال حاضر، این طور نشان می دهد که مأمون دریافته که خلافت، حق آل علی علیهم السلام است و کسی افضل از علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیست و در اینکه مأمون به این حقیقت آگاه است، شک و شبهه ای وجود ندارد.

ص: ۳۳

---

۱- (۱) خداوند، سیاست و سین آن را و سیاستمدار و هر لفظی که از سیاست، مشتق شده است را لعنت کند!

مردم از این گونه گفتگوها در میان خود بسیار داشتند، و همه جا سخن

از امام بود. امام در هر مکان که قدم می گذاشت، ارادت و محبت مردم آنجا اوج می گرفت و در کالبد ایمان و اخلاصشان، جان تازه می دمید. امام را زیارت می کردند؛ در سیمایش، سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله را تماشا نموده و گریه می کردند؛ ناله و ضجه می زدند؛ شعر می خواندند؛ شادی می کردند؛ و صلوات می فرستادند.

به راستی، چه حادثه ای مهمتر از این می توانست مذهب تشیع را زنده سازد و مردم را به سوی حقیقت رهبری کند؟ و چه منظره ای زیباتر و نافذتر و جذاب تر از جمال دل آرا و چهره ملکوتی امام است؟

تا پیش از حرکت امام از مدینه به مرو، اگر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله خود را معرفی می کردند، فوراً دستگیر و زندانی می شدند؛ اما به برکت وجود امام، نه تنها چنین مسئله ای وجود نداشت؛ بلکه تمام شهرهای بین راه، غرق هیجان و شادی گردید و وقتی چشمشان به جمال آن حضرت روشن می شد، اشعار ابی نواس ترجمان احساساتشان بود:

مُطَهَّرُونَ نَقِيَّاتٌ جُيُوبُهُمْ (ثِيَابُهُمْ) تُتْلَى الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْمًا ذِكْرُوا

مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسِبُهُ فَمَا لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخِرٌ

وَاللَّهِ لَمَا بَرَأَ خَلْقًا فَاتَّقَنَهُ صَفَاكُمْ وَ اصْطَفَاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ

فَأَنْتُمْ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ عِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ السُّورَةُ (۱)

ص: ۳۴

---

۱- (۱) صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۷۴؛ طبری، بشاره المصطفی، ص ۱۳۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۸.

آنان افرادی پاکدامن و پاکیزه قلب اند که هر جا یاد شوند، بر آنها درود و سلام فرستاده می شوند، به خدا قسم، خلقی درست کارتر از آنها دیده نشده است، که خداوند شما را در صفا و پاکی برگزید، و شما از اهل ملکوتید و در نزد شماست علم کتاب و آنچه در سوره های قرآن آمده است، و آن کس که به هنگام بیان نَسَبِش، علوی نباشد، هیچ زمان برخوردار از افتخاری در آباء و اجداد خویش نمی باشد.

#### ۴. نگرش امام رضا علیه السلام به موضوع ادیان مختلف

مسافرت امام رضا علیه السلام به خراسان، فرصت مناسبی بود تا علوم و معارف اسلام - که در نزد امامان، موجود بود و از موارث نبوت به شمار می رفت - منتشر شود و در دسترس علما و دانشمندان قرار گیرد.

عصر مأمون، سرآغاز آشنایی مسلمانان با اصطلاحات و مکتب های فلسفی بود که به واسطه ترجمه کتب فلسفی به زبان عربی، صورت گرفت و مأمون نیز از این برخوردار استفاده نموده و شخصاً آن را ترویج و تشویق می کرد و در نتیجه نابسامانی های فکری و القای شبهات و اشکالات، در عقاید و مسائل اسلامی زیاد گردید؛ و از سوی دیگر، بحث و مناظره بین مسلمانان و علمای ادیان دیگر نیز توسعه یافت و مباحثات مذهبی رایج گردید.

حضرت رضا علیه السلام برای حفظ عقاید مسلمانان و ردّ هر گونه شبهه و شک و ایراد و نیز راهنمایی علما، مجاهدت های فراوانی فرمودند، و شخصاً با دانشمندان بزرگ ادیان مختلف، مباحثه کرده و آنها را محکوم و مُجاب کردند؛ که صورت آن جلسات مباحثه و مناظره، در کتب تاریخ و حدیث، ثبت و ضبط گردید؛<sup>(۱)</sup> و امروزه یکی از ذخایر مهم علمی در فنّ احتجاج و استدلال و اثبات عقاید محسوب می شود و همواره مورد استفاده علما و دانشمندان بوده و خواهد بود.

مردم، هر گونه اشکال درباره مسائل فلسفی را به آن حضرت عرضه می داشتند و پاسخ شافی و کافی می شنیدند.

آوازه علم و فضل آن حضرت، جهان اسلام را پر کرد و این سفر با همه افاضات علمی، معارف دینی و علوم اسلام و عقاید و فقه را تجدید کرد و به واسطه همین مطلب است که آن حضرت را «مجدّد رأس مأه ثانیه»<sup>(۲)</sup> خوانده اند.

ص: ۳۶

---

۱- (۱) صدوق، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۸۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۷۰-۲۳۷.  
۲- (۲) مجدّد قرن دوم، اعتقاد به مجدّد، بنابر روایت مشهوری است از طریق اهل سنت، که جهان اسلام، در هر قرنی، به دنبال پیرایه ها و خمودی و خُمول، به عنایات الهی، از یک مصلح احیاگری برخوردار می شود، که سستی را به قوت و گمنامی را به شهرت بدل خواهد نمود و اسلام را احیا و مسلمانان را تقویت خواهد کرد. این گونه مفاهیم، نه از بابت یک اعتقاد دینی، در میان شیعیان نیز رواج دارد.

در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام که کمتر از یک قرن، بعد از رحلت آن حضرت تألیف گردیده، از سندهای عالی و معتبر استفاده شده است. و از این رو، این کتاب عظمت مقام علم و جلالت و موقعیت بی نظیر امام را تاحدی بیان نموده است. (۱).

مشایخ علمای اهل سنت نیز به آن حضرت، ارادت می ورزیدند و ایشان را یکی از اولیای بزرگ می شمردند و در مدح آن حضرت اشعار و قصاید بسیاری سروده اند.

یکی از احادیثی که از آن حضرت بیان کرده اند و مانند خورشید، درخشان و مشهور است، حدیث سلسله الذهب است که برای تئمن و تبرک و کسب فیض و توسل و نیز نشان دادن درجه علاقه و ارادت و احترام مردم و علما به امام و نیز اظهار افتخار مشایخ بزرگ به آن حضرت، این حدیث را به عنوان حُسن ختام این بحث، نقل می کنیم:

### حدیث سلسله الذهب

نیشابور یکی از شهرهای پرجمعیت خراسان و از مراکز مهم علمی و مجمع محدثین نامدار و حفاظ مشهور بود.

وقتی موبک باعظمت و جلالت امام به این شهر رسید، با تجلیل و احترام و تکریم بی سابقه، استقبال شد؛ خرد و کلان، وضیع و شریف،

ص: ۳۷



عالم و جاهل، همه و همه برای شرف یابی و درک افتخار زیارت فرزند عزیز پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمدند.

صاحب کتاب تاریخ نیشابور روایت کرده است: امام بر قبه ای که بر استری شهبها بود، قرار داشت. در بازار، ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی دو پیشوا و حافظ حدیث با گروه بی شماری از علما و محدثین و طلاب ظاهر شدند و عرض کردند:

يَا أَيُّهَا السَّيِّدُ الْجَلِيلُ ابْنُ السَّيِّدَةِ الْأَمِّمَةِ! بِحَقِّ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَ أَسْلَافِكَ الْأَكْرَمِينَ إِلَّا مَا رَأَيْنَا وَجْهَكَ الْمَيْمُونَ وَ رَوَيْتَ لَنَا حَدِيثًا عَنْ آبَائِكَ عَنْ جَدِّكَ نَذْكُرُكَ بِهِ.

ای آقای با جلالت، پسر آقایان و پیشوایان، به حق پدران پاک و نیاکان کریمت، چهره مبارک خود را به ما بنما و حدیثی برای ما از پدرانت از جدت روایت کن که به آن تو را یاد کنیم.

فَاسْتَوْقَفَ الْبُغْلَةَ وَ أَمَرَ غَلْمَانَهُ بِكَشْفِ الْمِظْلَةِ وَ أَقْرَعَ عَيْوُنَ الْخَلَائِقِ بِرُؤْيِهِ طَلَعَتِ الْمُبَارَكَةَ، فَكَانَتْ لَهُ ذُؤَابَتَانِ مُدْلِيتَانِ عَلَى عَاتِقِهِ وَ النَّاسُ بَيْنَ صَارِخٍ وَ بَاكِ وَ مُتَمَرِّغٍ فِي التُّرَابِ، وَ مُقَبِّلٍ لِحَافِرِ بَغْلَتِهِ وَ عَلَا الضُّجُجُ.

آن بزرگوار استر را نگاه داشت و به غلامان خود امر فرمود: سایبان را کنار زنند و چشم خلائق به دیدن مبارک آن حضرت روشن شد. آن بزرگوار دو

گیسو داشت که بر پشت گردن مبارکش آویخته بود مردم از دیدار جمال دل آرای آن ولی خدا به وجد و شور آمدند بعضی فریاد می زدند، برخی می گریستند، گروهی در روی خاک غلط می خوردند و بعضی سم استر آن آقا را بوسه می زدند، هرکس به نوعی اظهار ارادت می کرد و صدای ضجه و ناله بالا گرفت.

فَصَاحَتِ الْأَيْمَةُ الْأَعْلَامُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! أَنْصِتُوا وَاسْمَعُوا مَا يَنْفَعُكُمْ وَلَا تُؤْذُونَا بِصُرَاخِكُمْ.

پیشوایان و رهبران بلند مقام، فریاد زدند: مردم خاموش شوید و آنچه را که برای شما سودمند است بشنوید و ما را به فریاد استغاثه خود، اذیت نکنید.

در این میان ابوزرعه و محمد بن اسلم (مسلم)، استملای حدیث می کردند.

امام علیه السلام فرمود:

«حدثنی أبی مُوسَى الْكَاطِمُ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، عَنْ أَبِيهِ شَهِيدِ كَرْبَلَاءَ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ الْمُزْتَضِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي حَبِيبِي وَقُرَّةُ عَيْنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: حَدَّثَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ يَقُولُ: كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي، وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛

«پدرم موسی کاظم، از پدرش جعفر صادق، از پدرش محمد باقر، از پدرش علی زین العابدین، از پدرش شهید کربلا، از پدرش علی مرتضی علیهم السلام نقل کرد که فرمود: دوست من و نور چشم من رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام نقل کرد که: شنیدم از پروردگار صاحب عزت که فرمود: کلمه «لا اله الا الله»، دژ من است؛ پس هرکس آن را بگوید، داخل دژ من شده است و هرکس که به دژ من وارد شود، از عذاب من در امان است».

سپس پرده قبه را انداخت و حرکت فرمود.

صاحب کتاب تاریخ نیشابور می گوید: شمرده شد که بیش از بیست هزار نفر، این حدیث را می نوشتند.

احمد بن حنبل رئیس مذهب حنابله و جامع مسند معروف به مسند احمد می گوید: اگر این اسناد، بر دیوانه ای خوانده شود، شفا می یابد. (۱)

مخفی نماند، آنچه که نقل شد، طبق نقل ابن حجر هیتمی شافعی در الصواعق المحرقة (۲) و شبلیجی در نورالابصار (۳) می باشد و بعضی عبارات

ص: ۴۰

---

۱- (۱) ر. ک: زرندی، معارج الوصول، ص ۱۷۵؛ شبلیجی، نورالابصار، ص ۱۵۵؛ لکنهوی، عبقات الانوار، ج ۹، ص ۳۸۴؛ ج ۱۴، ص ۲۸، ۳۰، ۳۲؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۵۸۰؛ ج ۲۸، ص ۶۱۵؛ میلانی، نفحات الازهار، ج ۸، ص ۳۸۸؛ ج ۱۰، ص ۶۹.

۲- (۲) هیتمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۹۴-۵۹۵ (به نقل از تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری).

۳- (۳) شبلیجی، نورالابصار، ص ۱۵۴-۱۵۵ (به نقل از تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری).

و جمله ها، مطابق الصواعق المحرقة و بعضی مطابق نورالابصار است؛ و اگر کسی بخواهد به اسناد و متون این حدیث شریف آگاه شود، به کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام (۱) و التوحید صدوق (۲) و کتاب بحار الانوار (۳) علامه مجلسی و سایر کتب معتبر شیعه رجوع کند.

در کامل ترین متون حدیث، جمله «فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ فَنَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» (۴) آمده که بسیار جالب است؛ و از آن حقیقت ولایت و ارتباط آن با عقیده توحید و اینکه معبودی غیر از خدا نیست، استفاده می شود؛ و چون در نوشته های دیگر به شرح آن افتخار یافته ایم، در اینجا سخن را کوتاه کردیم.

ص: ۴۱

---

۱- (۱) صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۵، باب ۳۷.

۲- (۲) صدوق، التوحید، ص ۲۴-۲۵، باب اول، ح ۲۱، ۲۲ و ۲۳.

۳- (۳) مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۷؛ ج ۴۹، ص ۱۲۳.

۴- (۴) هنگامی که کاروان امام علیه السلام حرکت نمود، امام علیه السلام ما را صدا کردند و فرمودند: «ورود در دژ توحید خداوند، شرط و شروط دارد و اعتقاد به (ولایت و امامت) من، از جمله آن شرایط است که بدون این شرایط، ورود به توحید، محقق نمی گردد». صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ همو، التوحید، ص ۲۵.



## فصل دوم: وفات جناب ابوطالب عليه السلام

اشاره

ص: ۴۳



یکی دیگر از اتفاقات تاریخی که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست، وفات حضرت ابوطالب است. بنابه قول شیخ مفید قدس سره (۱) در هفتم ماه رمضان سال دهم بعثت، سه سال قبل از هجرت، ابوطالب یگانه حامی و کفیل پیامبر صلی الله علیه و آله وفات نمود.

همان بزرگ مرد ارجمندی که از اجتماع و همدستی قریش و نقشه ها و تهدیدات و قطع روابط و آزار و اذیت ایشان بیم نداشت و تا زنده بود، با خلوص نیت، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حمایت کرد و به او گفت:

أَذْهَبَ يَأْتِنَ أَخِي، فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ فَوَاللَّهِ لَا أَسْلَمُكَ لِسَيِّءٍ ابْدَأَ. (۲)

ای پسر برادرم! برو و هرچه دوست داری بگو؛ به خدا سوگند تو را در هیچ پیشامدی تنها نمی گذارم.

ص: ۴۵

---

۱- (۱) ر. ک: مفید، مسارالشیعه. در مورد وفات ابوطالب اقوال دیگری نیز بین مورخان و محدثان وجود دارد. جهت اطلاع از اقوال رجوع کنید به: ابن سعد، الطبقات الكبرى؛ ج ۱، ص ۱۰۰؛ ابن قتیبه دینوری، المعارف ص ۱۳۲؛ ابن خشاب بغدادی، المحبر، ص ۱۱؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷-۳۸؛ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۸۱۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۰؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۳، ص ۷؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۰؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۲۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۴، ۲۰-۲۱؛ ج ۳۵، ص ۸۲.

۲- (۲) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۶؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۶۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۳۲۷.



و سروده است که:

وَاللّٰهُ لَنْ يَّصِلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ

حَتّٰى اَوْسَدَ فِى التُّرَابِ دَفِيْناً

فَاَمْضِ لِامْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاضُهُ اَبَشِرْ وَقَرَّ بِذَاكَ مِنْهُ عُوْناً

وَعَرَضْتَ دِيْناً قَدْ عَلِمْتُ (عَرَفْتُ) بِاَنَّهُ مِنْ خَيْرِ اَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِيْناً (۱)

به خدا قسم هرگز با همه قوایشان به تو دست نمی یابند، تا من بر بالش خاک سر بگذارم و مدفون شوم؛ پس دینت را منتشر کن و دستور خودت را بگذاران که ترسی بر تو نیست؛ و مژده باد تو را و چشمت را با آن روشن ساز، دینی را آوردی که می دانم آن دین، بهترین ادیان برای بشر می باشد.

و همان بزرگواری که در ضمن قصیده دیگرش می فرماید:

اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا رَسُوْلًا كَمُوْسٰى خُطَّ فِى اَوَّلِ الْكُتُبِ

وَ اَنَّ عَلَيَّ فِى الْعِبَادِ مَحَبَّةً وَّلَا حَيْفَ فِى مَنْ خَصَّهُ اللهُ بِالْحُبِّ

آیا نمی دانید که ما محمد صلی الله علیه و آله را پیامبری مانند موسی علیه السلام یافته ایم؛ که در کتب آسمانی پیشین از او نام برده شده است و به درستی که در میان بندگان، برای او محبتی است و کسی را که خداوند به محبت خود مخصوص گردانیده، انحراف و لغزشی ندارد

و نیز می فرماید:

ص: ۴۶

---

۱- (۱) کراچکی، کنزالفوائد، ص ۷۹؛ بیهقی، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۱۸۸؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۵۰؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۴۲.

إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا ثِقَتِي عِنْدَ مُلِمِّ الزَّمَانِ وَالنُّوْبِ

لَا تَخْذُلَا وَأَنْصُرَا ابْنَ عَمِّكُمَا أَخِي لَأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَبِي

وَاللَّهِ لَا أَخْذُلُ النَّبِيَّ وَلَا يَخْذُلُهُ مِنْ بَنِي ذُو حَسَبٍ (۱)

علی و جعفر در حوادث و ناملایمات روزگار مورد اعتماد من هستند. [وی به فرزندانش توصیه می کند و می فرماید: [آن حضرت را رها نکرده و خوار نکنید و پسر عمومی خود را یاری دهید] و این نکته را متذکر می شود که: [پدر او از میان برادران برادر پدر و مادری من است و من و او از یک پدر و مادر هستیم. به خدا قسم من، یاری پیامبر صلی الله علیه و آله را رها نخواهم کرد و او را خوار و بی یاور نخواهم گذاشت و نیز هیچ کس از فرزندانم - آن مردان با حب و نسب - او را خوار و تنها نخواهند گذاشت.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«اگر ایمان ابی طالب را در یک کفه ترازو و ایمان این خلق را در کفه دیگر گذارند، ایمان او سنگین تر خواهد بود.» (۲)

مقام آن حضرت چنان رفیع بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در مصیبتش گریان شد

ص: ۴۷

---

۱- (۱) فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۱۴۰-۱۴۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۲۱.

۲- (۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۵۶-۱۵۷.

و بسیار اندوهناک گردید و جبین راست او را چهار مرتبه مسح فرمود و جبین چپش را سه مرتبه مسح کرد؛ سپس فرمود: ای عم! در صغیری پرورشم دادی و در یتیمی کفالتم نمودی و در بزرگی یاری ام کردی؛ خدا به تو در برابر یاری من پاداش نیکو دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله پیشاپیش جنازه او می رفت و می فرمود: صله رحم کردی و جزای نیکو گرفتی. (۱)

در سیره ابن هشام از محمد بن اسحاق نقل شده است که: پس از وفات ابوطالب، قریش، بر پیامبر صلی الله علیه و آله مرارت هایی رساندند که در حیات ابوطالب جرأت انجام آنها را نداشتند. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:

«ما نالت مني قریش شيئاً أكرهه حتى مات أبوطالب»؛ (۲)

«قریش درباره من به چیزی که از آن کراهت داشته باشم نرسیدند؛ تا وقتی ابوطالب وفات کرد».

سال وفات دو یار دیرین پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه، ام المؤمنین علیهما السلام «عام الحزن» نام گرفت. (۳)

ص: ۴۸

---

۱- (۱) یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۵.

۲- (۲) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳- (۳) مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵.

چنان که می دانیم؛ جناب عبدالمطلب، هشت سال پس از ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله به سرای باقی شتافت. (۱)

آن جناب، هنگامی که خود را در آستانه مرگ دید، فرزندش ابوطالب را که با فرزند دیگرش عبدالله پدر والامقام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از یک مادر بودند، فراخواند و درباره کفالت و حمایت نور دیده اش، محمد صلی الله علیه و آله به او سفارش و وصیت کرد و گفت: «او را با زبان و مال و دست یاری کن؛ به زودی او سید قوم می شود» و در این مورد از ابوطالب عهد و پیمان گرفت.

ابوطالب، چهل و دو سال در نهایت وفا و صمیمیت و فداکاری به کفالت و حمایت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت. او مانند پدری رئوف، و همسر مکرمه اش فاطمه بنت اسد، چون مادری مهربان، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله قیام و اقدام کردند و او را از فرزندان خود بیشتر دوست می داشتند و بهتر پذیرایی می کردند.

یعقوبی می گوید: فاطمه بنت اسد همسر معظمه ابوطالب، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرستاری می کرد و وقتی از دنیا رفت، آن حضرت فرمود: «امروز مادرم وفات کرد» و او را به پیراهن خود کفن فرمود. وقتی قبر او را

ص: ۴۹

---

۱- (۱) بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۲؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۳؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۶.

حفر کردند و به لحد رسیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله با دستان مبارک خویش آن را حفر کرد و خاک آن را بیرون آورد و در آن خوابید (۱) و سپس با این دعا، خدا را خواند:

«اللَّهُ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ اغْفِرْ لِمَا مَيَّأَسَتْ عَلَيْهِ بَنَاتُ أَسَدٍ وَلَقَّنَهَا حُجَّتَهَا، وَوَسَّعَ عَلَيْهَا مَدْخَلَهَا، بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي فَإِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ (۲)

«خداوند کسی است که زنده می گرداند و می میراند و او کسی است که زنده است و نمی میرد. خدایا به حق پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله و انبیای پیش از من، مادرم فاطمه بنت اسد را (زنی که چون مادر به من محبت و رسیدگی کرد) ببخش و حجت و اعتقادات صحیح را به او تلقین نما و محل سکونت برزخی او را گشایش بخش؛ که تو مهربان ترین مهربانانی».

از آن حضرت، در مورد علت آن همه لطف که تا آن زمان در حق کسی اعمال نکرده بودند، پرسش شد؛ فرمود: «پیراهنم را به او پوشانیدم تا از جامه های بهشتی به او بپوشند؛ و در قبرش خوابیدم تا

ص: ۵۰

---

۱- (۱) یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴.

۲- (۲) خوارزمی، المناقب، ص ۴۷؛ علامه حلی، کشف الیقین، ص ۱۹۳؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۷۹.

فشار قبر او سبک گردد؛ زیرا او بعد از ابوطالب، از نیکوکارترین خلق خدا با من بود» (۱).

برطبق روایت یعقوبی به آن حضرت گفته شد: یا رسول الله! اندوه شما بر فاطمه شدت یافت. آن حضرت فرمود:

«إِنَّهَا كَانَتْ أُمِّي إِنْ كَانَتْ لَتَجِيعُ صَبِيَانَهَا وَ تُشْبِعُنِي، وَ تَشْعُرُهُمْ وَ تُدْهِنُنِي، وَ كَانَتْ أُمِّي»؛ (۲)

«به درستی که او مادر من بود. بچه هایش را گرسنه می گذاشت، مرا سیر می کرد، آنان را ژولیده مو می داشت و مرا معطر می نمود؛ آری او مادر من بود».

ابوطالب، سید بطحا، بزرگ قریش، و رئیس مکه و قبله قبیله بود. ایشان جمیع فضایل اخلاقی را دارا بودند. همه به او احترام می گذاشتند و شخصیت و مکارم اخلاقش را می ستودند.

«وَ كَانَ أَبُو تَالِبٍ شَيْخًا جَسِيمًا وَسِيمًا، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ وَقَارُ الْحُكَمَاءِ»؛ (۳)

ابوطالب - که خدایش رحمت کند - مردی تنومند و

ص: ۵۱

---

۱- (۱) هيثمي، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۱۷۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۷۹.

۲- (۲) یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴.

۳- (۳) محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹.

زیبا و خوش قیافه بود که در رخساره او ظرافت و زیبایی پادشاهان و وقار حکیمان دیده می شد.

از اکثم بن صیفی - حکیم معروف عرب - پرسیدند: حکمت و ریاست و حکم و سیادت را از که آموختی؟ گفت: از خلیف علم و ادب، سید عجم و عرب، ابوطالب بن عبدالمطلب. (۱)

به طور قطع، بر همه امت اسلام لازم و واجب است که قدر خاندان ابوطالب را بدانند و خدمات و رنج ها و مصائب آنان را در یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و نصرت دین و اعتلای کلمه توحید فراموش ننمایند.

هیچ خانواده ای به اندازه این خاندان، به اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خدمت نکرده و خدمات هیچ کس به اندازه خدمات آنان برای دین اسلام سودمند و بارزش نبوده است. هنگامی که همگان، پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته بودند و دفع خطر از اسلام و جان پیامبر صلی الله علیه و آله فقط با فداکاری و ایثار جان میسر بود، این خانواده در دشواری ها و سختی ها، پیامبر صلی الله علیه و آله را چنان یاری دادند که بهتر از آن برای کسی مقدور نبود.

خانواده ای که سال ها پیامبر صلی الله علیه و آله عضو آن بود و محیط آرام و سرشار از صفا و وفا، تقوا و فضیلت، شرافت و صداقت و امانت آن، پیامبر صلی الله علیه و آله را دربر گرفته بود.

ص: ۵۲

---

۱- (۱) مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۴؛ محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۵۲۲.

آری، حق ابوطالب و همسر محترمه اش - فاطمه - سؤمین بانوی اسلام، و فرزند مجاهد و مهاجرش جعفر طیار و دیگر فرزندان عزیز و گرامی وی، یگانه قهرمان غزوات و فاتح بزرگ و سردار نامی اسلام، به دین اسلام از هر کس بیشتر است.

در تاریخ یاران پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را جز ابوطالب نمی شناسیم که مدّت چهل و دو سال به آن حضرت در خلوت و جلوت (میان جمع) و داخل منزل و خارج، خدمت کرده باشد و درعین حال، بهترین یار و حامی او باشد.

به خصوص بعد از بعثت، ابوطالب با ثبات و استقامت بی نظیر از پیامبر صلی الله علیه و آله پشتیبانی کرد و او را یاری رساند. اگر ابوطالب از آن حضرت حمایت نمی کرد و او را تنها می گذارد، یا - العیاذُ بالله - چون دیگران به مخالفت با آن حضرت برمی خاست و رسالتش را تکذیب می کرد و استهزا و مسخره می نمود، به طور یقین، دین اسلام در آغاز کار اگر با شکست روبه رو نمی شد، حداقل تا مدّتی از حرکت و پیشروی بازمی ماند.

همان طور که اگر در جنگ خندق، حضرت علی علیه السلام - فرزند ابوطالب - به میدان نمی رفت و با «عَمْرُ بْنُ عَبْدُود» - آن پهلوان و رزمنده و دلاور مشهور - پیکار نمی کرد و او را از سر راه مسلمانان بر نمی داشت، پیش بینی آینده اسلام برای ما دشوار بود.



در صورتی که ابوطالب از همان ابتدا دست از حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله برمی داشت و او را به دشمنان واگذار می کرد و یا در مقابل او مخالفت و عداوت پیشه می نمود، پیش بینی سرنوشت اسلام بعید می نمود؛ و حداقل در این صورت، مشکلات و موانع پیشرفت دین خدا و مصائب پیامبر صلی الله علیه و آله صدچندان شده و پیامبر عزیز خدا صلی الله علیه و آله گرفتار رنج ها و فشارهای بسیار شدیدتری می گشت.

به شهادت تاریخ، حمایت ابوطالب، راه را برای پیشرفت آیین جدید باز کرد و می توان گفت: تأثیر حمایت او نه تنها از نصرت دین پیامبر صلی الله علیه و آله توسط شهدای یَئِدُر و احد و حَتّی برادرش حمزه کمتر نیست؛ بلکه با دَقّت و تأمّیل در تاریخ درمی یابیم که حمایت ابوطالب از جانبازی و فداکاری آنان در حفظ دین مؤثرتر بوده است.

دشمنان دین جدید، از حمایت هایی که توسط ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه و آله صورت می گرفت، بیم داشتند و ابوطالب را یگانه مانع بزرگ اجرای نقشه های ضداسلامی خود می دیدند.

ابوطالب و خاندانش، همه چیز محمد صلی الله علیه و آله بودند؛ خودش که از مؤمنین واقعی و حامی و نگهبان محمد صلی الله علیه و آله بود؛ زن و دخترش «امّ هانی» و فرزندان وی - علی و جعفر - اَمّت و یار و سرباز و مدافع محمد صلی الله علیه و آله بودند.

ابن ابی الحدید می گوید: در امالی ابی جعفر بن حبیب خوانده ام که:

بعضی اوقات که ابوطالب پیامبر صلی الله علیه و آله را می دید، می گریست و می گفت: زمانی که او را می بینم به یاد برادرم می افتم چون که برادر پدری و مادری او بود و بسیار او را دوست می داشت؛ و نیز نقل می کند که: ابوطالب بسیاری اوقات از اینکه خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص باشد بیمناک بود و شبانگاه آن حضرت را از خوابگاهش برمی داشت و پسر عزیز خود علی علیه السلام را در بستر او می خوابانید (او را فدایی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می داد).

شبی علی علیه السلام گفت: پدر! من کشته می شوم.

ابوطالب گفت:

إِضْبِرْ يَا بَنِي! فَالْصَّبْرُ أَحْجَى كُلِّ حَى مَصِيرُهُ لَشُعُوبٍ

قَدَرَ اللهُ وَالْبَلَاءُ شَدِيدٌ لِفِدَاءِ الْحَبِيبِ وَابْنِ الْحَبِيبِ

لِفِدَاءِ الْأَعْرَ ذَى الْحَسَبِ الثَّاقِبِ وَالْبَاعِ وَالْكَرِيمِ النَّجِيبِ

إِنْ تُصِيبَكَ الْمُنُونُ فَالْتَّبَلُ تُبْرَى فَمُصِيبٌ مِنْهَا وَغَيْرُ مُصِيبٍ

كُلُّ حَى وَإِنْ تَمَلَى بِعُمَرِ آخِذٌ مِنْ مَذَاقِهَا بِنَصِيبٍ

شکیبا باش ای پسر! که شکیبایی عاقلانه است و بازگشت هر زنده ای به مرگ است. خداوند به شکیبایی آزمایش می کند که آزمایش، سخت است. برای فدا شدن در مسیر دوست و فرزند دوست - آنکه نجیب و از خانواده ای اصیل و متنفذ و باسزاوت و بزرگواری و آقااست - اگر مرگ، تو را برسد، پس تیرو پیکان تراش می خورد بعضی به هدف می خورد و بعضی نمی خورد و

سرانجام هر زنده ای، هر چند که عمری را به شیرینی گذرانده باشد، بهره ای از مرگ را می چشد.

علی علیه السلام در پاسخ پدر گفت:

أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ وَوَاللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتَ جَازِعًا

وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ تَرَى نُصْرَتِي وَتَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعًا

سَأَسْعَى لِرُؤُوسِهِ اللَّهِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ نَبِيِّ الْهُدَى الْمَحْمُودِ طِفْلًا وَيَافِعًا (۱)

آیا مرا به شکیبایی در یآوری احمد امر می کنی؟ به خدا قسم اگر من سخنی گفتم، از روی ترس و ناراحتی نگفتم؛ بلکه می خواستم که یآوری مرا ببینی و بدانی که من همواره مطیع تو هستم. به زودی برای خدا در یآوری احمد تلاش می کنم که او پیامبر هدایت و ستایش شده ای از زمان کودکی و نوجوانی است.

علی علیه السلام در این اشعار، مراتب سعی و کوشش خود را در یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرش اعلام داشت و یادآور شد: سخنانم از روی بی صبری و دریغ از بذل جان در راه پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؛ بلکه می خواستم تو از درجه نصرت من آگاه باشی و بدانی تا پای کشته شدن، برای حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله آماده ام و همواره مطیع تو هستم.

به طور خلاصه باید گفت که علاقه و محبت ابوطالب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از حد توصیف بوده، تا آنجا که او را از فرزندان خود عزیزتر و

ص: ۵۶

گرامی تر می داشت. قصیده «لامیه» آن حضرت که به نقل از ابن ابی الحدید در اشتهار، مانند قصیده «قفانبک» است، از ثبات و استقامت او در حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و علاقه و حبّ او به آن حضرت، و آمادگی برای انجام هرگونه فداکاری، در راه حمایت از ایشان حکایت دارد.<sup>(۱)</sup>

در نهایت چنانچه ابن ابی الحدید در اشعار خود سروده، می توان گفت: اگر ابوطالب و فرزندش علی علیه السلام نبودند، دین برپا نمی شد.

ابوطالب در مکه و علی علیه السلام در مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری رساندند. ابوطالب در آغاز از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کرد و کفالت ایشان را بر عهده گرفت و علی علیه السلام کاری را که ابوطالب علیه السلام در یاری دین خدا شروع کرد به پایان رساند؛ پس عجب نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگ او، آن همه محزون و اندوهناک گردید.

فقدان وی، جبهه مسلمانان را شکسته و بی پناه کرد و در نهایت یکی از علل لزوم هجرت، همین مرگ او بود؛ زیرا با مرگ او مسلمانان و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، یگانه حامی خویش را از دست دادند و دشمنان در برابر آنها جسور و گستاخ گردیدند.

فَرَحَمَهُ اللهُ وَ أَرْضَاهُ وَ شَكَرَ مَسَاعِيَهُ وَ جَزَى اللهُ عَنْ نَبِيِّهِ وَعَنْ أُمَّتِهِ خَيْرَ الْجَزَاءِ.

ص: ۵۷

---

۱- (۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۸-۷۹.



## فصل سوم: وفات حضرت خدیجه علیها السلام

اشاره

ص: ۵۹



قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

«أَمْرٌ أَنْ أَبْشَرَ خَدِيجَهُ بِنَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ لَا صَحْبٌ فِيهِ وَلَا نَصَبٌ»؛<sup>(۱)</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به من امر شد که خدیجه را به خانه ای بشارت دهم، خانه ای از طلا که در آن ناله و اندوه نیست».

در سال دهم بعثت، سه سال قبل از هجرت، در ماه مبارک رمضان، اُمّ المؤمنین خدیجه علیها السلام، بانوی مؤمنه و فداکار - پس از سپری شدن شصت و پنج سال از عمر پربرکتش در گذشت و بنابه نقل شیخ مفید، این واقعه دردناک، در روز دهم ماه رمضان اتفاق افتاد.<sup>(۲)</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به دست خویش، در حجّون مکه مکرمه دفن کرد، و حزن

ص: ۶۱

---

۱- (۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۱؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۲۰۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۰؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۸۴.

۲- (۲) آنچه در تاریخ وفات حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت ابوطالب نگاشتیم، موافق است با مسار الشیعه (مفید، مسار الشیعه، ص ۲۲-۲۳) و بعضی کتاب های دیگر. یعقوبی وفات خدیجه علیها السلام را پیش از ابوطالب ثبت کرده است. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۵. برای اطلاع از سایر اقوال، به کتاب های تاریخ و حدیث و تراجم مانند اسد الغابه، مراجعه شود. ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۶، ص ۸۵.



و اندوه آن حضرت، در مصیبت او به حدی زیاد شد که آن سال را «عامُ الحُزن» نام نهاد.

### شخصیت خدیجه علیها السلام

همان گونه که می دانیم خانه و خانواده، محیط تربیت بوده و در رشد جسم و فکر و ساختار شخصیتی انسان تأثیر می گذارد و آن را اصیل و باثبات و پایدار می سازد.

خاندان خدیجه علیها السلام، از جانب پدر و مادر و اجداد پدری و مادری از اصیل ترین خانواده های «جزیره العرب» و صاحب شرافت و سیادت بودند.

خدا خواست که این بانوی بی همتای حرم نبوت و مادر یازده اختر برج امامت و ولایت، در عقل و ادب و حکمت و بصیرت و معرفت، نابغه و ممتاز باشد.

او نمونه برجسته کمال، نبوغ، فهم و بینش بود که همانند آن را در میان مردان و زنان، کمتر می توان یافت و عفت، نجابت، طهارت، سخاوت، حسن معاشرت، صمیمیت، مهر و وفا از جمله صفات برجسته او بود.

در جاهلیت، خدیجه علیها السلام را طاهره<sup>(۱)</sup> و سیده نساء قریش می خواندند<sup>(۲)</sup> و

ص: ۶۲

---

۱- (۱) ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷؛ ابن اثیر جزیری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۷۸.

۲- (۲) بیهقی، دلائل النبوه، ص ۲۲؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۵.

در اسلام، یکی از چهار بانویی که بر همه بانوان بهشت فضیلت و برتری دارند، شناخته شد و جز دختر ارجمند و عزیزش، هیچ بانویی این مقام و فضیلت را نیافت. (۱)

او برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نعمتی بزرگ، و رحمتی از رحمت های واسعۀ خداوند متعال بود.

برای مرد، به ویژه مردی که بیرون خانه و در اجتماع به فعالیت های بزرگ مشغول بوده و مقاصد عظیم داشته باشد و عهده دار پیکار و جهاد بوده و مورد یورش مخالفان و هجوم دشمنان باشد، بهترین آرامش دهنده قلب و روح و نگهبان پایداری و استقامت و رفع کننده خستگی و ناراحتی، همسر هوشیار و خردمند و مهربان و دلسوز است.

اگر مردی در خارج از خانه با دشمنان گرم پیکار گشته و به حمله های وحشیانه، استهزا، سرزنش و اذیت و آزار مردم گرفتار گردد و در منزل نیز با همسری نادان و بدخو و ترسو، ضعیف و شماتت گر، روبرو شود که او را از کار و هدف وی و پیمودن راهی که مدنظر اوست باز دارد و او را سرزنش کند و به ترک دعوا و تسلیم شدن به دشمنان وادار نماید، از اینکه هر روز شوهرش مورد شتم و استهزای جاهلان قرار می گیرد، خسته و ناخوشایند باشد و در پی حل مشکلات

ص: ۶۳

---

۱- (۱) طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۲؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱-۱۸۲۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۰۴.

همسر خویش برنیاید، بی شک مشکلات و دشواری های آن مرد، دوچندان خواهد شد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورنده بزرگ ترین رسالت آسمانی، از طرف خدا مأمور بود که با خرافات و مظاهر شرک و بت پرستی و ستمگری و محرومیت توده های ضعیف و فقر و جهل و نادانی، فساد و فحشا و آنچه رذایل بود، مبارزه و با گردنکشان، مشرکان و بت پرستان متعصب، رؤسای قبایل و سران استعمار، با عادات و ادیان باطل و تعصبات کورکورانه جهاد کند.

مشرکان، همه توان و قدرت خویش از جمله: شجاعان پیل تن و مردافکن، شعرای دشنام ده و ناسزاگو، اراذل و اوباش، زن و مرد، خویش و بیگانه، را برای مبارزه با اهداف آن حضرت بسیج کردند؛ و تا آنجا که می توانستند او و چند تن از یارانش را اذیت کردند؛ می زدند؛ رنج داده، ناسزا می گفتند؛ سر راهش را با خار و خاشاک می بستند؛ درحال نماز و پرستش به او توهین کرده و روابط خود را با او و یارانش قطع نمودند. طعام و خواروبار را در اختیار او و کسان و پیروانش قرار نمی دادند و درکل، محیط خارج، علیه پیامبر صلی الله علیه و آله به پیکار و نبرد برخاسته بود و همه مشرکان با دعوت و رسالتش مخالفت می نمودند.

با وجود این همه دشمن، و موانع و مشکلات، اگر در میان همه این دشمنان، پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز وقتی به خانه می آمد، با چهره گرفته و

معارض همسرش، آن هم همسری که سیده زنان قریش و دارای آن شخصیت و صاحب آن همه ثروت و مکتب بود، روبرو می شد که از راه دلسوزی و ترحم و یا اعتراض، از او می خواست تا از دعوت خویش دست بردارد و خود را مورد این همه اهانت و استهزا قرار ندهد، در چه وضع عجیب و دشواری قرار می گرفت؟!

اگر آن همسر محترم که ثروت کم نظیر خودش را در اختیار شوهر قرار داده بود تا در راه خدا و دستگیری از فقیران انفاق کند، پیشنهاد می داد که: مناسب است با قوم و قبیله ات که حاضرند تو را امیر و پادشاه خود قرار دهند، سازش کنی؛ و با دین و روش آنها کاری نداشته باشی و زندگی آرام و راحت ما را به یک زندگی سرشار از حادثه و نگرانی تبدیل ننمایی، پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه او را قانع می ساخت؟ و چه کسی توانایی مرهم گذاشتن بر جراحات روح و جسم آن حضرت را داشت؟

بی شک سراسر زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله از داخل و خارج خانه، فشار و مانع و سختی می شد. ولی لطف خدا دریچه های قلب خدیجه علیهما السلام را چنان به سوی درک حقایق دعوت اسلام باز کرد و آن چنان دلش را نورانی و سرشار از معرفت و حکمت گردانیده بود که هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله با چنان منظره اسفناک، در داخل خانه روبرو نشد.

دکتر بنت الشاطی می گوید: «آیا همسری غیر از خدیجه این استعداد

را دارا بود که دعوت تاریخی شوهرش را وقتی از غار حرا آمد، با ایمان قوی و آغوش باز و مهر و عطف استقبال کند، بی آنکه در راستی او و اینکه خداوند او را تنها نخواهد گذاشت، شکی در دل راه بدهد؟ آیا جز خدیجه، هیچ بانوی ثروتمندی که در ناز و نعمت و آسایش و احترام زیسته، می توانست با کمال رضایت و خرسندی از زندگی اشرافی، اموال بسیار و عزت و توانگری چشم ببوشد؛ تا در دشوارترین لحظات زندگی کنار همسرش بایستد و او را در بلایا و مشکلات موجود در راه تحقق هدفی که به حقیقت آن ایمان داشت، یاری کند؛ حاشا و کلاً! فقط خدیجه چنین بود و زنان دیگر چون او نیستند، مگر آنکه در طبقه و رتبه او باشند» (۱).

خداوند به جای شهر مکه، مردم مکه و مهر و محبت آنها و استقبال ایشان از دعوت به توحید، خدیجه علیها السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله عطا کرد، و او هنگامی که حضرت به خانه می آمد، به استقبال وی می شتافت و از حال وی پرسش می کرد و از او دلجویی می نمود و رحمت و نصرت و لطف خدا را به یاد او آورده، گردوغبار را از چهره درخشانش می شست؛ و ملالت آزار قوم را با تسلاهای گرم از دلش می زدود.

ابن اسحاق می گوید: سخنی از قوم در ردّ و تکذیب، که موجب اندوه و آزردهگی فکر و خاطرش شود، نمی شنید؛ مگر آنکه خدا آن اندوه را

ص: ۶۶

---

۱- (۱) ر. ک: ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۱۰۲، نقل به معنا.

به واسطه خدیجه برطرف می ساخت. خدیجه سنگینی سخنان سخت را بر او سبک می کرد و او را تصدیق می نمود و رفتار و جسارت های مردم را بی ارزش و بی اهمّیت می شمرد. (۱)

آری، خدیجه علیها السلام نخستین زنی بود که دین اسلام را پذیرفت و با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند؛ و جز علی بن ابی طالب علیه السلام - که همواره پیش و بعد از بعثت، ملازم و پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله لحظه ای جدا نشد - کسی از بندگان خدا سابقه اسلام او را ندارد.

خدیجه علیها السلام با دوراندیشی و افکار حکیمانه، خردمندی و حدس صائبی که داشت، دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت، و سوابق نیکو و درخشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخلاق و صداقت و راستگویی و امانت داری، یاری ضعفا و دستگیری از فقرا، تواضع، قناعت و ایثار و بخشش و مهمان نوازی و سایر صفات پسندیده آن حضرت، همه در نظر خدیجه علیها السلام - آن زن آزموده حکیمه - مجسم بود؛ و می دانست آن سوابق عالی و ملکوتی، در چنان محیط تاریک و پر از فساد و تباهی از علایم نبوت است.

خدیجه علیها السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را به خوبی شناخته و دریافته بود که او از باطل پرهیز دارد و از دروغ بیزار است.

ص: ۶۷

---

۱- (۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۰؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۲.

دیگران نیز او را با این صفات می شناختند و از کار زشت و ناروا، پاک و منزّه می دانستند؛ تا آنجا که او را «امین» لقب داده بودند.<sup>(۱)</sup>

کسی را که خدیجه علیها السلام می شناخت، هرگز به خدای زمین و آسمان نسبت دورغ نخواهد داد؛ و هرگز خدای جهان او را تنها نخواهد گذاشت و او هرچه بگوید، حقّ و حقیقت است.

بنابراین خدیجه علیها السلام در پذیرفتن اسلام، هیچ گونه صبر و تردیدی نکرد؛ و از همان قدم اوّل، یار و مددکار پیامبر صلی الله علیه و آله شد و ثروت و اموال خود را برای یاری دین خدا، در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد.

خدیجه علیها السلام نیز چون پیامبر صلی الله علیه و آله از آزار مشرکان و بت پرستان بی نصیب نماند؛ زن ها از او کناره گرفته و رفت و آمد با او را قطع کردند؛ به او زخم زبان می زدند و سخنان درشت می گفتند، حتّی در هنگام زایمان به کمک او نمی آمدند و او را تنها می گذاشتند.<sup>(۲)</sup>

اما خدیجه علیها السلام، آینده ای را می دید که دیگران نمی دیدند. او می دانست

ص: ۶۸

---

۱- (۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۸۳، ۱۹۷، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۰؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۱۹؛ ماوردی، اعلام النبوه، ص ۲۱۲-۲۱۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۴۵؛ فخر رازی، اعلام النبوه، ص ۷۴، ۷۷؛ مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۱۹، ۹۱؛ ج ۲، ص ۱۴۶.

۲- (۲) کوفی، الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۰؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۷۷-۷۸؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۲۴-۵۲۵؛ حلی، العدد القویه، ص ۲۲۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۸۰-۸۱؛

دین محمّد حقّ است؛ و طولی نخواهد کشید که پرستش خدای یگانه، جای پرستش بت‌ها را خواهد گرفت؛ و خدا پیامبرش را یاری می‌کند و روزبه روز بر شهرتش افزوده می‌شود.

آری، خدیجه علیها السلام در اسلام مقامی یافت که از میان بانوان، جز دخترش - که سیده نساء عالمین است (۱) - کسی به آن مقام و افتخار دست نیافت. خدا نسل پیامبر صلی الله علیه و آله را از چنین بانویی قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله در عین نشاط جوانی، در سنّ بیست و پنج سالگی با خدیجه علیها السلام که چهل سال از عمر خویش را پشت سر گذاشته بود، ازدواج کرد. (۲) و حدود بیست و چهار سال، خدیجه علیها السلام چراغ خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و انیس و غمخوار او بود و پیامبر صلی الله علیه و آله تا خدیجه علیها السلام زنده بود، یعنی تا سنّ پنجاه سالگی خودش و شصت و پنج سالگی خدیجه علیها السلام، زن دیگری اختیار نکرد.

بعد از خدیجه علیها السلام هم اگرچه به اقتضای حکمت‌ها و مصالحی، زنان متعدّدی گرفت، ولی هیچ‌یک از آنها جای خدیجه علیها السلام را نگرفتند و فراقی را که از فقدان خدیجه علیها السلام در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شد،

ص: ۶۹

- 
- ۱- (۱) ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱-۱۸۲۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۰۴.
  - ۲- (۲) ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۷، ۲۱۶-۲۱۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۸-۹۹؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۹۴؛ ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۳.



پرنکردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها صاحب فرزندی نشد و نسل او از خدیجه علیها السلام باقی ماند.

پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه علیها السلام را فراموش نکرده و از اخلاق و صفات او یاد می فرمود؛ به کسانی که با او آشنا و دوست بودند، احسان و لطف می کرد.

عایشه می گوید: بر احدی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر غیرت نورزیدم که بر خدیجه غیرت ورزیدم؛ برای اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار از او یاد می فرمود و اگر گوسفندی ذبح می شد، از آن برای دوستان خدیجه می فرستاد. (۱)

همچنین از عایشه روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون نمی رفت، مگر آنکه خدیجه را یاد می کرد و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می فرمود. روزی از روزها غیرت مرا گرفت، گفتم: او پیرزنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک شد؛ به طوری که موی جلوی سرش از خشم تکان می خورد؛ سپس فرمود: «نه، به خدا، بهتر از او را خدا به من عوض نداده، ایمان آورد به من، وقتی مردم، کافر گردیدند و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال خود با من مواسات

ص: ۷۰

---

۱- (۱) احمد بن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۲۰۲؛ بخاری، صحیح، ج ۴، ص ۲۳۰-۲۳۱؛ ج ۷، ص ۷۶؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۳۳-۱۳۴؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۴.

کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند و خدا از او فرزندان روزی من کرد و از زنان دیگر محروم فرمود» (۱).

انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین زنان عالم مریم بنتِ عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خُوَیَلِد و فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله هستند» (۲).

از ابن عباس روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله چهار خط در زمین کشید و فرمود: «آیا می دانید این چیست؟» عرض کردند: خدا و رسول خدا داناتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاضل ترین زنان بهشت، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم - همسر فرعون - می باشند» (۳).

در «صحیحین» از «عایشه» روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه را به خانه ای در بهشت بشارت داد که در آن سروصدای بلند و رنج و زحمت نیست (۴).

ص: ۷۱

---

۱- (۱) ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۳-۱۸۲۴؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۳، ص ۱۸؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۴-۸۵.

۲- (۲) ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۲؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۳.

۳- (۳) ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۲؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۳.

۴- (۴) بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۲۰۳؛ ج ۴، ص ۲۳۰-۲۳۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۳۳. نظیر این حدیث در کتب دیگر اهل سنت نیز ذکر شده است. ر. ک: یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۲، ص ۸۳-۸۴؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۸، ص ۱۰۱.

در صحیح مسلم روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: «یا رسول الله! اینک خدیجه می آید و با او ظرفی از طعام و آشامیدنی است وقتی آمد، بر او از طرف پروردگارش و از طرف من سلام برسان و او را به خانه ای در بهشت بشارت بده»» (۱).

در سیره ابن هشام روایت کرده که: جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «خدیجه را از طرف خدا سلام برسان». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَا خَدِيجَةُ! هَذَا جِبْرِيلُ، يُقْرُئُكَ السَّلَامَ مِنْ رَبِّكَ. فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: اللَّهُ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ، وَعَلَى جِبْرِيلَ السَّلَامُ»؛ (۲)

«ای خدیجه! این جبرئیل است که از جانب پروردگارت به تو سلام می فرستد. پس خدیجه عرض کرد: خداوند، سلام است، و سلامی از جانب اوست و بر جبرئیل سلام باد».

و بنا به روایت نسائی و حاکم نیشابوری، خدیجه علیها السلام گفت:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَعَلَى جِبْرِيلَ السَّلَامُ، وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»؛ (۳)

ص: ۷۲

- 
- ۱- (۱) مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۷، ص ۱۳۳.
  - ۲- (۲) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۱؛ ر. ک: اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶.
  - ۳- (۳) نسائی، فضائل الصحابه، ص ۷۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۱۳۸.

«خداوند، سلام است و بر جبرئیل و بر تو سلام و رحمت و برکات خدا باد».

یکی از مزایای خدیجه علیها السلام این بود که همواره پیش از بعثت و بعد از بعثت، پیامبر صلی الله علیه و آله را تعظیم می کرد و سخنش را تصدیق می نمود.

فضایل خدیجه علیها السلام و کرایم اخلاق او بسیار است. برای کسب اطلاع بیشتر می توانید به کتب تاریخ و حدیث و تراجم رجوع کنید.

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَعَلَى بَعْلِهَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى ابْنَتَيْهَا سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَعَلَى صَهِرِهَا عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَعَلَى أَبْنَائِهَا الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي زُرِّيَّتِهِمْ وَأَرْزُقْنَا مُرَافَقَتَهُمْ وَشَفَاعَتَهُمْ وَأَكْرِمْنَا بِمُتَابَعَتِهِمْ بِحَقِّهِمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ص: ۷۳



## فصل چہارم: حدیث اخوت

اشارہ

ص: ۷۵



یکی دیگر از مناسبت‌ها و اتفاقات تاریخی که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست، عقد اخوت و پیمان برادری بود که - بنابه نقل شیخ مفید - در روز دوازدهم ماه رمضان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین اصحاب عقد اخوت بست و بین خود و علی علیه السلام نیز پیوند برادری برقرار کرد.<sup>(۱)</sup>

همان گونه که می‌دانید اسلام دین برادری و اخوت، برابری و هم‌فکری، هم‌قدمی و مساوات است؛ و اهل جهان را اعضای یک خانواده می‌داند. رنگ و نژاد، توانگری و تهی‌دستی، حکومت و عناوین دنیوی را سبب امتیاز فرد بر افراد نشناخته؛ و فاصله‌ها را از میان برداشته و تنها امتیاز و ملاک برتری را «تقوا» دانسته است. امتیازی که هرگز سبب غرور و تکبر و سوءاستفاده و فاصله گرفتن از دیگران نمی‌شود.

عقیده توحید و یکتاپرستی، هسته مرکزی این دین، و منبع احساس برادری با خلق خداست. هیچ ماده و غذا و هیچ عقیده و خوی و خصلتی مانند عقیده توحید در نیک بختی و سعادت افراد بشر، سودمند نیست. قرآن کریم می‌فرماید:

ص: ۷۷

---

۱- (۱) مفید، مسارالشیعه، ص ۲۳.



إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ؛ ۱

«این آیین شما، آیین یگانه ای است (مشترک بین همه ادیان است) و من پروردگار شمایم، پس مرا بندگی کنید».

قرآن بین افراد، به مال و ثروت، مقام و حکومت، جمعیت و تعداد، رنگ و جنس، مقایسه و مسابقه قرار نداده است. عرب با عجم، و سفید پوست با سیاه پوست برابر است؛ چراکه این افراد از نظر قرآن و حقوق انسانی و اسلامی با هم برابرند، و انسانیت انسان و کمال آدمیت، به این امور وابسته نیست.

قرآن، هنگام مقایسه میان افراد، علم و تقوا و عبادت و ایمان را میزان فضیلت قرار داده است.

در آیات ذیل دقت کنید که چگونه بشر را به فضایل علم و تقوا و ایمان، ترغیب و تشویق فرموده است:

۱. أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ ۲

ص: ۷۸

«آیا کسی که به شب هنگام، از بیم آخرت و به امید رحمت پروردگار، در حال قیام و سجود است (مانند کسی است که چنین نمی‌کند؟)، آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند مساوی هستند؟».

۲. أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُتَّقِدُ مَنْ فِي النَّارِ؛ ۱

«آیا کسی که عذاب الهی بر او واجب گشته است را می‌توانی از آتش نجات دهی؟».

۳. أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ۲

«آیا کسی که می‌خواهد خود را به وسیله صورتش از عذاب بد دوزخ حفظ کند؟».

۴. أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ؛ ۳

«آیا کسی که ایمان دارد، مانند فرد بدکار است؟ آنها مساوی نمی‌باشند؟».

۵. أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ؛ ۱

«آیا کسی که معتقد به حجت های پروردگار خویش می باشد، مانند کسی است که کردار بدش برای او زیبا جلوه گر شده است؟».

۶. أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ ۲

«آیا کسی که مسجدی بسازد که بنیادش بر تقوای الهی و خشنودی او استوار است، برتر می باشد یا کسی که بنایی را بر لبه زمینی که زیر آن خالی و کناره آن شکسته می باشد برپا کند که به ویرانی کشیده به جهنم درافتد؟».

۷. أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ؛ ۳

«آیا کسی که از خشنودی خدا پیروی می کند، مانند کسی است که خشم الهی را به دست آورد؟».

ص: ۸۰

۸. أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ ۱

«آیا کسی که افتاده بر روی خویش راه می رود - جایی را نمی بیند و از اطراف خود مطلع نیست - هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده، بر راه راست حرکت می کند؟».

۹. أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ؛ ۲

«آیا کسی که به سوی حق هدایت شده است، برای اطاعت و پیروی شایسته تر است، یا آنکه هدایت نیافته است، مگر اینکه راهنمایی شود؟».

۱۰. أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا نُزِّلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى؛ ۳

«آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند فرد کور (گمراه) می باشد؟».

۱۱. أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ ۱

«آگاه باشید که بر اولیای خدا ترسی نیست و غمگین نمی باشند».

۱۲. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ ۲

«به درستی که باتقواترین شما پرهیزکارترین تان می باشد».

۱۳. الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجَبَ ۳؛ ۳

«آنان که ایمان آورده و اعمال نیک انجام می دهند، خوشا بر احوالشان و چه نیک بازگشتگاهی دارند».

۱۴. الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَىٰ؛ ۴

«بر آنان که ایمان آورده و تقوا پیشه می سازند، مژده باد».

۱۵. أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ؛ ۵

«آنان که ایمان آورده و اعمال نیک انجام می دهند، برای آنها بهشت هایی است که محلّ اقامت آنهاست».

۱۶. أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ ۱.

«آیا افراد مؤمن و نیکوکار را مانند فسادگران در زمین قرار می دهیم؟».

و آیات دیگر که باصراحت براین نکته دلالت دارند که یگانه عاملی که باعث امتیاز، و سبب رستگاری، و نجات بشر است، علم، ایمان، عمل صالح، تقوا و استقامت است.

قرآن در خطابات جمعی که مخاطب آن افراد خاصی نبوده اند، اصل یک کشور، یک اقلیم، یک منطقه، یک زبان و یا یک نژاد را مخاطب قرار نداده، تا کسی گمان کند این گونه مشخصات، سبب امتیاز، و موردنظر اسلام است و کسانی که مخاطب شده اند، آن را دستاویز برتری خود بر سایر ملل قرار دهند؛ بلکه مخاطب به این گونه خطابات، عموم بشر می باشند.

مانند آیات ذیل:

۱. قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ۲

ص: ۸۳

«ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.»

۲. يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ؛ ۱

«ای مردم، از پروردگارتان پروا داشته باشید؛ زیرا که زلزله قیامت چیز عظیمی است.»

۳. يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ؛ ۲

«ای مردم، نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید.»

۴. يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ؛ ۳

«ای مردم، موعظه ای از جانب پروردگارتان بر شما آمد.»

۵. يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً. ۴

«ای مردم، از پروردگارتان که شما را از یک نفر آفرید و از او، همسرش را قرار داد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکنده ساخت، بترسید».

در این آیه، علاوه بر اینکه عموم بشر را مخاطب قرار داده، اصل و نسب زن و مرد را واحد اعلام کرده، و در آن عصری که هنوز پاره ای از امم در انسائیت زن بحث داشتند(۱). قرآن مجید او را مانند مردها، انسان معرفی کرد و انسائیت او را به طور قاطع و تردیدناپذیر، اعلام فرمود و در آیه دیگر می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ ۚ

«ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم».

از اینجا معلوم می شود که اسلام، یک دین و برنامه جهانی و آیین برادری و همگانی است.

البته در بعضی موارد، خطباتی به طوایف ویژه ای وجود دارد؛ مانند:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ ۚ

«ای اهل کتاب، بیایید تا بر محور مطلبی که بین ما و شما مشترک است گرد آییم».

ص: ۸۵

---

۱- (۱) عده ای از مردم در آن عصر در انسائیت زن شک داشتند و آنان که به نظر بلندتر نگاه می کردند، او را برزخ بین انسان و حیوان می شمردند، و می گفتند: زن، زن است، نه حیوان.



که این گونه خطابات نیز تأیید همان خطابات عمومی و دعوت به توحید و یک رنگی و قبول اسلام است.

مواردی که مؤمنین، به «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مخاطب شده اند، از این جهت است که در این موارد موضوعی که در خطاب، طرف توجه بوده، از قبیل احکام و اموری بوده است که طبعاً باید مؤمنین به آن خطاب شده و از آنها خواسته شود.

علاوه بر این، خصوصیت ایمان و اسلام که در خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» عنوان شده، خصوصیتی است که تحصیل آن، برای هر کس ممکن است. رنگ اسلام و رنگ ایمان به خدا، رنگی است که برای هر کسی اعم از زن و مرد، غنی و فقیر، آسیایی و اروپایی، و عرب و عجم شایسته است؛ رنگ فطرت بشر است و هر انسانی آن را در فطرت خود دارد و نباید رنگ های دیگر را حجاب و حایل آن قرار داد. این رنگ، مثل رنگ وطن، نژاد، قوم و زبان سبب تفرقه و جدایی نیست؛ زیرا به قوم خاص و اهل یک کشور اختصاص ندارد.

در حدیث است که روزی «ابوذر غفاری» را با غلام سیاهی در محضر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدند که احتمالاً در حال گفت و گو یا محاکمه ای بودند؛ ابوذر در میان سخن به او گفت:

يَا ابْنَ السُّودَاءِ!

ای پسر سیاه پوست!

ص: ۸۶

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله، ناراحت و غضبناک شد و فرمود:

سفید پوست زاده بر سیاه پوست زاده برتری ندارد جز با تقوا و پرهیزکاری و یا با عمل خوب و صالح.

«طَفَّ الصَّاعُ طَفَّ الصَّاعُ، لَيْسَ لِلْإِنِّ الْبَيْضَاءِ عَلَى ابْنِ السُّودَاءِ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى أَوْ بِعَمَلٍ صَالِحٍ»؛

همانند هم هستید و به یکدیگر برتری ندارید مگر به تقوی یا عمل صالح.

فَوَضَعَ أَبُو ذَرٍّ خَدَّهُ عَلَى الْأَرْضِ وَقَالَ لِلْأَسْوَدِ: قُمْ فَطَأْ عَلَى خَدِّي، تَكْفِيرًا لَهُ عَنْ قَوْلِهِ . (۱)

ابو ذر به کفاره این سخنی که گفت، صورت خود را بر زمین گذاشت و به آن سیاه پوست گفت: برخیز و با پای خود صورت مرا به زمین بمال.

اسلام اعلام کرد که خدا یک نژاد، قوم و ملتی را از جهت حقوق، بر دیگران برنگزیده و رستگاری را در انحصار اهل یک کشور، یا یک نژاد قرار نداده است و گفتار یهود و نصاری که می گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ (۲) و می گفتند: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى؛ «داخل بهشت نمی شود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد» رد کرد و فرمود:

ص: ۸۷

---

۱- (۱) طباره، روح الدین الاسلامی ، ص ۲۸۹.

۲- (۲) مائده، ۱۸. «ما (یهود و نصاری) پسران خدا و دوستان او هستیم».

تِلْكَ أَمْثِلُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ؛ ۱

«این آرزوی آنهاست. بگو: اگر راست می گوئید: دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید. آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است.»

و نیز اعلام کرد که انسان ها، همه در کرامتِ انسانی، یکسان و شریک می باشند، و این کرامت، در انحصارِ رنگ یا نژاد یا یک ملتِ خاصی نیست. خدا همه فرزندان آدم را گرامی داشته و در مورد آنها می فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ ۲

«به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب ها] برنشانیدیم، و از

چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم».

این فریادهای قومیت و ملیت از هر حلقومی بیرون بیاید، برخلاف اصل شرافت و کرامت انسان هاست و خلاف منطق صحیح و مکتب ادیان راستین و تعالیم مقدّس اسلام است.

این صداها، تخم نفاق و دورویی، کینه توزی جدایی و تفرقه را بین بشر کاشته است. کسانی که این صداها را بلند می کنند، باید بدانند که منادی نفاق و اختلاف اند.

تعالیم اسلام، تخم محبّت و مودّت را در قلوب می افشاند و انسان ها را به همکاری و همدردی راهنمایی می کند.

قرآن مجید، اخوتی را که در سایه اسلام، نصیب مسلمانان شد و اختلافات و دشمنی ها را از بین برد و دل ها را به هم الفت داد، یادآوری کرده، و مسلمانان را به اعتصام به حبیل الله مأمور فرموده و با جمله کوتاه و پرمعنای إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ (۱) برادری آنان را انشا و یا إخبار به أخوت و برادری آنها داده است. پس اگر مردمی باهم برادری و اخوت نداشته باشند، مؤمن نیستند.

در حدیث است که:

ص: ۸۹

---

۱- (۱) حجرات، ۱۰. «در حقیقت مؤمنان باهم برادرند».

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلَمُهُ وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ» (۱).

«مسلمان برادر مسلمان است، نه به او ستم می کند، و نه او را وامی گذارد، و هر کس در حاجت برادر مسلمانش باشد، خدا در حاجت اوست، (یعنی حاجتش را برمی آورد)».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يَشْبَعُ وَلَا يَجُوعُ أَخُوهُ وَلَا يَزْوِي وَلَا يَعْطِشُ أَخُوهُ وَلَا يَكْتَسِي وَلَا يَغْرِي أَخُوهُ فَمَا أَكْبَرُ حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ» (۲).

«مسلمان برادر مسلمان است و حق مسلمان بر برادر مسلمانش این است که او سیر نگردد درحالی که برادرش گرسنه باشد و او سیراب نشود درحالی که برادرش تشنه باشد و او پوشیده نباشد درحالی که برادرش عریان باشد، پس چه قدر حق مسلمان بر برادرش، بزرگ است».

ص: ۹۰

- 
- ۱- (۱) بخاری، صحیح، ج ۳، ص ۹۸؛ ج ۸، ص ۵۹؛ مسلم نیشابوری، ج ۸، ص ۱۸؛ ترمذی، سنن، ج ۲، ص ۴۴۰؛ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۱۵.
- ۲- (۲) مفید، الاختصاص، ص ۲۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۱.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ فِي تَرَاحِمِهِمْ وَتَعَاطِفِهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عَضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمَّى وَالسَّهَرِ» (۱).

«به درستی که افراد مؤمن، در مهربانی و دلسوزی شان به حال یکدیگر، همانند یک بدنند که هرگاه عضوی از آن مریض شود، دیگر اعضای بدن، با آن عضو، با تب داری و بی خوابی همراهی می کند».

احادیث و روایات درباره حقّ مسلمان بر مسلمان و اجری که در ادای آن اخذ می کند، بسیار است (۲).

### عقد اخوت بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آغاز دعوت، به مسئله اخوت دینی عنایت و توجه تمام داشت و آن را از ارکان مهم و پایه های استوار اجتماع زنده مسلمانان می دانست و به وسیله آن، کینه ها و دشمنی های دیرینه اقوام و قبایل مختلف را از بین برد.

ص: ۹۱

---

۱- (۱) طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۵۵۶؛ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۳۳۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۸۸.

۲- (۲) خوانندگان محترم، می توانند درباره این مطلب به کتب سفینه البحار محدث قمی (ج ۱، ص ۱۳)، بحار الانوار مجلسی (ج ۷۱، ص ۲۲۱-۳۵۹) و دارالسلام محدث نوری (ج ۳، ص ۳۱۹-۴۵۹) مراجعه نمایند.

از جمله کارهایی که به منظور جوشش و همبستگی کامل تر، و بیدار شدن شعور اسلامی و حکمت های دیگر انجام دادند، این بود که بین هر دو نفر از مهاجرین، عقد اخوت بست؛ چنان که بین هر دو نفر از مهاجرین و انصار نیز پیمان برادری برقرار کرد.

بین هر دو نفر که باهم تجانس داشتند و از لحاظ افکار و آرا به هم شبیه بودند، عقد اخوت برقرار شد و با این کار در حقیقت، خانواده ها و قبایل و عشایر، به هم مرتبط و متصل شدند.

این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله هم از جنبه سیاسی و اجتماعی هم از جهت به هم پیوستن جامعه نوزاد اسلامی، بسیار باارزش و سودمند بود و زمینه ای برای اخوت عام مسلمانان و برادری همگانی و جهانی جامعه بشریت شد. نخست برادرها از یکدیگر ارث می بردند تا وقتی که احکام ارث و آیه:

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ (۱)

«و برخی از خویشاوندان از بعضی دیگر از آنها، در کتاب خدا جلوتر هستند (در بهره وری از ارث...)».

نازل شد؛ و بدین جهت، مواریث بر اساس خویشاوندی استوار شد.

ص: ۹۲

## تکرار عقد اخوت

چنان که از کتب تاریخ و حدیث استفاده می شود عقد اخوت چندین بار صورت گرفت:

۱. یک مرتبه بین مهاجرین چنان که در بحارالانوار، از ابن عمر روایت شده است. (۱)

۲. در مدینه طیبه بین مهاجر و انصار، در ابتدای ورود به مدینه، چنان که در بحارالانوار و سیره ابن هشام و کتاب های دیگر نقل شده است. (۲)

۳. هنگام نزول آیه *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ* چنان که در بحارالانوار از امالی شیخ طوسی روایت کرده است. (۳)

۴. در «یَوْمُ الْمُبَاهَلَةِ». چنان که در سفینه البحار، روایت شده است. (۴)

## موضوع مهم و جالب

موضوعی که در این صحنه های مودت ساز و محبت آفرین، جالب و بااهمیت بود، انتخاب حضرت علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به برادری خود بود.

ص: ۹۳

---

۱- (۱) مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۳۳، ب ۶۸.

۲- (۲) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۰۴-۵۰۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۳۶.

۳- (۳) طوسی، الامالی، ص ۵۸۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۳۳.

۴- (۴) محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳.



پیامبر صلی الله علیه و آله همه را باهم برادر کرد و به گفته بسیاری از مورخان و محدثان، افرادی را که هم طراز و هم رتبه بودند، برادر قرار داد.

براین اساس، برای خود نیز باید برادری انتخاب می کرد. به راستی آن کس که لایق و شایسته این مکرمت باشد، کیست؟ و آن کس که بتواند، قرین و هم طراز پیامبر صلی الله علیه و آله باشد (جز در مقام نبوت) چه شخصیتی است؟

این انتخاب، یک انتخاب ساده نبود. یقیناً پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را برای خود انتخاب می کرد که از هر جهت شایسته باشد. برادری که همفکر و هماهنگ و هم زبان با او باشد؛ و نسبت به جان و مال و هر چه دارد فداکار باشد و بتواند حق برادری رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادا کند.

آری، به غیر از علی علیه السلام، کسی لایق چنین مقامی نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله در حقش فرمود:

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛<sup>(۱)</sup>

«ای علی، تو در مقایسه با من، همچون هارون در قیاس با موسی هستی، جز اینکه بعد از من، پیامبری نخواهد بود (تنها فرق تو با هارون آن است که تو پس از من به نبوت نمی رسی)».

ص: ۹۴

---

۱- (۱) این حدیث به حدیث «مَنْزِلَت» شهرت دارد و از خاصه و عامه به طریق متعدّد نقل شده است. ر. ک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۷-۳۴۹؛ بیهقی، دلائل النبوه، ج ۵، ص ۲۲۰؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق.

و به همین جهت، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم غیر از علی علیه السلام، احدی را به این مقام برنگزید.

## عقد اخوت بین پیامبر و علی علیهما السلام

علاوه بر علمای شیعه، محدثان مشهور و مورخان معروف و نویسندگان کتب سیره اهل سنت، مانند حلبی، زینی دحلان و ابن هشام، حدیث اخوت را روایت کرده اند.

هرکس که درباره این موضوع، به کتب شیعه و اهل سنت رجوع کند، یقین حاصل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله از بین همه اصحاب و خویشان، یگانه کسی را که به اخوت و برادری خود برگزید، علی علیه السلام بود و هرکس جز علی علیه السلام چنین ادعایی کند، کذاب و دروغگو است؛ چنان که احدی نیز به جز علی علیه السلام ادعای این فضیلت را نکرد؛ و این امتیاز که متضمن سایر فضایل است، مخصوص آن حضرت می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب خود را در چندین مکان مختلف صریحاً اعلام فرمودند:

۱. هنگام عقد اخوت بین مهاجرین.

۲. هنگام عقد اخوت بین مهاجرین و انصار.

۳. هنگام نزول آیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ (۱).

۴. روز مباحله.

ص: ۹۵

این انتخاب، براساس وحی و انتخاب خدا بود. خدا بین پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام برادری قرار داده بود؛ چنان که در لَيْلَةُ الْمِيْتِ، شبی که مشرکان می خواستند پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکشند، و علی علیه السلام جان خود را فدای جان پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و در بستر آن حضرت - به شرحی که در کتب معتبر اهل سنت آمده است - خوابید، خداوند در ضمن وحی که به جبرئیل و میکائیل کرد، فرمود:

«أَفَلَا كُنْتُمْ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، اخْتِئْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ» (۱).

«آیا شما مانند علی بن ابی طالب نیستید (و از فداکاری او درس نمی گیرید؛ به این دلیل)، من بین او و محمد برادری برقرار کردم».

علاوه بر این، در مواقف و مواضع زیادی، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را برادر خود خواند و از موقع دعوت، و هنگام نزول آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲) که علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ فَاسْمَعُوا»

ص: ۹۶

- 
- ۱- (۱) یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۹؛ ابن بطریق، عمده عیون صحاح الاخبار، ص ۲۴۰؛ همو، خصائص الوحی المبین، ص ۱۲۰؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۰۰-۶۰۱؛ امینی، الغدیر، ج ۲، ص ۴۸.
- ۲- (۲) شعراء، ۲۱۴. «و خویشاوندان نزدیکت را هشدار ده».

«به درستی که علی، برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست، پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید».

در سیره ابن هشام، از ابن اسحاق روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بین اصحابش از مهاجر و انصار، برادری برقرار کرد؛ سپس فرمود: «پناه بر خدا که از پیغمبر سخنی که نفرموده باشد، بگویید».

«تَأَخَّوْا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ»؛

«در راه خدا، دونفر دونفر بایکدیگر برادر شوید».

سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود:

«هَذَا أَخِي»؛

«این برادر من است».

سپس می گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ که نظیر و مانندی در بین بندگان خدا ندارد، با علی بن ابی طالب علیه السلام برادر هستند. (۲)

ابن اثیر در اسد الغابه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دو مرتبه بین خود و علی

ص: ۹۷

---

۱- (۱) ابن بطریق، خصائص الوحي المبين، ص ۱۲۱-۱۲۴؛ امینی، الغدير، ج ۲، ص ۲۷۸-۲۸۴.

۲- (۲) ابن هشام، السيره النبويه، ج ۱، ص ۵۰۵.

علیه السلام برادری قرار داد؛ زیرا بین مهاجرین برادری قرار داد و سپس بین مهاجر و انصار، و در هر بار به علی علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛<sup>(۱)</sup>

«تو در دنیا و آخرت برادر من هستی».

متون و اسناد احادیث اخوت در جوامع شیعه و اهل سنت بسیار است؛ به طوری که در کتب سنن الترمذی<sup>(۲)</sup>، سنن ابن ماجه<sup>(۳)</sup>، المستدرک حاکم نیشابوری<sup>(۴)</sup> و تاریخ طبری<sup>(۵)</sup>، مسند احمد<sup>(۶)</sup>، مجمع الزوائد هیثمی<sup>(۷)</sup>، الطبقات الکبری ابن سعد<sup>(۸)</sup>، الدر المنثور سیوطی<sup>(۹)</sup>، الریاض النضره طبری<sup>(۱۰)</sup> و فضائل الخمسه<sup>(۱۱)</sup>، به طور مفصل شرح داده شده است.

ص: ۹۸

- 
- ۱- (۱) ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۸۸.
  - ۲- (۲) ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۰۰.
  - ۳- (۳) ابن ماجه، سنن، ج ۱، ص ۴۴.
  - ۴- (۴) حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۴.
  - ۵- (۵) طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۵۶.
  - ۶- (۶) احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۵۹.
  - ۷- (۷) هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴، ۲۰۵.
  - ۸- (۸) ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۳.
  - ۹- (۹) سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۹۵، ۳۷۱.
  - ۱۰- (۱۰) طبری، الریاض النضره، ص ۷۵-۸۰.
  - ۱۱- (۱۱) فیروزآبادی، فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۳۷.

## فصل پنجم: ولادت و زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام

اشاره

ص: ۹۹



بنابه اختیار شیخ مفید در مسارالشیعه (۱) و شیخ بهائی در توضیح المقاصد (۲) و دیگران (۳) سبط اکبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در پانزدهم ماه رمضان سال سوم هجرت متولد شد.

بسیاری از مردم، شخصیت حضرت مجتبی علیه السلام و تأثیر بسیار حسّاس و فوق العاده صلح آن حضرت را در حفظ اسلام، آن گونه که باید نمی شناسند؛ و هنوز شأن و منزلت و سیره آن حضرت، مجهول مانده است.

شخصیت والای آن پیشوای عالیقدر، بس عظیم تر از آن است که ما بتوانیم درباره آن، کتابی بنگاریم و یا با نگارش مقاله ای آن را شرح دهیم.

علاوه بر کتب بسیار که در شرح احوال و تاریخ زندگی آن حضرت نوشته شده، در هزاران کتاب تاریخی، روایی، تفسیری، اخلاقی، تراجم و... فضایل و مناقب آن بزرگوار درج شده است.

ص: ۱۰۱

---

۱- (۱) مفید، مسارالشیعه، ص ۲۴.

۲- (۲) بهائی، توضیح المقاصد، ص ۲۳.

۳- (۳) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۱؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۱۳-۱۵



کتاب بسیاری از تألیفات شیعه و اهل سنت موجود می باشد که مآخذ و مدارک معتبر تاریخ زندگی آن امام بزرگ و رهبر جلیل القدر است؛ نظیر: صحیح البخاری، صحیح مسلم، سنن الترمذی، سنن ابن ماجه، الطبقات الکبری ابن سعد، سنن ابی داوود، خصائص امیرالمؤمنین نسائی، الجامع الصغیر سیوطی، مصابیح السنه بغوی، إسعاف الرّاعین صبان، نورالأبصار شبلنجی، تذکره الخواص سبط ابن جوزی، الإتحاف بحب الاشراف شبراوی، کفایه الطالب گنجی شافعی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مرآه الجنان یافعی، ملتقى الأصفیاء راوه مکی، نظم درالسمطین زرنندی، فرائدالسمطین جوینی، السیره الحلبیه حلبی، سیره زینی دحلان، الصّواعق المحرقه ابن حجر هیتمی، اسدالغابه ابن اثیر جزری، الاستیعاب ابن عبدالبر، الإصابه فی تمیزالصحابه ابن حجر عسقلانی، تاریخ الخلفاء سیوطی، الفصول المهمه ابن صباغ مالکی که از کتب اهل سنت می باشند.

اینک برای رعایت اختصار، ترجمه قسمت هایی از کتاب اهل البیت علیهم السلام<sup>(۱)</sup>، تألیف توفیق ابوعلم<sup>(۲)</sup> که یکی از تازه ترین تألیفات اهل سنت در

ص: ۱۰۲

---

۱- (۱) ر. ک: ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۳-۴۱۵.

۲- (۲) رئیس مجلس اداره مسجد «السّیده نفیسه»، وکیل «وزاره العدل» و از دانشمندان مطلع.

سال ۱۳۹۰ هجری قمری است و در مصر نگاشته شده است را با اندک اضافاتی نقل می کنیم:

### ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام

از آن خانه ای که خدا رخصت داده تا برافراشته و بلندقدر باشد و در آن نام او برده شود،<sup>(۱)</sup> پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، سید جوانان اهل بهشت و نوزاد عزیز اهل بیت و سبط اکبر خود را در شب نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم پذیرا شد. وقتی ولادت نوزاد را به پیغمبر صلی الله علیه و آله مژده دادند؛ امواج سرور و شادمانی، دل آن حضرت را فرا گرفت؛ و مشتاقانه و باشتاب، به خانه دختر محبوبه اش، سیده زنان عالمیان، و داماد گرامی اش، امام مسلمین آمد و فرمود: «یا أسماء! هاتینی ابنی»؛ «ای اسماء! پسر مرا به من بده».

پس از اینکه اسماء نوزاد عزیز خاندان نبوت را به جد بزرگوارش داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه را قرائت فرمود و بدین گونه نخستین صدایی که گوش نوزاد با آن آشنا شد، صدای آشنای جدش، خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود؛ صدایی که ندادهنده توحید، تکبیر، تهلیل و نبوت بود:

«الله أكبر، أشهد أن لا إله إلا الله».

ص: ۱۰۳

---

۱- (۱) اشاره به آیه ۳۶ سوره نور.

با این کلمات و جملات، گوش دل مولود، به نعمات روحانی آشنا شده و اعماق و نهانی های روان او پذیرای آن گشت؛ تا زندگی وی، از آن جملات نشاطبخش روح، و توان افزای خرد، مُلهم باشد.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«آیا این نوزاد مبارک را نام گذارده ای؟».

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«من بر شما سبقت نمی گیرم!».

هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیرِ وحی - جبرئیل - نازل شد و فرمان خدا را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند:

«سَمِّهِ الْحَسَنَ»؛<sup>(۱)</sup>

«او را حسن نام گذار.».

پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً برای حسن علیه السلام عقیقه کرد: و «بسم الله» گفت و دعا کرد.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۰۴

- 
- ۱- (۱) صدوق، الامالی، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ همو، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ همو، معانی الاخبار، ص ۵۷؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۱۵-۱۹؛ ابوعلم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۲۶۳-۲۶۴.
- ۲- (۲) کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۲-۳۳؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۲۰؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۳۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۶-۲۵۷.

از جمله القاب آن حضرت عبارت است از: سید، مجتبی، سبط، ولی، طیب، زکی و تقی و پیغمبر صلی الله علیه و آله، آن حضرت را به «أبی محمّد»، مکنی فرمود. (۱)

### فضایل امام علیه السلام

شیعه و اهل سنت، به اتفاق بر این عقیده اند که آن حضرت، یکی از اصحاب «کساء» است؛ که آیه «تطهیر»، در شأن آنان نازل شد. و طبق حدیث متواتر «ثقلین»، عدل قرآن، و نیز یکی از چهار نفری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را برای مباحله با نصارای «نجران»، حاضر فرمود. (۲) پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دوست می داشت و می فرمود: «این پسرم آقا است». (۳)

اسامه بن زید روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دو (حسن و حسین)، پسران من، و پسران دخترم هستند. خدایا! من آنها را دوست دارم؛ پس، آنها را دوست بدار و هر که آنها را دوست می دارد، دوست بدار. (۴)

ص: ۱۰۵

- 
- ۱- (۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۲؛ ابو علم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۵-۲۶۶.
  - ۲- (۲) ابو علم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۶.
  - ۳- (۳) صنعانی، المصنف، ج ۱۱، ص ۴۵۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۳۰-۲۳۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۵؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۲۵.
  - ۴- (۴) ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، ج ۷، ص ۵۱۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۵۴؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۴؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۲۱.

از زید بن ارقم روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ هُوَلَاءِ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَ هُوَلَاءِ فَقَدْ أَبْغَضَنِي»؛<sup>(۱)</sup>

«هر کس اینها (علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) را دوست دارد مرا دوست داشته، و هر کس اینها را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است».

«عایشه» نقل کرده:

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَانَ يَأْخُذُ حَسَنًا فَيُضْمُهُ إِلَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِي وَ أَنَا حِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ».<sup>(۲)</sup>

به درستی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حسن را می گرفت و بر سینه خود می چسبانید و می فرمود: «خدایا به درستی که این پسر من است. من او را دوست دارم، پس تو او و دوستدار او را دوست بدار».

انس بن مالک می گوید: حسن علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد. خواستم او را از پیغمبر صلی الله علیه و آله دور سازم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو ای

ص: ۱۰۶

---

۱- (۱) ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۲- (۲) ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۱۹۷.

انس! پسر و ثمره زندگی ام را واگذار. هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده؛ و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است» (۱).

### شرفِ نَسَب

شرافتِ نَسَبِ امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السلام را احدی از این ائمت ندارد. آن پدر و آن مادر و آن جدّ بزرگواری که مایه افتخار کاینات و علت غایی خلقت ممکنات است (۲).

علاوه بر این، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دو را پسر خود می خواند (۳) و در آیه مباحله، (۴) این دو بزرگوار، پسران پیغمبر صلی الله علیه و آله شمرده می شوند و اگر چه از صُلب علی علیه السلام هستند؛ ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله به ملاحظه ولادتشان از فاطمه زهرا علیها السلام آنها را پسران خود خواند و چشم حضرت به وجودشان روشن بود (۵).

آنان نیز در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله، آن حضرت را «پدر» می گفتند و با خطاب «یا اَبَتِ» بر نشاط پیغمبر صلی الله علیه و آله می افزودند و پدرشان علی

ص: ۱۰۷

- 
- ۱- (۱) هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۸۴؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۷؛ ج ۱۹، ص ۳۱۷.
  - ۲- (۲) ابو علم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۲۷۰-۲۷۱.
  - ۳- (۳) نسائی، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۱۴۹؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۶.
  - ۴- (۴) آل عمران، ۶۱.
  - ۵- (۵) ابو علم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۲۷۱-۲۷۲.

علیه السلام را «یا اَبَا الحَسَنِ» خطاب می کردند.

پس از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از این جهان، به سوی ملکوت اعلی رحلت فرمود، امیرالمؤمنین علیه السلام را با «یا اَبَتِ» مورد خطاب قرار می دادند.

مردم هم آنها را «یا ابن رسول الله» و «یا ابن المصطفی» خطاب می کردند.<sup>(۱)</sup>

### علم امام حسن مجتبی علیه السلام

لزومی به بررسی علم امام حسن مجتبی علیه السلام، نیست؛ زیرا آن حضرت به تصریح حدیث «ثقلین» و اخبار دیگر، عدل قرآن، رهبر و هادی امت، مفسر کتاب و وارث علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

اولین شرط اساسی زعامت، علم و دانش است؛ و چنانچه محدثان روایت کرده اند، از همان آغاز کودکی علم و نبوغ فکری و درک و تیزهوشی بی نظیری در امام حسن علیه السلام پدیدار بود.

وی در مجلس جدش حضور می یافت و وحی و علومی را که آن حضرت املا می کرد، فرا می گرفت، و به نزد مادرش سیده النساء علیها السلام می آمد و برای او بازگو می نمود و هنگامی که امام علی علیه السلام به منزل می آمد، فاطمه زهرا علیها السلام آنچه را از فرزند خود شنیده بود برای امام علیه السلام نقل می کرد.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۰۸

---

۱- (۱) ابوعلی، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۷۱.

۲- (۲) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸؛ محدث قمی، الانوارالبهیة، ص ۸۸؛ همو، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۸۴-۱۸۵. ابوعلی، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۷۴.

از آن حضرت احادیث و سخنان برگزیده و ممتازی در موضوعات: دعا و موعظه، زهد و تقوا، سیاست، مکارم اخلاق، قضا، فضل قرآن و... روایت شده است؛ که قسمتی از آنها در کتب اهل سنت نیز بیان شده است. (۱)

علم آن امام بزرگ تا بدان جا بود که امیرالمؤمنین علیه السلام، پاسخ برخی مسائل را به آن حضرت محول می کردند.

از جمله روایت شده است که: مردی اعرابی از ابوبکر پرسید: من محرم بوده ام، و تخم شتر مرغ برگرفته و پخته و خورده ام، کفاره ای که بر من واجب شده است، چیست؟

ابوبکر متحیر شد و نتوانست به آن سؤال پاسخ دهد. از این رو پاسخ گفتن را به عمر ارجاع کرد. عمر نیز از پاسخ به سؤال بازمانده، و پاسخ گفتن به سؤال را به عبدالرحمن بن عوف حواله کرد. او نیز از پاسخ به سؤال درماند، هر چهار تن، به باب مدینه العلم، حضرت علی علیه السلام پناه بردند. اعرابی سؤال را مطرح کرد و از امام علیه السلام پاسخ خواست. امام علیه السلام فرمود:

«سَلْ أَىَّ الْعُلَمَاءِ شِئْتَ، وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ»؛

ص: ۱۰۹

---

۱- (۱) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۷۵-۲۷۶.



«از هریک از این دو پسر (حسن و حسین) خواهی سؤال کن.»

(و این در موقعی بود که سن امام حسن علیه السلام از نه و سن امام حسین علیه السلام از هشت سال، بیشتر نبود!)

اعرابی از امام حسن علیه السلام سؤال کرد.

امام علیه السلام فرمود: آیا شتر داری؟

اعرابی گفت: بلی!

امام علیه السلام فرمود: «به تعدادی که تخم مرغ خورده ای، شترهای مادّه را به شترهای نر بزن و هرچه نتیجه آنها شد، به مکه بفرست (تا در آنجا به کفاره این عمل نحر شود)».

امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

«إِنَّ مِنَ النَّوْقِ السُّلُوبُ وَ (مِنْهَا) مَا يَزْلُقُ»؛

«برخی از شتران ماده، بچه را سقط می کنند و بچه برخی از آنها می میرند».

امام حسنعلیه السلام به پدر بزرگوار، پاسخ داد:

«إِنَّ يَكُنُّ مِنَ النَّوْقِ السُّلُوبُ وَ مَا يَزْلُقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَيْضِ مَا يَمْرِقُ»؛<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۱۰

---

۱- (۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۶-۱۷۷.

«اگر بعضی از شتران ماده آن چنان هستند که فرمودید، بعضی تخم مرغ ها هم فاسد می شوند (و جوجه از آنها بیرون نمی آید!)».

این پاسخ با آنچه که در فقه اسلامی و در بحث کفارات حال احرام مقرر شده، موافق است. و پیرمردی مانند ابوبکر - که مسند خلافت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را تصرف کرده بود - و عمر و عبدالرحمن بن عوف به آن جاهل بودند. از این رو این پاسخ مورد تحسین امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شد، و به حضار مجلس رو کرده و غزارت علم، فضل و مواهب خداوند را که به فرزندش اعطا شده، آشکار و اعلام کرد و فرمود:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ الَّذِي فَهَّمَهُ هَذَا الْغُلَامَ هُوَ الَّذِي فَهَّمَهُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ»؛<sup>(۱)</sup>

«ای گروه مردم، آن کسی که به این پسر فهم و علم داده، همان کس است که به سلیمان بن داوود فهم و علم بخشیده است».

یعنی همان گونه که سلیمان بن داوود، از تفهیم و تعلیم و آموزش غیبی برخوردار گردید، حسن نیز، از همان افاضات غیبی و آموزش ها، بدون واسطه احدی از خلق، برخوردار است.

ص: ۱۱۱

---

۱- (۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۴-۳۵۵؛ ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۷۵-۲۷۶.

## مکارم اخلاق

امام حسن علیه السلام در خانه وحی، پرورش یافت؛ و در مدرسه توحید، و در آغوش لطف و مرحمت جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله مورد تربیت قرار گرفت. (۱)

ایشان در مکارم اخلاق و خوی پسندیده و روش نیکو، نمونه بود و یکی از علل محبوبیت فوق العاده آن حضرت، همان اخلاق کریمه اش بود که همگان او را به خاطر داشتن صفات حمیده می ستودند.

ادب، حلم، فصاحت، صداقت، سخاوت، شجاعت، تقوا، عبادت، زهد، تواضع و سایر خصایص ستوده، همه در او جمع، و خلق و خوی محمّدی در او ظاهر و هویدا بود.

با نقل چند حکایت از اخلاق مرضیه آن حضرت، این کتاب را زینت می دهیم:

## پند بی رنجش

روزی از روزها در ایام کودکی، امام به همراه برادرش امام حسین علیه السلام پیرمردی را دیدند که وضو را به درستی و صحت به جا نمی آورد.

محبّیت به مردم، و هدایت بشر، آن دو بزرگوار را مانع شد که پیرمرد را به آن حال بگذارند. بنابراین به آرامی و احترام فرمودند:

ص: ۱۱۲

---

۱- (۱) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۷-۲۶۸.

«أَيُّهَا الشَّيْخُ كُنْ حَكَمًا بَيْنَنَا يَتَوَضَّأُ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنَّا فَتَوَضَّأْنَا ثُمَّ قَالَ أَيُّنَا يُحْسِنُ؟».

«ای پیرمرد بین ما داور باش؛ ما هر دو پیش تو وضو می گیریم، بین وضوی کدام یک نیکوتر است؟».

سپس هریک وضو گرفتند. پیرمرد، به دقت، به وضو گرفتن آن دو عزیز پیغمبر صلی الله علیه و آله توجه کرد؛ و بدون آنکه ناراحت شود، به کوتاهی و تقصیر خود پی برد.

فَقَالَ لَهُمَا: كِلَاكُمَا تُحْسِنَانِ الْوُضُوءَ، وَ لَكِنَّ هَذَا الشَّيْخُ الْجَاهِلُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يُحْسِنُ وَقَدْ تَعَلَّمَ الْآيَةَ مِنْكُمَا وَ تَابَ عَلَيَّ يَدَيْكُمَا؛ (۱)

و به آنها گفت: شما هر دو (ای آقایان من)، نیکو وضو می سازید، و لکن این پیر جاهل (اشاره به خودش نمود) است که وضو گرفتن را بلد نیست و هم اکنون شما آموخت، و به دست شما توبه کرد.

### توس از عذاب الهی

امام حسن علیه السلام عابدترین مردم عصر خود، و زاهدترین و فاضل ترین ایشان بود. (۲)

ص: ۱۱۳

---

۱- (۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۸؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۱۰۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹؛ ر. ک: ابوعلم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۲۶۸.

۲- (۲) صدوق، الامالی، ص ۲۴۴؛ شرف الدین موسوی، صلح الحسن علیه السلام، ص ۲۷.

هنگامی که قصد حج می کرد با پای پیاده و چه بسا با پای برهنه عزیمت می فرمود. وقتی وضو می گرفت بدنش به لرزه می افتاد، و رنگش زرد می شد،<sup>(۱)</sup> و در هیچ حال، ذکر خدا را ترک نمی کرد. پارسا و بردبار و بافضل بود و از خدا خوف داشت.<sup>(۲)</sup>

روایت شده مردی مناجات و گریه آن حضرت را شنید؛ عرض کرد: آیا از عذاب خدا می ترسی درحالی که وسایل نجات در نزد توست؟ پسر پیغمبری، و از شفاعت او برخوردار هستی و رحمت خدا هم [عام است و] به هر چیزی احاطه دارد.

امام علیه السلام فرمود: اما اینکه من پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، خدا می فرماید:

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ؛<sup>۳</sup>

«آن هنگام که در صور اسرافیل دمیده شود، بین آنها قرابتی باقی نماند.»

و اما شفاعت او؛ پس خدا می فرماید:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؛<sup>۴</sup>

«چه کسی جز به اجازه خدا شفاعت می کند.»

ص: ۱۱۴

---

۱- (۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۰؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۱۳۰، ۱۳۲.

۲- (۲) ابو علم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۲۶۸.

و اما رحمت خدا که هرچیز را فرا گرفته است؛ پس خدا می فرماید:

فَسَأْ كُتِبَها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ؛<sup>۱</sup>

«پس رحمت خویش را به زودی برای پرهیزکاران قرار می دهیم».

حضرت سپس فرمود:

«فَكَيْفَ الْأَمَانُ يَا أَخَا الْعَرَبِ».<sup>(۱)</sup>

«پس چگونه می توان خلاصی یافت، ای برادر عرب»

### مَحَبَّتِ امام عليه السلام به مردم

امام علیه السلام شیرین بیان، خوش معاشرت و باالفت و محبوب بود. پیر و جوان، و عموم مردم او را برای خصایص حمیده ای که داشت، دوست می داشتند. همواره به مردم عطا و بخشش می کرد؛ چه از او درخواست می کردند و چه تقاضایی نمی کردند.

پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب، در تعقیب می نشست،<sup>(۲)</sup> سپس به دیدار کسانی که می بایست می رفت، و به آنان مهر و محبت می نمود.

ص: ۱۱۵

---

۱- (۲) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۹.

۲- (۳) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۰.

وقتی نماز ظهر را می خواند، در مسجد می نشست و به مردم علم و ادب می آموخت. (۱)

### امام علیه السلام میهمان خانه خدا

امام حسن علیه السلام از همه خلق خدا راستگوتر بود. هر زمان به در مسجد می رسید، سر بلند می کرد و می فرمود:

«إِلَهِي ضَيْفُكَ بِبَابِكَ يَا مُحْسِنٌ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ فَتَجَاوَزَ عَنْ قَبِيحٍ مَا عِنْدِي بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمٌ»؛ (۲)

«خدایا، میهمانت در کنار در خانه توست، ای احسان کننده!، گناهکار به سوی تو آمده است، پس از زشتی آنچه که در نزد من است با زیبایی آنچه که نزد

توست در گذر، ای بزرگوار».

### جلالت امام علیه السلام

از محمد بن اسحاق روایت شده است: هیچ شخصی پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله در شرف، به مقامی که حسن بن علی علیهما السلام نایل شد، نرسیده است. برای ایشان فرشی بر در خانه اش گسترده می شد. وقتی از خانه بیرون

ص: ۱۱۶

---

۱- (۱) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۶۹.

۲- (۲) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۰؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۱۳۰؛ ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۷۰.

می آمد و بر آن فرش می نشست، مردم می آمدند و می ایستادند، و به واسطه عظمت و جلالتی که آن حضرت داشت، کسی از آنجا نمی رفت؛ تا آنجا که آن حضرت می دید که راه بسته شده؛ برمی خاست، و به درون خانه می رفت. راوی می گوید: دیدم که امام در راه مکه از مرکبش پیاده شد و همه خلق خدا از مرکب های خود فرود آمدند، و پیاده رفتند. حتی دیدم که «سعد وقاص» پیاده شد و در کنار آن حضرت پیاده به راه رفتن خود ادامه داد. (۱)

### امام علیه السلام، نمایش رحمت الهی

امام حسن مجتبی علیه السلام مانند جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله نمونه بارز رحمت الهی بود که دل های ناامید و اندوهناک را پر از امید و رحمت می کرد. او به دیدار ضعیفان می رفت؛ بیماران را عیادت می کرد؛ در تشییع جنازه ها شرکت می فرمود؛ دعوت مسلمانان را اجابت می کرد و اهتمام او بر این بود که مبادا کسی از ایشان رنجیده خاطر شود. از سوی آن حضرت، به احدی بدی و آزاری نمی رسید. با فقیران همنشین می شد و بدی را با نیکی پاسخ می داد. (۲)

ص: ۱۱۷

- 
- ۱- (۱) طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۱۲-۴۱۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۷۴؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص ۱۳۵؛ ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۷۰.
- ۲- (۲) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۸۴-۲۸۵.



مردی شامی - از جمله کسانی که معاویه، آنان را به دشمنی با خاندان نبوت تربیت کرده بود - تا آن حضرت را دید، آنچه خواست و توانست به امام علیه السلام جسارت کرد و دشنام داد. امام علیه السلام ساکت و خاموش بود، و هیچ پاسخی به او نداد تا از ناسزاگویی بازماند. امام علیه السلام، با کلامی لطف آمیز و مهر آگین و تبسم های پر از بشارت و مرحمت به او فرمود: «گمان می کنم غریب باشی؟ اگر از ما چیزی درخواست کنی به تو عطا می کنیم و اگر از ما راهنمایی بخواهی، تو را هدایت می نمایم و اگر چیزی بر عهده ات باشد، ما آن را عهده دار می شویم و اگر گرسنه ای، به تو طعام می دهیم و اگر نیازمندی بی نیازت می سازیم و اگر گریخته ای، به تو پناه می دهیم».

حضرت آن چنان با مرد شامی لطف و مهربانی کرد که دشمنی و بدی از روح او زایل گشت و مرد شامی از خودبی خود شد، و یارای پاسخ و

عرض ادب نداشت و از این رو شرمنده و متحیر ماند که چگونه از امام علیه السلام عذرخواهی کند و گناهی را که مرتکب شده، از بین ببرد. ناچار تمام عذرخواهی ها و عرض ادب های خود را با این جمله پرمعنای قرآنی خلاصه کرد و گفت:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ ١

«خداوند بهتر می داند که رسالتش را در کجا (در چه کسی) قرار دهد»

### حلم امام علیه السلام

امام حسن علیه السلام به تمام معنا انسانی واقعی و نمونه کامل خلق نیکوی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. غضب، او را به هیجان نمی آورد و امور شخصی ناخوشایند، او را تکان نمی داد. تحت تأثیر خشم، کاری انجام نمی داد و عمل آن حضرت همواره تداعی گر این آیات شریفه بود که:

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ ٢

«و فروبرندگان خشم و در گذرندگان از مردم هستند خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ، ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ ٣

ص: ۱۱۹

«نیکی و بدی مساوی نیستند، تو بدی را به روشی که نیکوتر است برطرف نما».

آن حضرت، هرچه از دشمنانش می دید، با صبر و گذشت و عفو، پاسخ می داد؛ تا آنجا که - مروان حکم - یکی از خبیث ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام حلم و بردباری آن حضرت را به کوه تشبیه کرده بود. (۱)

او مانند جدش، در حلم و گذشت و عفو، نمونه جهانیان بود. تاریخ، از اخلاق او نوادری را حفظ کرده است و بر این دلالت دارد که او در طلیعه اخلاقیین و بنیان گذاران ادب و اخلاق، در جهان اسلام قرار دارد. (۲)

### سخاوت امام علیه السلام

کرم و سخاوت حضرت مجتبی علیه السلام نیز امر عجیبی است. سخاوت حقیقی که بذل خیر به داعی خیر، و بذل احسان به داعی احسان باشد، از صفات ممتاز و از جمله خصایصی است که خدا آن را دوست می دارد.

چنان که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «دو خُلق است که خدا آن دو را دوست می دارد؛ حسن خلق و سخاوت». (۳) و امام حسن مجتبی علیه السلام این

ص: ۱۲۰

---

۱- (۱) ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳، ۵۱؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۵.

۲- (۲) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۸۶-۲۸۷.

۳- (۳) نراقی، جامع السعادات، ج ۲، ص ۸۸.

صفات عالی را در روشن ترین مظاهر و بلندترین مفاهیم و معانی اش دارا بود؛ تاحدی که آن حضرت را «کریم اهل البیت» لقب دادند.

صفت سخاوت، صفتی بود که امام حسن علیه السلام به علت جود و سخا و کرم و کمک به ضعفا و احسان به امت و انفاق اموال بر فقیر و غنی، بدان معروف و مشهور شده بودند.

امام علیه السلام، برای مال دنیا ارزشی قایل نمی شد و اهمیتی به آن نمی داد؛ مگر آنکه به وسیله آن، گرسنه ای را سیر کند و برهنه ای را بپوشاند و به کمک مصیبت زده ای بشتابد؛ یا قرض مقروضی را بپردازد.

سخاوت، عنصری از عناصر ذاتی و جزئی از اجزای وجود امام علیه السلام بود. با آنکه سیل نیازمندان و انبوه انسان های محتاج، بر در خانه امام علیه السلام ازدحام می کردند، باران سخای آن حضرت بر همه می بارید و هیچ سائلی را از در خانه کرمش، رد نمی کرد.<sup>(۱)</sup>

از آن حضرت سؤال شد: چگونه است که نمی بینم سائلی را رد نمایی؟

امام علیه السلام پاسخ داد: «من خود سائل درگاه خدا هستم؛ شرم می کنم که خود سائل باشم و سائلی را رد کنم».<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۲۱

---

۱- (۱) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۸۹-۲۹۰.

۲- (۲) مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۵۱؛ ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۹۰.

## بخشش، پیش از ابراز نیاز

فردی اعرابی و نیازمند به محضر مبارک امام علیه السلام شرفیاب شد. امام علیه السلام دستور دادند که آنچه در خزانه است به او عطا کنند. بیست هزار درهم در خزانه بود؛ به او بخشیدند. اعرابی گفت: مولای من! چرا فرصت ندادی تا حاجتم را بگویم و مدح و سپاسم را تقدیم کنم.

امام علیه السلام فرمود:

«نَحْنُ اِنَاسٌ نَوَالِنَا خُضْلٌ يَزْنَعُ فِيهِ الرَّجَاءُ وَالْاَمَلُ

تَجُودُ قَبْلَ السُّؤَالِ اَنْفُسُنَا خَوْفًا مِنْ مَاءٍ وَجِهٍ مَنْ يَسْلُ

لَوْ عَلِمَ الْبَحْرُ فَضْلَ نَائِلِنَا لَفَاضَ مِنْ بَعْدِ فَيْضِهِ حَبْلٌ»<sup>(۱)</sup>

«ما مردمی هستیم که بخشش ما بسیار است؛ که در

آن امید و آرزو می چرد. قبل از اینکه از ما بخواهند، عطا می کنیم که مبادا آبروی سؤال کننده بریزد. اگر دریا از آنچه به دیگران می بخشیم، مطلع شود، از عطای خود شرمنده می گردد».

## پاداش امام علیه السلام به غلام

روزی امام علیه السلام، غلام سیاهی را در باغی دیدند. او که قرص نانی داشت، لقمه ای خود می خورد و لقمه ای به سگی که نزدش بود، می داد.

ص: ۱۲۲

---

۱- (۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۱.

امام علیه السلام علت را از او باز خواست کرد. غلام گفت: از اینکه فقط خود بخورم و به سگ نخورانم، حیا می کنم.

امام علیه السلام خواست به خاطر این عمل به او پاداشی دهد و او را مورد لطف و احسان خود قرار دهد، فرمود: «در جای خود باش». امام علیه السلام غلام را از صاحبش خرید و باغ را نیز خریداری فرمود. سپس غلام را آزاد کرد و باغ را به او بخشید. (۱)

### اهمیت امام علیه السلام به زندگی مردم

وقتی امام مجتبی علیه السلام در کوچه های مدینه عبور می کردند، شنیدند که شخصی از خدا ده هزار درهم درخواست می کند. از این رو خود را به منزل رساندند و به سرعت آن مبلغ را برای او فرستادند. (۲)

نمونه های بسیاری از سخاوت و کرامت آن حضرت در تاریخ نقل شده است. (۳)

### زهد امام علیه السلام

زهد امام مجتبی علیه السلام به حدی بود که تمام اسباب حب و دلگرمی به امور دنیوی و نعم آن را ترک فرمود و به خانه آخرت و منزلگاه

ص: ۱۲۳

---

۱- (۱) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۹۱-۲۹۲.

۲- (۲) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۲؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۸۳.

۳- (۳) ر. ک: ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۹۱-۲۹۶.

پرهیزکاران اقبال و توجه داشت و چنان بود که خود فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ، وَمَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا زَهَدَ فِيهَا، وَالْمُؤْمِنُ لَا يَلْهُو حَتَّى يَغْفَلَ وَإِذَا تَفَكَّرَ حَزَنَ»؛<sup>(۱)</sup>

«هر کس خدا را بشناسد، او را دوست خواهد داشت و هر کس دنیا را شناخت، به آن بی میل و رغبت خواهد شد و مؤمن، لهو و لعب نمی کند تا [از قیامت] غافل شود و چنان که تفکر کند، غمگین می شود».

امام علیه السلام خدا را می شناخت لذا او را دوست می داشت، دنیا را می شناخت از این رو به آن بی رغبت گشت. لهو و غفلت نداشت، و هر گاه تفکر می کرد اندوهناک می گردید.

آن حضرت هر گاه، مرگ و جایگاه انسان را در ذهن خویش تداعی می کرد، ناخود آگاه می گریست و نیز وقتی که بعث و نشور و گذشتن از صراط را به خاطر می آورد، گریه می کرد. و زمانی که عرض بر خدا را در موقف حساب متذکر می شد، در میان ناله و صیحه ای که داشت، بی هوش می شد.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۲۴

---

۱- (۱) ابن ابی الدنيا، الهم و الحزن، ص ۷۰؛ ابو علم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۲۹۶.

۲- (۲) ابو علم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۲۹۶.

همه شرایط امامت، در وجود امام علیه السلام جمع بود و تمثال و پیکره عظمت و نماد هیبت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وقار و هیبت امام علیه السلام، چشم‌ها را لبریز از محبت کرده، و بر دل‌ها مسلط شده بود و به حدی بود که معاویه، تحت نفوذ آن هیبت و عظمت قرار داشت و از آن حضرت بیمناک بود.

یکی از نمونه‌های هیبت و عظمت ایشان و برادرش امام حسین علیه السلام در میان مسلمانان این بود که با هیچ کاروانی در سفر حج بیت الله الحرام، پیاده سفر نمی‌فرمودند؛ مگر آنکه همگان، برای تعظیم آنان فرود می‌آمدند و پیاده می‌شدند و با آنکه پیاده رفتن بر آنان زحمت داشت، کسی سوار نمی‌شد.

در یکی از سفرها، «سعد بن ابی وقاص» به درخواست مردم، خدمت امام علیه السلام عرض کرد: یا ابامحمّد! پیاده راه رفتن برای جمعیت حجّاج، سنگین است. آنان وقتی می‌بینند شما پیاده راه می‌روید، خوش نمی‌دارند سوار باشند. اگر ممکن است به آنان مرحمت فرمایید و سوار شوید.

امام علیه السلام فرمود: ما با خدا عهد کرده ایم، پیاده به خانه او برویم. از راه به دور می‌رویم [تا مردم ما را نبینند و از سوار شدن شرمند نشوند].<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۲۵

---

۱- (۱) مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۱۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۸؛ ابوعلم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۲۹۷.



فضایل و مناقب امامعلیه السلام بیش از آن است که بتوان بیان کرد:

هر شرح بی نهایت، کز وصفِ یار گوئیم حرفی است از هزاران، کاندرا عبارت آید

فضایل و صفات حمیده، علم و حلم و تقوا و معالی امور آن حضرت در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت جمع آوری شده است.

صَلَّى اللهُ عَلَىٰ جَدِّهِ وَعَلَىٰ أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَعَلَيْهِ وَعَلَىٰ أَخِيهِ وَعَلَىٰ الْأَئِمَّةِ الشَّيْعَةِ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سَيِّمًا لِإِمَامِ الْغَائِبِ، وَلِيِّ الْعَصْرِ وَنَامُوسِ الدَّهْرِ عَجَّلَ اللهُ تَعَالَىٰ فَرَجَهُ وَسَهَّلَ اللهُ مَخْرَجَهُ وَجَعَلْنَا فِدَاءَهُ.

### اسرار صلح حضرت مجتبی علیه السلام

یکی از تعالیم مهم اسلام - که در جبهه برنامه های اسلامی، درخشان و هویداست - دعوت به صلح و کوشش برای رفع اختلافات و اصلاح ذات البین است.

قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً؛ ۱

«ای افراد باایمان، همگی در فرمانبری حق وارد شوید.»

و نیز می فرماید:

ص: ۱۲۶

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ؛ ۱

«منحصراً افراد مؤمن بایکدیگر برادرند، پس بین برادرانتان سازش برقرار سازید».

و در جای دیگر اشاره کرده است:

وَالصُّلْحُ خَيْرٌ؛ ۲

«سازش، بهتر است».

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«صَلْحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ»؛ (۱)

«آشتی دادن دو نفر، از نماز و روزه یک سال بهتر است».

اگرچه جنگ و جهاد یکی از احکام مهم اسلام است، ولی هرگز بالذات وبالاصاله مطلوب نبوده، و به لحاظ یک ضرورت اجتناب ناپذیر، و به عنوان وسیله اصلاح اجتماعی و عدالت و در راستای اهداف سیاسی اسلام، و احقاق حق و ابطال باطل تشریح شده است.

ص: ۱۲۷

---

۱- (۳) نهج البلاغه، نامه ۴۷ (ج ۳، ص ۷۶)؛ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۵۱؛ مغربی، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۴۹؛ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۴۸.

وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛ ۱

«سخن کافران را پست قرار داد و سخن خداوند برتر است».

جهاد، عبادت و اطاعت خداست؛ زیرا جهاد وسیله ای است برای آزادی انسان ها، برای برداشتن یوغ استعمار ستمکار از گردن افراد، و برای وارد کردن همگان در حکومت خدا و لغو حکومت مردم بر مردم که معانی عالی و ارزنده آن در عبارت «جهاد فی سبیل الله» خلاصه شده است.

جهاد، جنگ و کوشش برای پیشبرد نقشه های نجات بخش اسلام است. جهاد برای نجات ضعفا و ستمدیدگان، برای دفع استثمار اقویا، برای آزادی انسان ها، برای برقراری نظم صحیح و عادلانه، برای اعلام تساوی حقوق، برای زندگی و اجتماع هرچه بهتر و انسانی تر است.

اسلام، جنگی که برای پیدا کردن بازار کالاهای بازرگانان، برای استعمار، برای توسعه قلمرو یک کشور و فتح ممالک و جهانگیری، برای انتقام و کینه توزی، برای کسب شهرت و قهرمانی، برای بسط نفوذ یک دیکتاتور و غلبه یک ملت بر ملت دیگر باشد را محکوم کرده و

ص: ۱۲۸

قهرمانان این جنگ ها را گمراه و جنایت کار و خائن و گناهکار می دانند. بنابراین همه ما باید این آیه را سر مشق زندگی خود قرار دهیم:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ ۱

«آن خانه آخرت است که آن را برای کسانی که در زمین، اراده برتری جویی و فساد ندارند، قرار می دهیم و سرانجام نیک، از آن پرهیزکاران است.»

برطبق این آیه، هر کس بخواهد رجحان و برتری بر کسی یا ملتی داشته باشد، محکوم است.

به راستی که سران ملل و رهبران حکومت های دنیای معاصر، چقدر به این گونه تعالیم اسلام نیاز مبرم دارند.

جهادی برای اسلام، مقدس محسوب می شود که برای دفاع از حقیقت و فضیلت، برای مقاصد و مصالح عموم، برای انحطاط حکامی که خود را مالک خلق و مطلق العنان و صاحب اختیار بدون شرط افراد می شمارند، باشد. هدف تمام مجاهدت هایی که اولیای اسلام، در هر زمان و مکانی انجام دادند، این بوده که آسایش و آزادی را برای بشر به ارمغان آورند و به یاری افراد مظلوم و محروم بشتابند.

پس با این شرح و تفسیر، مجاهدت در راه اسلام کاری نیست که کسی بتواند آن را با نیروی هوای نفس و احساسات، و برای فرونشاندن آتش خشم و غضب آغاز کند.

گاهی وجود شرایط و مقتضیات و عدم موانع این تکلیف را منجز و حتمی می کند و گاهی عدم وجود شرایط و مقتضیات، مانع از تنجز یا توجه این تکلیف می گردد.

هرگز نمی توان خون کسی را ریخت و به مال و جان کسی تعرض کرد؛ مگر در جاهایی که به ناچار، عقل و شرع انجام چنین اعمالی را قاطعانه اجازه دهد.

اساس همه جنگ هایی که در عصر ما بین ملل جریان دارد - اعم از جنگ سرد و گرم، جنگ های تبلیغاتی و انتخاباتی و حزبی، جنگ های اقتصادی و تجاری و مبارزه ها و رقابت هایی که دولت ها، کارتل های صنعتی و همه و همه باهم دارند - مقاصد پست مادی و حیوانی و ارضای غریزه حب جاه و مال و شهوات و به دست آوردن پیروزی های مادی و نظامی و اقتصادی را دنبال می کند. بنابراین، چنین جنگ هایی، نقطه انتهایی ندارند و بین هر گروه و جمعیتی که باشد، با شرافت انسانی سازشی ندارد.

در اسلام، همه این مبارزات که باعث گرفتاری بشر، و اساس گناه و ظلم، و مایه استبداد و خیانت شمرده می شود، ممنوع است. مسلمانان

باید با همه این مسائل نیز مبارزه نمایند و مبارزه آنان به مقاصد کثیف، آلوده نشود و به این آیه صریح و محکم قرآن، ایمان داشته باشند که:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ؛ ۱

«آن به این دلیل است که خداوند حق است و هرچه غیر او را می خوانند باطل است و خداوند بلندمرتبه و بزرگ است».

باری، نکته دیگر در حکم جهاد این است که چون جهاد برای تحقق

اهداف اسلام و دفاع از حریم فضیلت و آزادی و نوامیس الهی است، تا وصول به این اهداف، لازم و منجز است. پس از تشکیل مدینه فاضله انسانیّت و جامعه اسلامی و یکپارچه شدن جهان بشری و برداشته شدن فاصله های جغرافیایی و تبعیض های گوناگون در سایه تعالیم اسلام، موضوع و زمینه جهاد از بین می رود؛ درحالی که اساس زندگی اجتماعی تا ابد همان اجتماع فاضل بوده و احکامی مانند احکام عبادات و معاملات و مناکحات ثابت خواهد بود.

بنابراین، جهاد به منزله وسیله تأمین و تحصیل اهداف اسلام، نیروی دفاع و نگهبان جامعه اسلامی است و مقصود بالاصاله سایر احکام و به اصطلاح علما، جهاد، تکلیف و واجب للغير است.

نتیجه مطلب اینکه باید در صلح و سازش و جنگ و جهاد، هدف را در نظر گرفت. اگر مقصد، مقدّس و انسانی و شرافتمند باشد، صلح یا جهادی که برای آن انجام می‌گیرد، مقدّس و شرافتمندانه است.

ما در اینجا نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم در اسرار جنگ‌ها و صلح‌های اولیای دین وارد شده، از آن شرحی بنویسیم؛ زیرا علاوه بر آنکه خود را لایق نمی‌دانیم، این رشته سر دراز دارد؛ ولی به طور بسیار فشرده، عرض می‌شود که سیری اجمالی در تاریخ غزوات و معاهدات رسول خدا صلی الله علیه و آله و صلح‌هایی که بین آن حضرت و کفار واقع شد و همچنین مطالعه مختصری از تاریخ فداکاری‌ها و جانبازی‌ها و مجاهدت‌های علی علیه السلام در میدان جهاد، و روش و برنامه‌های جنگی آن حضرت، ما را به این حقیقت راهنمایی می‌کند که جنگ‌های مقدّسی که آنان می‌کردند از جنگ‌های عادی‌ای که برای اهداف مادی واقع می‌شود، جدا بود و غرض آن بزرگواران ادای تکلیف، و تقرّب به خدا بوده است.

بنابراین می‌بینیم که دلاوران میادین جهاد را بندگان زاهد و خداپرست و صاحبان دل‌های لبریز از محبت و عدالت و انسان‌های بشر دوستی تشکیل می‌دهند که حتّی به آزار مورچه‌ای راضی نمی‌شوند. و این سخن پر از حقیقت و عدالت علیعلیه السلام راهنمای آنهاست:

«وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلِهِ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ»؛ (۱)

«به خدا قسم اگر هفت اقلیم جهان را با آنچه در زیر آسمان های آن است به من ببخشند تا اینکه خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از دهان مورچه بیرون بکشم، این کار را نمی کنم».

اینان در میدان جهاد درحالی که شمشیر به دست گرفته بودند، از کشتن و کشته شدن باکی نداشتند.

اولیای اسلام همانند حضرت علی علیه السلام همیشه از جنگ و خون ریزی پرهیز می کردند؛ تا حدی که به کسی که می دانست قاتلش است، احسان می کرد و اندیشه آزار او را نمی کرد و همیشه سفارش می کردند که با او مدارا کنند و در طعام و آب بر او سخت گیری نکنند و از غذایی که خود میل می فرمود، برایش می فرستاد.

به راستی علی علیه السلام قهرمان این غزوات و مرد میدان جهاد فی سبیل الله بود.

آری علی علیه السلام برای کظم غیظ و گرفتن انتقام شمشیری نزد و هرگز برای کسب شهرت و معروف شدن نبردی انجام نداد و یگانه سرباز

ص: ۱۳۳



فداکار و جانباز اسلام بود، که جبرئیل در مدح او گفت:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»؛<sup>(۱)</sup>

«هیچ شمشیری مانند شمشیر ذوالفقار و هیچ جوانی همچون علی علیه السلام نیست».

مردی که به دست خیانتکار شقی ترین خلق، ضربت خورد و از زندگی دست شست، کسی بود که همیشه از به ناحق ریخته شدن خون انسان ها، ناراحت می شد و می فرمود:

«يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفَيْنَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا لَا تَقْلُتُنَّ بِي أَلَا قَاتِلِي... وَلَا يَمِثَلُ بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَالْمِثْلَةَ»؛<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۳۴

---

۱- (۱) کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۱۰؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۱۲۸؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۸۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۸۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۷۱.

۲- (۲) علی علیه السلام ملا حظه فرموده بود که چگونه به اتهام شرکت در قتل عمر، خون سه نفر را ریختند و به اسم خونخواهی عثمان، ده ها هزار نفر را به کشتن دادند. بنابراین برای اینکه موضوع قتل آن حضرت، دستاویز قتل و اتلاف نفوس و خروج از قوانین اسلام، در قصاص نشود، چنین دستور داد. درود ما و همه مردم عدالت خواه بر آن پیشوای دادگر داد گستر. نهج البلاغه، نامه ۴۷ (ج ۳، ص ۷۷)؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۱۱۴؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۱۳۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۴۶، ۲۵۶-۲۵۷.

«ای فرزندانِ عبدالمطلب، مبادا پس از من دست به خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیرمؤمنان کشته شد و به بهانه انتقام خون من در خون مسلمانان غوطه خورید، بدانید جز قاتلِ من کسی دیگر را نکشید و مبادا او را مثله نمایید؛ به درستی که من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: از مثله کردن دوری گزینید.»

این خاندان، در صلح و آشتی و جنگ و جهاد، یک هدف داشتند و آن، اطاعت خدا، و هدایت و نجات بندگان خدا و اعتلای کلمه خدا بود.

پس از بررسی این مطالب، صلح امام حسن علیه السلام را تا حدود آگاهی و بینش خود بررسی می کنیم و دریافت پاره ای از اسرار آن را وجهه همت می سازیم و از خداوند، طلب یاری و هدایت می کنیم.

بدیهی است نگارش در مورد این مطلب، موضوعی نیست که حق آن، در ضمن یک یا چند مقاله ادا گردد. این موضوع بسیار گسترده است و با تاریخ صدر اسلام و تاریخ زندگی علی علیه السلام و آزمایش هایی که از امت اسلام شد، ارتباط دارد و راجع به آن کتب مستقلی نگارش شده است. ولی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

چنانچه در فصل گذشته گفته شد، امام حسن مجتبی علیه السلام انسانی صادق، باوفا، پرهیزکار و باتقوا، خیرخواه و بزرگووار بود.

صلحی که بین آن حضرت و معاویه برقرار شد، علاوه برآنکه صلح طلبی و خیرخواهی و گذشت او را نشان داد، ثابت کرد که خانواده ایشان نیز، ریاست خواه و جاه طلب نیستند؛ و در قیام و نهضت، کناره گیری و عزلت، صلح و جهاد، رضای خدا و مصلحتِ عموم را می خواهند. در هنگام جهاد، مصداقِ **يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ (۱)** هستند و از کسی باکی ندارند، و در وقت صلح، مرد گذشت و فداکاری می باشند.

### علل و اسرار صلح

#### ۱. اجرای حکم الهی

صلح امام مجتبی علیه السلام یک تکلیف الهی و وظیفه شرعی بود که امام علیه السلام در آن شرایط و احوال، ناگزیر شد آن را بپذیرد؛ به عبارت دیگر، شرایط و اوضاع، این مسئله را بر امام علیه السلام تحمیل کرد، و برحسب

ص: ۱۳۶

---

۱- (۱) مائده، ۵۴. «در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری هراسی ندارند».

حدیث مشهور و مسلم نزد اهل سنت (۱)، پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده و او را به سیادت و آقایی و اصلاح طلبی معرفی فرموده بود.

در شرایطی که صلح، برای مصلحت عموم لازم باشد، اگر سران هر دو طرف، پا در رکاب لجاج بگذارند و کینه توزی پیشه سازند، صلح برقرار نخواهد شد. فقط در صورتی صلح برقرار می شود که یا هر دو طرف، حسن نیت داشته باشند یا یکی از آنها خیر و مصلحت جامعه را در نظر بگیرد و آن را بر حیثیت و شئون شخصی خود مقدم بدارد؛ و هر چه طرف مقابل لجاجت می کند، او از خود گذشت و فداکاری نشان دهد.

ص: ۱۳۷

---

۱- (۱) بخاری این روایت را در چهار موضع از کتاب خود نقل کرده است. ر. ک: بخاری، صحیح، ج ۳، ص ۱۶۹-۱۷۰؛ ج ۴، ص ۱۸۴، ۲۱۶؛ ج ۸، ص ۹۹؛ همچنین ابوداود، در سنن، ج ۲، ص ۴۰۵؛ نسائی، در سنن، ج ۳، ص ۱۰۷؛ ترمذی، در سنن، ج ۵، ص ۳۲۳؛ طیالسی، در مسند، ص ۱۱۸؛ و احمد بن حنبل در مسند، ج ۵، ص ۳۸، ۴۴، ۴۹، ۵۱ آن را نقل کرده اند؛ ولی آنچه مورد اتفاق همه است، این مضمون است: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ يُصَلِّحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَيْنِ» او «بَيْنَ فِتْنَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ»؛ «به درستی که این پسر من (امام حسن مجتبی علیه السلام) آقایی است که خداوند به وسیله او بین دو گروه (بزرگ)، صلح برقرار می کند». و در بعضی از نقل های حدیث اضافه ای آمده که: «من المسلمین» یعنی بین دو گروه از مسلمانان صلح برقرار می کند؛ که مورد اتفاق نیست؛ زیرا معاویه که علیه خلیفه و امام مسلمین (امام علی و امام مجتبی علیهما السلام) شورش کرده بود، بنابر سنت نبوی و حتی سیره شیخین، از اسلام خارج شده است؛ در حالی که اجماع امت بر بیعت با این دو امام بود و لذا به احتمال قوی این اضافه، توسط طرف داران بنی امیه و معاویه جعل شده است.

در این میدان، به طور قطع معاویه کسی نبود که برای خیر و صلاح جامعه دست از خلافت و پادشاهی و تزیات خبیث خود بردارد و حق را به صاحبش بسپارد. او در راه رسیدن به مقصدش، نه خدا و پیغمبر و نه مصلحت مسلمانان را در نظر می گرفت و همه چیز را فدای حبّ جاه و ریاست طلبی خود می ساخت، و از اینکه عموم شیعه و هواداران اهل بیت علیهم السلام و حتی عموم مسلمانان را قتل عام کند، باکی نداشت و اگر تا حدودی بازی با الفاظ اسلامی می کرد، به خاطر ریاست و حکومت بود و اگر ریاست و حکومتش در خطر می افتاد، به آن الفاظ نیز کاری نداشت.

قهرأ و طبعاً در چنان موقعیتی تنها کسی که جانب مصلحت را رعایت می نمود، امام علیه السلام بود.

ظهور این خصلت عظمی از آن حضرت با وجود سوابق درخشان و مقام امامت و عهده داری حفظ اسلام، عجیب و شگفت انگیز نبود. اگر امام علیه السلام مصلحت اسلام را در نظر نگیرد، پس چه کسی به آن اهمیت می دهد؟

به هیچ وجه از معاویه با آن سوابق ضداسلامی خود و پدر و مادر و خاندانش، انتظار غمخواری دین و حفظ مصالح مسلمین، مورد نداشت.

برعکس، از امام علیه السلام جز ملاحظه مصلحت اسلام و خیر مسلمانان کاری صادر نمی شد؛ زیرا ایشان دوران کودکی را در مهد تربیت نبوت

و حجرِ عصمت و طهارت گذرانده و در خانه ای که مهبط وحی و محل آمدوشد فرشتگان بود، نشوونما یافته و انوار نبوت جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله و ولایت پدرش علی علیه السلام و عصمت و شخصیت مادرش زهرا علیها السلام از هر سو او را احاطه کرده و منزلگاهش سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مخزن علوم و الهامات غیبی بود و وحی را در اولین لحظات نزولش می شنید و کلمات خدا را از زبان دُرافشان جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می آموخت.

پیغمبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله او را به سیادت و آقایی و امامت و پیشوایی می ستود و او را برای آینده اسلام و چنین فداکاری عظیمی آماده می ساخت و از برکات و عظمت و اهمّیت صلح او قدردانی می کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در مواقف و فرصت های متعدّد، روش امام حسن علیه السلام را تأیید و تنفیذ فرمود؛ چنان که روش پدرش امام علی علیه السلام را در جهاد با ناکثین و قاسطین و مارقین، و روش امام حسین علیه السلام را در آن قیام تاریخی و فداکاری عظیم تأیید کرده و روش هریک از امامان را پیش از وقوع، پیش بینی و تصویب فرمود.

پس، صلح امام علیه السلام در آن شرایط، یک وظیفه شرعی و تکلیف الهی بوده، و مانند مجاهدت های پدرش، در مسیر خیر و مصلحت اسلام بوده است. (۱)

ص: ۱۳۹

---

۱- (۱) ر. ک: ابوعلم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۳۲۹-۳۳۲.

## ۲. ضعف و تفرقه در سپاه امام حسن علیه السلام

صلح امام حسن علیه السلام وقتی انجام گرفت که سپاه معاویه در همکاری و یاری او اتفاق و اتحاد داشتند؛ درحالی که لشکر امام علیه السلام به واسطه فتنه های بزرگی که علل آن تغییر مسیر خلافت پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسیر واقعی و شرعی بود، گرفتار ضعف و سستی و نفاق و اختلاف و تفرقه گردید و به واسطه حوادثی مانند فتنه طلحه و زبیر و عایشه (جنگ جمل) و فتنه معاویه (جنگ صفین) و فتنه خوارج (جنگ نهروان) و شهادت بسیاری از اعلام و رجال اسلام و صحابه و شیعیان و دوستان واقعی اهل بیت علیهم السلام و نفوذ منافقین و وضع و موقف اهل حق، بسیار حساس و خطرناک شده بود؛ و مؤثرترین ضربه ای که به روحیه لشکر امام علیه السلام خورد، شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

علاوه بر این جنگ هایی که می کردند، سود مادی و غنیمت نمی بردند و معلوم است در چنین وضعی، پیروزی بر لشکر معاویه که روحیه اش با پول و رشوه، قوی و دلگرم بود، بسیار بعید و بلکه محال بود؛ و درنهایت، نتیجه ای جز کشته شدن بقیه اصحاب واقعی امام علیه السلام و ضعف اهل حق نداشت. (۱)

ص: ۱۴۰

---

۱- (۱) ر. ک: ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۳۳۳.

انحطاط اخلاقی در آن زمان به حدی رسیده بود که تقریباً از هیچ کس انتظار نمی رفت برای حق، مردانه فداکاری و جان نثاری نماید.

آنان مردمی بودند که حقّ مرد فداکار و دادگری چون علی علیه السلام را نشناختند و ایشان را آن همه رنج دادند.

پیشوایی که در میان آنها در نهایت سادگی و تواضع مانند فقرا زندگی می کرد و در خوراک و پوشاک و خانه و مسکن به خود سخت می گرفت و برای مردم زندگی مرفّه و آسوده و پر نعمت می خواست و در اقامه عدل و داد، کوشش و زحمت فراوان می کشید و در زهد و تقوا و علم و فضیلت بی نظیر بود، سرانجام بدون آنکه از او حقی بخواهند، یا نسبت ظلم و بیداد یا تغییر سنتی به او بدهند، او را به طور ناگهانی در محراب عبادت شهادت رساندند و حقّ او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و احترام اسلام را - که با مجاهدت های آن یگانه قهرمان غزوات ترویج شد - رعایت نکردند.

کدام نشانه، روشن تر از این عمل دالّ بر سوء نیت و خبث باطن اکثر آن مردم بود؟

در چنین موقعیتی امام علیه السلام با مردمی که در چنین جهنّم انحطاط فکری و خلقی، سقوط کرده بودند، چه کاری انجام می داد و چه اصلاحاتی را آغاز می نمود؟ و چگونه هجوم معاویه را از بلاد اسلام دفع می کرد؟ (۱)

ص: ۱۴۱



#### ۴. خطر سقوط اسلام و کشورهای اسلامی

به فرض اگر جنگ ادامه می یافت و اصحاب امام نیز پایداری می کردند، در آن صورت نیز فاصله بین پیروزی اصحاب حق بر اهل باطل زیاد بود و با ادامه آن محاربات و درگیری ها، کشورهای اسلامی در خطر سقوط قرار می گرفت و زحمات پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به هدر می رفت؛ زیرا نفوذ معاویه زیاد شده بود. آن حضرت در این باره فرمود:

«إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَجْتَنِّ الْمُسْلِمُونَ عَن وَجْهِ الْأَرْضِ»؛<sup>(۱)</sup>

«من بیم آن داشتم که مسلمانان از ریشه قطع و از صفحه زمین محو شوند».

#### ۵. فریب مردم توسط معاویه

چنان که از تواریخ معلوم می شود، این خطر کاملاً در بین بوده که به طمع پول و رشوه معاویه، آن حضرت را به شهادت برسانند و یا دستگیر کنند و به دشمن تحویل دهند.

در این موقعیت هیچ گونه اطمینانی به مردم نبود و اگر امام علیه السلام، صلح نمی کرد، آن دنیاپرستان او را در وضع خطرناک تری قرار می دادند و

ص: ۱۴۲

---

۱- (۱) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۳۳۳-۳۴۳.

برای نزدیکی به معاویه و گرفتن جایزه های او مسابقه برقرار می کردند و دین و وجدان خود را به دنیا می فروختند.

در این صورت اگر آن حضرت را اسیر می کردند و به معاویه تحویل می دادند تا او را به شهادت برساند، ممکن بود معاویه مکار، به ظاهر آن حضرت را آزاد سازد و برای خود فضیلت و منقبتی قرار دهد و بر عموم خاندان نبوت، به این وسیله منت بگذارد. واقعاً اگر کسی اهل مطالعه باشد، این موضوع را تصدیق خواهد کرد. (۱)

بنابراین خود امام علیه السلام نیز فرمود: «اگر با معاویه نبرد می کردم، مرا می گرفتند و به او تسلیم می نمودند. به خدا سوگند اگر با او مسالمت کنم و عزیز باشم، بهتر می دانم از اینکه مرا درحالی که اسیر باشم، بکشد یا بر من منت گذارد و تا دنیا، دنیاست، این عار بر بنی هاشم بماند و معاویه همیشه خود و اعقابش بر زنده و مرده ما به آن منت بنهد». (۲)

### ۶. برخورد با سیاست مکر و حيله

همکاری سیاستمداران حيله گر و ناپاکی مانند «مغیره بن شعبه» و «عمرو عاص» با معاویه، با آن همه سوابق مکر و خدعه ای که داشت از جنبه سیاسی و شیطنت های ابلیسی، بسیار خطرناک بود. (۳)

ص: ۱۴۳

---

۱- (۱) ابوعلم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۳۲۵.

۲- (۲) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰؛ ابوعلم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۳۲۵.

۳- (۳) ابوعلم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۳۳۵.

روشی که امام علیه السلام اتخاذ کرد، حاذقانه ترین روشی بود که متفکری نابغه و بی نظیر، در این گونه مواقع اتخاذ می نماید.

امام علیه السلام با پذیرش صلح به نتایج مهم زیر دست یافت:

۱. خون مؤمنین را حفظ کرد.
۲. ذرّیه رسول خدا صلی الله علیه و آله، و شرافت و کرامت خاندان رسالت را نگاهداری فرمود.
۳. موقف و منزلت خود را به عنوان یگانه پایگاه و ملجأ مردم علیه تجاوزات معاویه حفظ کرد.
۴. معاویه را به قبول تعهدات مهمی - اگرچه عمل نکرد - وادار ساخت.
۵. جمعیت شیعه را از انحطاط و انقراض نجات داد.
۶. اساس اسلام، و هدایت و رسالت جدّش را از خطر هجوم بیگانگان حفظ فرمود.

#### **۷. سیاست اسلامی امام علیه السلام**

پیروزی امام علیه السلام بر معاویه در صورتی امکان پذیر بود که آن حضرت، روش شرعی امامت را - که روشی خدایسند بود - ترک کند و مکر و خدعه را سرلوحه برنامه های خود قرار دهد و تجاوز، جور و ستم و دروغ و خیانت را در امور خود داخل نماید.

معاویه و سایر ریاست طلبان و جاه پرستان برای نیل به هدف پلید خود، و حکومت بر مردم، از هیچ خیانت و جنایت، فریب کاری و دروغ و ستمگری و قانون شکنی باکی نداشتند و در نظر آنها هرچه محیط آلوده تر می شد و مردم به مصالح و اغراض شخصی خود علاقه مندتر می شدند و رشد فکری و اجتماعی آنان در همان سطح پایین نیز رکود می کرد، نهایتاً زمینه برای پیشرفت سیاست های مزدورانه و خائنانه آنان بیشتر می شد.

این افراد، نظم و قانون و امتیت و همه مفاهیم مورد علاقه بشر را وسیله گسترش تسلط خود می ساختند و نظم و امتیتی را می خواستند که از استعمار آنها محافظت کند و بدین وسیله قانون، عدالت، آزادی و حقوق جامعه بشریت را استهزا می کردند.

اما سیاست اهل بیت علیهم السلام، سیاست و روش علی و حسن و حسین علیهم السلام و سایر مردان خدا، به تمام معنا ضدّ این سیاست بود.

این مردان حقیقت و عدالت، سیاست و روششان، حفظ مصالح اجتماع و آسایش واقعی و احترام به حقوق و برقراری عدالت و مساوات بود و در سیاست آنان هیچ جایی برای مکر و خدعه، دروغ و ظلم وجود نداشت.

عملاً نیز اهداف عالی این سیاست در مدّت خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم شد و طبق نصوص و متن تعالیم اسلام،

سازنده مترقی ترین اجتماعات صددرصد انسانی بود.

اسلام بین نژادها، اصناف و طبقات، غنی و فقیر، کارگر و کارفرما، رئیس و خدمتگزار و شاه و گدا مساوات برقرار کرد و ملاک و میزان برتری را فقط تقوا معرفی فرمود؛ و عالی ترین مظهر کمال فرد و اجتماع را حریت، صراحت و صداقت دانست.

اهل بیت علیهم السلام به پیروی از تعالیم اسلام می خواستند کسانی زمام امور را به دست گیرند که امین و پاک، راستگو و علاقه مند به مصالح اجتماع باشند و همواره تعالیم و احکام اسلام را در برابر دیدگان خود قرار دهند و رابطه ای نزدیک و صمیمی با مردم برقرار کنند. در امور بیت المال، اقتصاد را رعایت کنند، و فقیر و غنی و قوی ضعیف را به یک چشم بنگرند و بر کسی ریاست نمایند و خود را یکی از افراد جامعه به شمار آورند.<sup>(۱)</sup>

آنها به هیچ وجه راضی نمی شدند که امثال «مغیره بن شعبه» و «عمرو عاص» و دیگر افراد مکار و خائن و جیره خوار را در دستگاه خلافت خود وارد سازند و آنها را با پول و رشوه و مقام، به خیانت و جنایت و دین فروشی و ظلم و ستم تشویق نمایند.

به گفته بعضی از افراد آگاه و مطلع، مهمترین عاملی که باعث شد

ص: ۱۴۶

---

۱- (۱) در تاریخ زندگی امام علی علیه السلام، نمونه های درخشان، از این روش نیکو بسیار است که شرح آن در این مقاله ما را از موضوع دور می سازد.

عده کثیری از سران از علی علیه السلام کناره گیری کنند و به معاویه ملحق شوند، روش پرهیزکارانه آن حضرت بود؛ زیرا دریافته بودند که مطامع و مقاصد پست دنیایی آنها در دستگاه حق و عدالت علی علیه السلام تأمین نمی شود.

امام حسن علیه السلام نیز در امور حکومتی برنامه ای نظیر پدر داشت و به هیچ حکمی اتکا و اعتماد نمی کرد، مگر آنکه توسط دین تصویب شده باشد.

از این جهت، پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام که تطمیعات معاویه و رشوه ها و مکرهای او بیشتر و فریبنده تر شد، به طوری که از عرض نکاح دختران خود به سران سپاه امام علیه السلام نیز خودداری نکرد.<sup>(۱)</sup> دنیاپرستان جذب او شدند و پیشوای عادل و رهبر پرهیزکار خود را ترک کردند.

علاوه بر این، معاویه سیاستی در پیش گرفت که توانست سپاه امام علیه السلام را فریب دهد و آن سیاست، اشاعه تبلیغات دروغین بود که در بین سپاه امام علیه السلام به وسیله عوامل دست نشانده معاویه انتشار می یافت و بدین وسیله اصحاب امام علیه السلام به سازش با معاویه و مکاتبات محرمانه با او مشغول شدند.

ص: ۱۴۷

---

۱- (۱) صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳؛ ج ۱۰۹، ص ۷۹؛ مغنیه، الشیعه والحاکمون، ص ۶۲.

بر همگان واضح و آشکار است که امام علیه السلام به راحتی می توانست از انتشار این تحریکات با رشوه دادن به سران از طریق اموال بیت المال و یا دادن وعده های دروغین - الْعِيَاذُ بِاللَّهِ - جلوگیری کند؛ ولی چنین سیاستی، سیاست اسلامی و سیاست خدایی نبود و با چنین مردمی ترویج دین و تحقق اهداف اسلام امکان پذیر نبود؛ و دقیقاً برخلاف هدف امام و پدرش علی علیهما السلام بود؛ یعنی حکومت حق و عدل علوی به حکومت مکر و خدعه و باطل مبدل می شد و امام علیه السلام منزّه تر از این بود که در این صحنه های پلید و خیانت مآبانه وارد شود.

همان گونه که پدرش در این مورد فرمود: «اگر رعایت تقوا و پرهیزکاری نبود، من از همه زیرکتر بودم».(۱)

خطبه «وَاللَّهِ لَأَنَّ ابْنَ عَلِيٍّ حَسَنٌ كَالسَّعِيدَانِ»(۲) و نامه حضرت به عثمان بن حنیف(۳)، بیانگر زندگی سیاسی اهل بیت علیهم السلام است.

چنین سیاستی به واسطه اسبابی که از سی سال پیش تا آن روز، حکومت طلبان و دنیاپرستان پیش آورده بودند، طرف دار نداشت و جز

ص: ۱۴۸

- 
- ۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰ (ج ۲، ص ۱۸۰)؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۹۷، ۱۵۴؛ ج ۴۰، ص ۱۹۳؛ ج ۷۲، ص ۲۹۱.
  - ۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ (ج ۲، ص ۲۱۶)؛ صدوق، الامالی، ص ۷۱۹؛ لیشی واسطی، عیون الحکم والمواعظ، ص ۵۰۶؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۷. «سوگند به خدا اگر شب را بر روی خار سعدان بگذرانم».
  - ۳- (۳) نهج البلاغه، نامه ۴۵ (ج ۳، ص ۷۰-۷۵).

عده معدودی، کسی خواستار آن نبود و علت پیشرفت معاویه نیز، همین علل و اسباب بود، نه قوت سیاست و زیرکی او. (۱)

### مهم ترین شرایط صلح

۱. معاویه باید به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نماید.

۲. باید عموم مسلمانان از امتیّت برخوردار باشند و معاویه و دستگاه خلافت

او، حقوق همه را محترم شمارند و با کینه و دشمنی با کسی رفتار نکنند.

۳. معاویه نباید خود را امیرالمؤمنین بنامد.

۴. در نزد معاویه اقامه شهود نشود.

(این دو ماده اخیر بسیار پرمعنا و بارزش است و نشان می دهد که خلافت به معاویه واگذار نشده و او نباید خود را خلیفه مسلمین بداند و نباید در امور قضایی دخالت کند).

۵. معاویه نباید برای خود ولیعهد معین کند، امر خلافت با امام حسن علیه السلام و پس از آن حضرت با امام حسین علیه السلام است.

۶. نباید به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزایی گفته شود؛ و جز به نیکی از آن حضرت یاد نشود.

۷. باید حقّ هر صاحب حقّی ادا شود.

ص: ۱۴۹

---

۱- (۱) ابوعلم، اهل البيت عليهم السلام، ص ۳۳۶-۳۳۸؛ ر. ک: معاویه بن ابی سفیان فی المیزان تألیف عقّاد؛ برای مطالعه بیشتر در اسرار و علل صلح امام حسن علیه السلام به کتاب های الامام الحسن و صلح الحسن مراجعه کنید.



۸. نباید نسبت به حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام در آشکار یا نهان، نقشه سوئی اجرا شود.

۹. باید در بین ایتام کسانی که در جنگ جَمَل و صَفین، به سعادت شهادت در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام فایز شدند، همه ساله یک میلیون درهم از خراج «دارابگرد» (دارابگرد) توزیع شود.

۱۰. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام باید امتیت داشته باشند و کسی به آنها تعرّض نکند. (۱)

چنانچه ملا-حظه می فرمایید، مقرّرات این عهدنامه با توجه به اوضاع آینده و روش معاویه، تهیّه شده که بر او تا روز قیامت حجّت باشد و این عنصر خیانت را به دنیا معرفی کند که به عهد و قول رسمی خود وفا نکرد. (۲)

ضمناً موادّ این عهدنامه معاویه را، غاصب خلافت معرفی نموده و او را از اینکه امیرالمؤمنین و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله معرفی شود، به امضای خودش خلع ساخت. و درعین حال این عهدنامه، سندی به نفع شیعه و مستمسکی بود که اعمال خلاف معاویه تا حدّی با آن کنترل می شد و زبان اعتراض مردم را به او باز نگه می داشت.

ص: ۱۵۰

---

۱- (۱) ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۳۴۰، بسیاری از مطالب این فصل اقتباس از این کتاب است.

۲- (۲) برای شناختن شخصیت کثیف معاویه به کتاب النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه و کتاب معاویه بن ابی سفیان فی المیزان که هر دو از تألیفات اهل سنّت است، مراجعه شود.

## فصل ششم: ولادت حضرت امام جواد عليه السلام

اشاره

ص: ۱۵۱



بنابه نقل شیخ مفید در مسارالشیعه (۱) ولادت با سعادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ هجری قمری اتفاق افتاد. (۲)

تفصیل ولادت آن حضرت و کرامات و معجزاتی که از آن بزرگوار، هنگام تولد ظاهر شد در کتب حدیث و تراجم ائمه علیه السلام بیان شده است.

### شخصیت حضرت امام جواد علیه السلام

آن حضرت، امام نهم، از امامان دوازده گانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۱۵۳

---

۱- (۱) مفید، مسارالشیعه، ص ۲۴.

۲- (۲) آنچه درباره ولادت آن حضرت ذکر شد، همچنین با نظر کلینی در الکافی مطابقت دارد؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹۲. هرچند برخی ولادت آن حضرت را در هفدهم ر. ک: طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۹۱؛ همو، تاج الموالید، ص ۵۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۸۶. و برخی دیگر در نوزدهم ر. ک: اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۳۴. این ماه تعیین کرده اند؛ وقولی نیز مبنی بر ولادت آن حضرت در ماه رجب وجود دارد. طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۹۱؛ همو، تاج الموالید، ص ۵۲؛ ابن خشاب بغدادی، تاریخ موالیدالائمه، ص ۳۹. گفته می شود دعای معروف، حاکی از این ادعاست. طوسی، مصباح المتهجد، ص ۸۰۵؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۱۵؛ کفعمی، المصباح، ص ۵۳۰؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان، ص ۲۵۰ (دعاهای ایام رجب).

برحسب روایات متواتر، آنان را به امامت معرفی کرده و ائمت را به رهبری ایشان بشارت داده است.<sup>(۱)</sup>

در اخلاق کریمه و صفات پسندیده و علم و معرفت و دانش و زهد و تقوا، وارث اجداد بزرگوار و در عظمت و جلالت زبانزد خاص و عام بود و شخصیت های بزرگ علمی و دینی در برابر او خاضع و فروتن بودند.

محدثان بزرگ و علمای عالی قدر، افتخار کسب علوم از آن حضرت را داشته و در دشوارترین مسائل علمی او را حلال مشکلات می یافتند.

علی بن جعفر - که از مشایخ و مؤلفان بزرگ و علمای بنی هاشم و علویین بود؛ از محضر پدرش حضرت صادق علیه السلام و برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام و برادرزاده اش حضرت رضا علیه السلام کسب علم کرده و به جلالت و فقاہت و دانش مشهور بود - وقتی که عمرش در حدود هشتاد سال بود و عمر شریف امام جواد علیه السلام از پانزده سال شاید تجاوز نکرده بود، به امامت ایشان معترف بود؛ به حدی که دست آن حضرت را می بوسید و می فرمود: «أَنَا لَهُ عَبْدٌ؛ من بنده او هستم».<sup>(۲)</sup>

روایات بسیار در فضایل و کرامات و نصوصی که دلالت بر امامت آن

ص: ۱۵۴

---

۱- (۱) این روایات، برحسب استقصای ناقص حقیر، از دویست و هفتاد متجاوز است.

۲- (۲) کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۶۶؛ ج ۵۰، ص ۳۶؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۲-۲۳۷؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۱۴-۳۱۸.

با اینکه مدّت زندگی امام جواد علیه السلام دیری نپایید؛ و عمر شریف اش به بیست و شش سال نرسید، علوم بسیار از آن بزرگوار صادر شد و مجالس بحث و مناظراتی بین آن حضرت و علمای بزرگ آن زمان صورت می گرفت؛ مانند مناظره علمی و مباحثه ای که با یحیی بن اکثم قاضی القضاة، در حضور مأمون - خلیفه عباسی - و جمعی از بنی عبّاس و دیگران فرمود؛ و در پاسخ به سؤال او، شقوق آن را چنان بیان کرد که قاضی القضاة، حیران و خجل گشت، و حکم تمام آن شقوق را بیان فرموده؛ سپس از یحیی - طبق پیشنهاد مأمون - مسئله ای پرسید که از جواب آن عاجز گردید و حلّ آن مسئله را از شخص امام علیه السلام درخواست کرد و حضرت پاسخ فرمود و بر همه بنی عبّاس واضح شد که طبق گفته مأمون، آن حضرت با وجود کمی سن، افضل و اعلم از همه علماست و خداوند متعال او را به این فضیلت و کمال مزین کرده است. (۲)

ص: ۱۵۵

---

۱- (۱) ر. ک: کلینی، الکافی، باب «الاشارة و النص علی ابی جعفر الثانی علیه السلام»؛ ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۳ و باب «مولد ابی جعفر محمّد بن علی الثانی علیه السلام»، کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹۲-۴۹۷.

۲- (۲) شرح این مجلس مناظره تاریخی و بی نظیر، در کتب معتبر اهل سنّت مانند: الصواعق المحرقة (هیثمی، ج ۲، ص ۵۹۷-۵۹۸)، الاتحاف بحب الاشراف (شبرای، ص ۳۵۰-۳۵۵)، نورالابصار (شبلنجی، ص ۱۶۱)، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی، ص ۳۲۱) و... نقل شده و در کتب شیعه نیز مانند: مناقب آل ابی طالب، (ج ۳، ص ۴۸۸-۴۸۹)، الارشاد (مفید، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۸۹)، اعلام الوری (طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۵) و کشف الغمه (اربلی، ج ۳، ص ۱۴۶-۱۴۸) و بیش از صدها کتاب حدیث و تراجم و تاریخ آمده است.

از جمله مناظرات و مباحثات آن حضرت، مباحثه ای است که برحسب روایت ابن شهر آشوب از کتاب الجلاء والشفاء در سنّ هشت سالگی با جمعی از دانشمندان فرمود و مسائل مشکل آنها را به طور علمی پاسخ داد. (۱)

### امامت در کودکی و کمی سن

دست یافتن به امامت، پیش از سن بلوغ، گرچه تا آن زمان به طور رسمی سابقه نداشت؛ و در بین امامان، هیچ یک در این سن بر مسند امامت ننشسته بودند، ولی در بین سایر انبیا و پیامبران سابقه دار است و حضرت عیسی و یحیی علیهما السلام در کودکی به مقام نبوت رسیدند. قرآن درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛ ۲

«به درستی که من بنده خدا هستم که خداوند به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر گردانیده است.»

ص: ۱۵۶

---

۱- (۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۸۹-۴۹۰.

و درباره حضرت یحیی علیه السلام می فرماید:

وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا؛ ۱

«و فرمان (نبوت) را درحالی که کودکی بیش نبود، به او دادیم».

این مسئله که علوم و دانش های امامان علیهم السلام و قوت فهم و کثرت معارف آنان به واسطه آموزش و گذشت زمان و رشد جسمانی نیست، همواره مقبول خواص و عوام بوده است و کتب تاریخی قطعی و معتبر آن را اثبات می کند.

از دوران کودکی هریک از ایشان، حکایات و داستان های شگفت انگیز بسیاری که حاکی از نبوغ فوق العاده و فعلیت کمالات و فضایل آنهاست، نقل شده است؛ حتی معاویه و یزید و عبدالله بن عمر نیز از علم لدنی آنها سخن می گفتند؛ و مثل ابوحنیفه، وقتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در سن هفت سالگی بودند، از ایشان مسائل فقهی می پرسید و پاسخ می شنید. (۱)

هرکس در حالات آن بزرگواران مطالعه کند و علمی را که در دوران کودکی و بعد از بلوغ از آنها صادر شده را ملاحظه کند، می فهمد که

ص: ۱۵۷

---

۱- (۲) ر. ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۲۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۶.



این همه علم و معرفت از راه تحصیل فراهم نمی شود.

علوم بی پایان امیرالمؤمنین علیه السلام را در همه رشته های علوم اسلامی و حقوق و معارف والهیات و... چگونه می توان با تحصیل، به دست آورد و کدام مکتب و مدرسه غیر از مکتب خاص حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می توانست در آن زمان چنین فارغ التحصیلی داشته باشد و کدام استاد می توانست این شاگرد بی نظیر را تربیت کند و غیر از علی علیه السلام چه کسی می توانست علوم نبوت را حمل کند و باب مدینه علوم نبی شود؟

علوم تمام اصحاب و شاگردان مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر علوم علی علیه السلام قطره ای در مقابل دریا بود.

این علوم از فضل خدا و میراث آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و صدور این علوم اگر از خردسالان تعجب داشته باشد، از سالمندان نیز تعجب دارد. مگر سالمندان دیگر ظرفیت این همه علم را دارند؟ و مگر دانشمندان سالمند، این گونه بدون سابقه و بالبداهه به مسائل مردم پاسخ داده اند؟

در این باب فرقی بین کودک هفت ساله و پیرمرد هفتادساله نیست؛ هر دو باید استعداد خاص و صلاحیت تمام و کمال داشته باشند که بتوانند این علوم را اخذ کرده و مُلَّهُمْ وَ مُفَهِّمٌ وَ مُحَدِّثٌ به آن شوند.

همان گونه که منصور (خلیفه) در مورد امام جعفر صادق علیه السلام گواهی داد که آن حضرت، از کسانی بود که خدا در شأن آنان می فرماید:

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا... ۱۰

«پس کتاب را به بندگان که آنها را برگزیدیم، به ارث دادیم.»

هریک از امامان نیز بنده برگزیده خدا بودند که خدا کتاب و علم کتاب را به ایشان عطا فرمود و هیچ گاه امت، از چنین شخصیتی از اهل بیت علیهم السلام، محروم نخواهد شد.

احادیث «ثقلین»، «سفینه»، (۱) «امان» (۲) و حدیث «فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي» (۳) و روایات دیگر، همه مبین و مؤید این موضوع است.

مرور زمان نیز ثابت کرد، غیر از این ذوات مقدسه، فرد دیگری مصداق این احادیث نیست و ایشان هستند که علمشان از علم خدا و

ص: ۱۵۹

---

۱- (۲) صدوق، کمال الدین ص ۲۴۱؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴؛ طبری امامی، المسترشد، ص ۵۷۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲- (۳) ر. ک: امان الامه، من الضلال والاختلاف، تألیف نگارنده، ص ۱۶۹-۱۷۱.

۳- (۴) حمیری قمی، قرب الاسناد، ص ۷۷؛ صدوق، کمال الدین، ص ۲۲۱؛ کراچکی، کنزالفوائد، ص ۱۵۲.

بصیرتشان، موهبتِ خاصّ خداست و مسلمانان به شرق بروند یا به غرب، علم صحیح را جز در نزد آنها نخواهد یافت.

حضرت زین العابدین علیه السلام برحسب نقل ابن حجر هیتمی شافعی وقتی که آیه شریفه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ ۱

«ای افراد با ایمان از خدا پروا داشته باشید و با راستگویان باشید».

را تلاوت می فرمود، دعایی طولانی می خواند و می فرمود:

«وَذَهَبَ آخِرُونَ إِلَى التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِنَا وَاحْتَجُّوا بِمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ وَتَأَوَّلُوا بِآرَائِهِمْ»؛

«و دیگرانی نیز نسبت به شأن و مقام ما، راه تفریط را پیمودند و با استناد به متشابهات قرآن و تأویل آیات، مطابق رأی خویش، استدلال به عقیده شان نمودند».

تا اینکه فرمود:

«فَالِي مَنْ يَفْرَعُ خَلْفَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَقَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْمَلَّةِ، وَدَانَتْ الْأُمَّةُ بِالْفَرْقَةِ وَالْإِخْتِلَافِ، يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ:

ص: ۱۶۰

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۗ

فَمَنْ الْمَوْثُوقُ بِهِ عَلَى إِبْلَاحِ الْحُجَّةِ، وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ إِلَّا أَهْلَ (أَعْدَالَ خ ل) الْكِتَابِ وَ أُنْبَاءَ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى الَّذِينَ اخْتَبَجَ اللَّهُ بِهِمْ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لَمْ يَدْعِ الْخَلْقَ سِيْدَى مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ. هَلْ تَعْرِفُونَهُمْ أَوْ تَجِدُونَهُمْ إِلَّا مِنْ فُرُوعِ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ، وَ بَقَايَا الصَّفْوَةِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرُّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، وَ بَرَّأَهُمْ مِنَ الْآفَاتِ، وَ افْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ؟»؛ (۱)

«پس آیندگان این امت، به چه کسی پناه برند درحالی که نشانه های دین مندرس شده و از بین رفته است و این امت، به پراکندگی و اختلاف نزدیک شده اند تا آنجا که گروهی از مردم، گروه دیگر را تکفیر می نمایند و خداوند متعال می فرماید: «و همچون کسانی نباشید که پراکنده شده به اختلاف با یکدیگر افتادند، درحالی که شواهد روشن ما به ایشان رسیده بود».

پس چه کسی در ابلاغ و اتمام حجت و بیان حکمت بر این امت پراکنده، مورد اعتماد است؟ آیا فرد دیگری جز

ص: ۱۶۱

---

۱- (۲) هیتمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۴؛ اربلی، كشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۰؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۶۸،

دارندگان کتاب و فرزندان ائمه هدی و چراغ های فروزان هدایت که خداوند، به وجود آنها بر بندگانش احتجاج نموده است، وجود دارد؟ آری خداوند، خلقتش را باطل رها نکرده و آنها را بدون راهنما نگذاشته است. آیا تو آنها را می شناسی و آنها را جز از شاخه های درخت مبارکه امامت و باقی مانده های برگزیده ای که خداوند، ناپاکی را از آنها دور نموده و آنها را کاملاً پیراسته ساخته و آنها را از آفات و بدی ها به دور داشته و دوستی شان را در قرآن واجب ساخته است، می دانی؟»

این بیانات بلیغ، در نهایت صراحت به این مطلب اشاره دارد که جز ائمه هدی و پیشوایان و شخصیت هایی که عدل کتاب خدا هستند، هیچ کس و هیچ مقامی صلاحیت رهبری امت را ندارد و فقط آن بزرگواران محل اعتماد و وثوق و از خطا و اشتباه به دور می باشند، و خدا آنان را از هر رجس و آلائش پاک قرار داده و مودت آنها را بر همه واجب فرموده است.

فصل هفتم: غزوه بدر

اشاره

ص: ۱۶۳



در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، غزوه بدر اتفاق افتاد. (۱)

پیروزی اسلام و مسلمانان در زیر پرچم توحید و فرماندهی وجود شریف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، از پیروزی های بسیار چشمگیر و با عظمت و اهمیت تاریخ اسلام است.

این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود.

مشرکان در این جنگ، از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند. و نفرات و افراد آنها تقریباً، سه برابر سپاه اسلام بود.

پیروزی سپاه اسلام در این جنگ، برای آینده اسلام، از ارزش و اهمیت ویژه ای برخوردار بود و در تعیین مسیر تاریخ اسلام، به حسب ظاهر تأثیر فراوان داشت.

این جنگ، برای دین توحید و آیین جهانی اسلام، ارزش حیاتی داشت و فتحی که در آن نصیب مسلمانان شد، پایه و مادر تمام

ص: ۱۶۵

---

۱- (۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۲۶؛ مفید، مسار الشیعه، ص ۲۹؛ بهائی، توضیح المقاصد، ص ۱۶.



فتوحاتِ آینده گردید؛ و اهمّیت آن تا حدّی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت و به درگاه خداوند متعال عرض کرد:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ قُرَيْشٌ قَدْ أَقْبَلَتْ بِخِيَلِهَا وَفَخَّرَهَا تُحَادُكَ وَتُكَذِّبُ رُسُومَكَ اللَّهُمَّ فَنَصِرِ الَّذِي وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ أَحْسِنْ لَهُمُ الْعُدَاةَ»؛<sup>(۱)</sup>

خدای این قبیله قریش اند که با همه تکبر و تفاخرشان، با تو به مبارزه برخاسته، پیامبرت را تکذیب می نمایند. خدایا نصرت و پیروزی را که به من وعده فرموده ای برسان، خدایا صبحگاهان، به آنها نیکی خویش را ارزانی دار.

و در حدیث دیگر است که وقتی آن حضرت، کثرتِ مشرکان و قلتِ مسلمانان را دید، روی به قبله نموده، عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلُكَ هَذِهِ الْعِصَابَةُ لِأَتَعْبُدَ فِي الْأَرْضِ»؛<sup>(۲)</sup>

«خدایا آنچه را که به من وعده فرمودی به انجام رسان، که اگر این گروه هلاک شوند، دیگر در روی زمین پرستش نخواهی شد».

ص: ۱۶۶

---

۱- (۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۲۱؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۵۹؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۴۱.  
۲- (۲) ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، ج ۷، ص ۹۵؛ ج ۸، ص ۴۷۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۳۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۲۱.

و آن قدر دست هایش را به دعا بلند نگاه داشت که ردایش از دوش مبارک افتاد.

مسلمانان با صبر و استقامت، جهاد کردند و صدق نیت و راستی ایمان و اسلام خود را آشکار ساختند و خدا آنان را یاری نمود و در جنگ پیروز شده، دین را یاری کردند و پافشاری آنها در این جهاد، سبب گسترش دعوت اسلام و ثبات ارکان آن شد.

در این غزوه، مسلمانان از بوته امتحان سربلند بیرون آمدند و نشان دادند که توانایی رساندن دعوت اسلام به جهانیان را دارا هستند و در هنگام فداکاری و جانبازی، اسلام را از اموال و اولاد و جان های خود گرامی تر می دارند.

وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم مشرکان را با اصحاب و سران قوم در میان گذاشت، مقداد بن عمرو به عرض رسانید:

يا رَسُولَ اللَّهِ افْضِ لِمَا أَرَاكَ اللَّهُ فَنَحْنُ مَعَكَ وَاللَّهِ لَا نَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى:

فَاذْهَبِ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ۱

وَ لَكِنْ اذْهَبِ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا مَعَكُمْ مُقَاتِلُونَ؛ (۱)

ص: ۱۶۷

---

۱- (۲) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۱۵؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۶.

مقداد عرض کرد: به هرگونه خدا به تو فرمان می دهد اطاعت کن؛ ما با تویم، به خدا سوگند سخنی را که بنی اسرائیل به موسی گفتند (تو و پروردگارت بروید (و با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم)، نمی گوئیم؛ بلکه می گوئیم با شما علیه دشمن قتال می کنیم.

و سعد بن معاذ، زعیم انصار، عرض کرد:

فَقَدْ آمَنَّا بِكَ وَ صَدَّقْنَاكَ، وَ شَهِدْنَا أَنَّ مَا جِئْتَ بِهِ هُوَ الْحَقُّ وَ أَعْطَيْنَا عَلَى ذَلِكِ عُهُودَنَا وَ مَوَاقِفَنَا عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ، فَأَمَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَا أَرَدْتَ فَنَحْنُ مَعَكَ فَوَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَوْ اسْتَعْرَضْتَ بِنَا هَذَا الْبَحْرَ فَخَضْتَهُ لَخَضْنَا مَعَكَ، مَا تَخَلَّفَ مِنَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ، وَ مَا نَكُرُهُ أَنْ تَلْقَى بِنَا عِدُونًا غَدًا، إِنَّا لَصَبْرٌ فِي الْحَرْبِ صِدْقٌ فِي اللَّقَاءِ لَعَلَّ اللَّهَ يُرِيكَ مِنَّا مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُكَ فَيَسِّرَ بِنَا عَلَى بَرَكَهٍ اللَّهِ؛ (۱)

سعد گفت: ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق می کنیم، و گواهی داده ایم آنچه را آورده ای حق است، و عهد و پیمان بسته ایم که بشنویم و اطاعت کنیم. ای رسول خدا، آنچه را خدا از تو خواسته است، به انجام برسان. سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرد، اگر ما را به دریا ببری، با تو می آییم، و یک نفر از ما تخلف نخواهد کرد. از اینکه ما را به

ص: ۱۶۸

۱- (۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۱۵؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۱؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۶۲.

نبرد دشمن بیری رنجیده خاطر نخواهیم شد. ما در جنگ شکیبا و در هنگام لقاء صادق هستیم. امید است خدا از ما به تو بنمایاند، آنچه را سبب روشنی دیده ات گردد. پس بر برکت خدا ما را ببر.»

مسلمانان در این جنگ به یاری خدا و صدق ایمان، پیروز شدند. این پیروزی ضربه ای مهلک بر پیکر کفر و شرک بود، و با آن آغاز، شرک روبه فنا نهاد.

## قرآن و غزوه بدر

در سوره های آل عمران، نساء، انفال و حج در بیش از چهل آیه، خدا این غزوه و تأییدهای غیبی و کمک ها و یاری هایی را که به مسلمانان نموده، شرح داده؛ و در آیه ۴۱ سوره انفال، این روز تاریخی را «يَوْمُ الْفُرْقَانِ» نامیده است؛ از این جهت که در آن، حق از باطل جدا شد و ظاهر گشت که شرک و بت پرستی باطل، و توحید و خداپرستی، حق است.

آشکار شد، حقی که آسمان و زمین بر آن برپاست، و فطرت و سرشت انسانیت و وجود تمام اشیا بر آن گواهی می دهند، همان دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ حقّ خدایی خدا، یگانگی و خالقیت او، سلطنت و حاکمیت او بر جمیع اشیا، افراد، اصناف و نژادها و خضوع همه عالم آفرینش در برابر قدرت و حکومت مطلقه و تدبیر و تقدیر اوست.

باطل در آن عصر به صورت های گوناگون زمین را فراگرفته، جهان را تاریک ساخته و حجاب حق شده بود. شرک - بت پرستی و خضوع در برابر سلطنتِ فرمانروایانِ طاغی که خود را در روم و ایران و نقاط دیگر، فَعَالِ مَا يَشَاءُ و خدای زمین و مالکِ بندگان خدا می شمردند - رواج یافته بود.

گردنکشان مستبَدی بودند که خود را بر مردم تحمیل کرده و اطاعت خود را بر آنها لازم می دانستند؛ و از آنان چاپلوسی، کرنش و خاکساری می خواستند؛ یا آنان را مجبور به انجام اعمالی می کردند که به طور کامل با آزادی منافات داشت و خود را شریک خدا در حاکمیت بر بندگانش معرّفی کرده و نیز خویش را انبازِ حق می شمردند. از این رو، زمان آن بود که حق آشکار، و باطل محو و مغلوب شود.

حق، پرستش و اطاعت و فرمان بری از خدا، و او را یگانه و یکتا شناختن، و ایجاد نظم جهان و قوانین آن را حق او دانستن است.

باطل، شرک به خدا و پرستش اشخاص، و پیروی از هوی ها، برنامه ها، روش ها و عادت های باطل، و تقلیدهای مذموم و فرمان بری از کسی غیر از خداوند متعال است.

آنچه با وقوع جنگ بدر، بطلان آن آشکار شد، شرک، پرستش افراد و پیکره های آنها و اطاعت از تشریحات و مقررات مجعول بشری بود؛ و حقی که ظاهر گردید، رجوع و بازگشت همه امور، و تشریح شرایع و

تقنین قوانین به خدایی است که جز او خدا و معبودی نیست و بازگشت همه به سوی اوست و غیر از او صاحبِ سلطنت مطلقه و حاکم شرعی وجود ندارد.

با آشکار شدن حق، تعظیم و تکریم غیرخدا ممنوع شد و انسان‌ها مساوی و برابر گردیدند؛ تا جز در برابر خدا و حاکمیت و شریعت او، در برابر هیچ قدرت و زورمندی خاضع نشوند و تعظیم نکنند؛ و کسی نیز نتواند آنها را در هر ناحیه و کشوری که هستند، استعمار و استعمار کند.

این است هسته مرکزی تعالیم اسلام و حقیقتی که رشد و ترقی و آزادی و انسانیت هر جامعه بسته به میزان درک و فهم آن جامعه از این حقیقت است.

روز بدر «یَوْمُ الْفُرْقَانِ» است؛ زیرا فرقان، مرز بین دو عهد و دو عصر اسلامی گردید. عهد گذشته، که عهد صبر و تحمل و بردباری و انتظار وقت و آماده شدن بود؛ و عهد جدید، که عهد حرکت، نهضت، قوت، پیش دستی و دفاع، و مبارزه با ظلم، ستم، جهل و شرک شد. آری، عصر حرکت و دفاع؛ عصر نهضت و جهاد.

اسلام با برنامه‌های اصیل و مسلک مستقل و مکتب جامعی که به جهانیان عرضه می‌دارد، راهنمای فکر و اندیشه، عقیده و اخلاق، نظام اجتماع، نظام دولت، و اعلانگر عام و مطلق آزادی بشر است؛ زیرا

اسلام با دعوت به توحید و الوهیت خدای یگانه و حاکمیت او و کنار گذاردن کسانی که غاصب حکومت و الوهیت خدا هستند، باید با حرکت و پیشروی و قوت و قدرت و جهاد نیز وارد میدان شود، و دست یاری و هدایت و کمک خویش را به سوی همه انسان های محروم و مقید و مسلوب الحقوق دراز کرده و شرّ ظلم و ستم غاصبان و متجاوزان به حکومت خدا و طبقات به اصطلاح ممتاز را از مردم دور کند؛ و تقسیم ها و طبقه بندی هایی را که در آن عصر و تا عصر ما، رایج و سبب محرومیت گروهی و بهره گیری گروه دیگر بود و حتی حقّ تعلیم و تعلّم را از اکثریت مردم سلب می کرد، از بین برد و برای تحقّق این اهداف، نمی توان تا ابد در انتظار ماند.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا غزوه بدر، نزدیک پانزده سال از دوران فرخنده رسالت خود را، به ارشاد و تبلیغ و دعوت به توحید و صبر در برابر آزار و اذیت قوم و ناملایمات گذرانید؛ ولی اسلام فقط شعائر عبادی، تعلیمات اخلاقی، و عقیده قلبی نیست.

اسلام دینی است چندبعدی؛ که تمام جوانب حیات بشر، چون: دولت و حکومت، فرد و اجتماع، حیات و زندگی و دنیا و آخرت را دربرمی گیرد؛ و برای پیاده کردن این اهداف از جانب خدا آمده است و حصول این اهداف و تطبیق واقعی اسلام بر حیات بشر، محتاج به اعمال قدرت و برداشتن موانعی است که بر سر راه این مقاصد قرار دارد.

علاوه بر این، تاریخ و گذشت زمان نشان داد که حکومت های مستبد و جیره خواران مکتب بت پرستی و مزدوران و استثمارگران، از آزادی و تبلیغ و هدایت یاران حق و خداپرستان، به شدت جلوگیری می کردند؛ و کوشش می نمودند تا این چراغ هدایت، که روزه روز تاریکی ها را برطرف و دل های غرق در ظلمت و ضلالت و جهالت را روشن می ساخت، خاموش سازند.

بنابراین، باتوجه به این مسائل نیز، تحقق اهداف اسلام و نگاهداری این یگانه چراغ درخشان هدایت، محتاج به اعمال قدرت و دفاع و جهاد فی سبیل الله شد؛ و نیز از این رو روز بدر «یوم الفرقان» است که اسلام، فرقانی بین دو عهد جاهلیت و اسلام می باشد. بشریت بعد از نظام اسلام، مانند بشریت قبل از آمدن نظام اسلام نیست. عقیده توحید اسلام، افکار را عوض کرد و با آزادی، عدالت و مساوات آشنا ساخت. تساوی حقوق، عدالت و حریت اسلام، در جوامع غیر اسلامی نیز اثر گذاشت و از آن اقتباس شد. (۱)

ص: ۱۷۳

---

۱- (۱) «گوستاولوبون» فرانسوی می گوید: همه مسلمانان جهان، حقیقت مذهب خود را در دو جمله که عبارت از: «لا اله الا الله و محمد رسول الله» باشد بیان می کنند، که از حیث جامعیت، اختصار و سادگی واقعاً حیرت انگیز است. و نیز می گوید: راستی این است که در میان تمام مذاهب دنیا فقط اسلام می باشد که این تاج افتخار را بر سر نهاده و اول از همه وحدانیت صرفه و خالص را در عالم انتشار داده است. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۱۳۰-۱۴۳.



حتی صلیبی ها که برای نبرد با اسلام، به کشورهای ما هجوم آوردند، از تعالیم و اجتماع آزاد و برابر اسلام، برای کشورهای خود که در سیاه چال انحطاط فکری و اخلاقی افتاده و از حقوق انسانی محروم بودند، سوغات های گران بهای فراوانی بردند.

جنگ بدر، فرقان بین دو نوع تفکر در عوامل پیروزی و عوامل شکست شد. یکی تفکر مشرکان و بت پرستان که عوامل پیروزی را اسلحه و مهمات جنگی و کثرت نفرات می شمردند؛ و دیگری تفکر مؤمنان و تربیت شدگان مکتب اسلام، که عوامل پیروزی را در درجه نخست در استقامت، فداکاری و ایمان به هدف، همفکری و مدد و یاری خدا می دانستند.

عوامل ظاهری فتح در صف مشرکان و شکست در جبهه مسلمانان، آن چنان نمایان بود که منافقان گفتند:

غَرَّ هَؤُلَاءِ دِيْنُهُمْ؛۱

«مؤمنان را دینشان مغرور کرده است».

خدا خواست این نبرد که اولین نبرد مهم و جنگ میان اسلام و کفر بود، به پیروزی مسلمانان پایان یابد؛ و قلت مؤمنین بر کثرت بسیار مشرکین غالب و پیروز شوند؛ تا آشکار شود که فتح و پیروزی در

ص: ۱۷۴

جنگ، به روحیه قوی و افراد جانباز و فداکار، و عقیده صالح و هدف پاک، بیشتر ارتباط دارد تا به اسلحه و جمعیت؛ و مسلمان ها بدانند که صاحبان عقاید و اهداف صحیح اجتماعی باید جهاد کنند و ناامید نباشند؛ و اقلیت یا ضعف مادی، سبب تضعیف روحیه و در نهایت عقب نشینی آنها نگردد و منتظر نباشند که توانایی مادی آنها با دشمنان آزادی و غاصبان حقوق انسان ها برابر شود؛ زیرا اگر آنها از لحاظ عده و عده برتری داشته باشند، مسلمانان و حَقّطلبان از جهت روحیه و قوت هدف و عظمت مقصد برتری دارند.

و لَا تَهْنُؤْا وَ لَا تَحْزَنْوْا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ ۱

«و سستی نکنید و غمگین نباشید که اگر ایمان داشته باشید، برتر خواهید بود».

### پرچم دار و قهرمان نمونه جنگ بدر

پرچم دار و علم دار رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر علی علیه السلام بود. (۱)

ابن سعد در الطبقات الکبری از قتاده روایت می کند که: صاحب لواء رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر و در هر جنگ دیگر، علی بن ابی طالب

ص: ۱۷۵

---

۱- (۲) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۱۲-۶۱۳؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۹۲-۹۳.

علیه السلام بود. (۱) طبری در تاریخ خود نقل کرده است که، صاحبِ لواء رسول الله صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام و صاحبِ رایتِ (پرچم) انصار، سعد بن عباده بود. (۲)

قهرمان و یگانه مجاهد و فداکار این غزوه و غزواتِ دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. با اینکه هنوز سنّ آن حضرت به بیست نرسیده و پیش از این غزوه در جنگ و نبرد دیگری شرکت نکرده بود، مردانگی ها و شجاعت هایی که از او ظاهر شد، از افراد باسابقه و رزمندگان و مردان سالخورده ظاهر نگشت. سهم آن حضرت در این میدانِ جهاد، از لحاظ عددِ کسانی که مجاهدان اسلام، از مشرکین کشتند تقریباً برابر با سهام دیگران شد. (۳) طبق روایتِ الارشاد، سی و شش نفر از نامداران مشرکین، به اتفاق اقوال، به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شدند؛ به جز گروهی دیگر که در قاتلان آنها اختلاف شده، و غیر از کسانی که آن حضرت با دیگران در قتلشان شرکت داشت. (۴)

آیه: هَذَا خِطْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ؛ ۵

ص: ۱۷۶

---

۱- (۱) ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۶.

۲- (۲) طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳- (۳) ر. ک: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۷۰۸-۷۱۶.

۴- (۴) مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۷۰-۷۲.

«این دو [گروه] دشمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگارشان باهم ستیزه می کنند».

در مورد مبارزه حضرت علی علیه السلام با ولید بن عُتْبَه؛ و حمزه با عُتْبَه؛ و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب در این غزوه نازل شد. (۱)

معاویه گفت: «علی را در این غزوه دیدم مانند شیر، هیچ کس در نبرد با او ایستادگی نمی کرد، مگر آنکه او را می کشت؛ و بر چیزی نمی زد مگر آنکه آن را پاره می ساخت.» (۲)

طبری روایت می کند: وقتی علی علیه السلام اصحاب الویه را کشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله گروهی از مشرکین قریش را دید؛ به علی علیه السلام فرمود: «بر ایشان حمله کن!» علی علیه السلام بر آنها حمله کرد و آنان را متفرق ساخت و «عمرو بن عبدالله جمحی» را نیز کشت. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله جماعت دیگری از مشرکین را دید؛ باز به علی علیه السلام فرمان حمله داد. علی علیه السلام حمله کرد و آنها را نیز متفرق ساخت و «شیهه بن مالک» را کشت.

جبرئیل گفت: «یا رسول الله! به درستی که هرآینه این است مساوات».

ص: ۱۷۷

- 
- ۱- (۱) بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۶-۷؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۸، ص ۲۴۶؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۲۷۱-۲۷۲؛ طبری، جامع البیان، ج ۱۷، ص ۱۷۲-۱۷۳؛ واحدی، اسباب النزول، ص ۲۳۱؛ طبرسی، مجمع البیان ج ۷، ص ۱۳۹.
- ۲- (۲) ابونعیم اصفهانی، حلیه الأولیاء، ج ۹، ص ۱۴۵؛ فیروزآبادی، فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۱۷.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»؛

«علی از من است و من از او هستم».

جبرئیل گفت:

«وَأَنَا مِنْكُمْ»؛

«من هم از شما هستم».

در این هنگام، این صدا شنیده شد:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا قَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»؛<sup>(۱)</sup>

در غزوه بدر بود که جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، هریک با گروه خود از فرشتگان، هنگامی که علی علیه السلام برای آوردن آب برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب رفته بود، ادای احترام کرده و سلام کردند.<sup>(۲)</sup>

سید حمیری در این اشعار به این فضیلت اشاره کرده است:

أُقْسِمُ بِاللَّهِ وَآلَائِهِ وَالْمَرْءِ عَمَّا قَالَ مَسْئُولٌ

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَى التَّقَى وَالْبِرِّ مَجْبُولٌ<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۷۸

---

۱- (۱) طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲- (۲) ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳۷؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص ۶۸؛ ابن دمشقی، جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۹۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۲۱.

۳- (۳) «به خداوند و نعمت هایش قسم یاد می کنم که هر کس نسبت به گفته خویش مسئول است، به درستی که طینت علی بن ابی طالب بر تقوا و نیکی سرشته شده است».

وی به خداوند و نعمت هایش قسم یاد می کند که هر کس نسبت به گفته خویش مسئول است و به درستی که طینت علی بن ابی طالب علیه السلام بر تقوا و نیکی سرشته شده است. تا آنکه می گوید:

ذَاكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلِهِ عَلَيْهِ مِيكَالٌ وَجَبْرِيْلُ

میکالُ فی أَلْفٍ وَجَبْرِيْلُ فِي أَلْفٍ وَيَتْلُوهُمْ سِرَافِيْلُ (۱)

### قهرمانان دیگر

از مشهورترین قهرمانان نامی جنگ، حمزه، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمّار یاسر و ابودجانه انصاری و دیگران هستند.

از کسانی که در کتاب های سیره به شجاعت و رشادت آنها اشاره نشده و نتوانسته اند که دست به شمشیر و اسلحه برند، ابوبکر و عمر و عثمان می باشند؛ که در این فتح بزرگ، سهم و افتخاری حاصل نکردند.

### نمونه ای از مساوات اسلامی

در این غزوه، مسلمانان هفتاد شتر داشتند که هر دو، یا سه، یا چهار نفر از آنها به تناوب بر یکی از شترها سوار می شدند.

ص: ۱۷۹

---

۱- (۱) «او آن کسی است که در یک شب بر او میکائیل و جبرئیل درود فرستادند؛ میکائیل همراه با هزار ملک و جبرئیل هم با هزار ملک؛ که اسرافیل به دنباله آنها آمد». طوسی، الامالی، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ طبری، بشاره المصطفی، ص ۹۴-۹۵؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۸-۱۹.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در این قسمت، مانند سایر اصحاب و سربازان مجاهد بود. آن حضرت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابولبابه نیز، مانند دیگران یک شتر داشتند که به نوبت بر آن سوار می شدند.

وقتی نوبت پیاده رفتن، به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید علی علیه السلام و ابولبابه عرض می کردند:

«إِرْكَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَنَحْنُ نَمْشِي عَنْكَ»؛<sup>(۱)</sup>

«سوار شو ای پیغمبر خدا، ما به جای تو پیاده راه می رویم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن مظهر عدل الهی و آن معلّم بزرگ انسانیّت و بنیان گذار قوانین مساوات و دموکراسی حقیقی، در پاسخ آنها فرمود:

«مَا أَنْتُمْ بِأَقْوَى عَلَى الْمَشْيِ مِنِّي، وَلَا أَنَا بِأَعْنَى عَنِ الْأَجْرِ مِنْكُمْ»؛<sup>(۲)</sup>

«شما در راه رفتن از من نیرومندتر نیستید و من هم در کسب اجر و ثواب، از شما بی نیازتر نیستم».

درود بر آن امتی که از چنین رهبر بزرگواری پیروی می کند.

ص: ۱۸۰

---

۱- (۱) ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۱؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۲۲؛ ابویعلی موصلی، مسند، ج ۹، ص ۲۴۳؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۵۸.

۲- (۲) احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۲۲؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۶۸.

یقیناً همه صحابه مخلص، با کمال میل دوست داشتند که یک شتر در اختیار پیامبر عزیز و مهربان آنها باشد تا زحمت پیاده رفتن را متحمل نشود و برای آنها که سوار بودند، دیدن اینکه پیامبر خدا و رهبر و پیشوای بزرگشان راه را پیاده طی می کند، بسیار دشوار بود.

ولی رسول اعظم صلی الله علیه و آله بر این روش و آیین مبعوث شده و می خواست این مساوات را برقرار سازد و رهبران و زمامداران را با این رفتار تربیت نموده و به آنها درس فروتنی و تواضع و همکاری با زیردستان بدهد؛ و روش های جبارانه و استعمارگرانه حکومت ها و فرمانروایان گذشته و آینده را محکوم کند و شأن و ارزش بشر را آشکار سازد و حقوق انسان ها را با گفتار و رفتار خود اعلام فرماید. او فقط به رضای خدا و اجر و ثواب و تقرب به درگاه باری تعالی نظر داشت. این روشی است که اگر جوامع مسلمانان معاصر، با آن آشنا شوند، به زودی در مسیر ترقی و پیشرفت وارد شده و با گام های بلند، به سوی اهداف عالی اسلامی، پیش خواهند رفت.

### درس های غزوه بدر

۱. تنها قوت دلیل و برهان، وضوح علمی و استیلای سلطان حق در ضمائر و قلوب، بدون استیلای آن بر عالم خارج و ظواهر اجتماع، سبب حکومت مطلق حق، و محو باطل نخواهد شد و تنها عقیده به



اینکه امری حق و امر دیگر باطل است، حق را در دنیای مردم و زندگی جامعه، میزان و مرجع نساخته و باطل را از دنیای انسان‌ها بیرون نمی‌راند. مادامی که سلطنت باطل باقی باشد و مانند عصر فرعون، اهل حق، استضعاف شوند، جامعه از برکات حکومت حق محروم خواهد بود. باید باطل رانده و کوبیده شود، و حق‌جانشین آن گردد؛ باید حق و حق‌پرستان غالب، و سپاه باطل مغلوب شود، و معنای: **لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ** ظاهر شود.

اسلام، دین حرکت و انقلاب علیه چهره‌های ظلمانی و باطل‌پرستان است؛ و یک نظریه و عقیده ساده ایجابی و علمی نیست.

این درس، از دروس بسیار مهمّ این واقعه است که مسلمانان عصر ما ضرورت آن را باید درک کنند و علت انحطاط مسلمانان را در عدم‌توجه به آن جستجو نمایند.

اسلام در عصر حاضر، برای صدها میلیون از پیروانش به صورت یک

عقیده ساده و نظریه صحیح و استوار، که منطق و علم و برهان آن را تأیید کرده، درآمده است، و مفاهیم دیگر و لزوم ارتباطش با عالم خارج منظور نمی‌شود.

مسلمانان، با کثرت جمعیت و نفوذ و کشورها و ممالکی که در

اختیار دارند، حرکت و نهضت، تشکیل حکومت و ترقی صنعتی و علمی و تطبیق اسلام را با واقعیت اوضاع و اجتماع خود، عملاً جزء مفاهیم اسلام نمی گیرند؛ بنابراین جامعه جاهلی، در سراسر عالم اسلام، جایگزین جامعه اسلام شده و زشت ترین قیافه های مهیب ارتجاع، در اجتماعات آنها خودنمایی دارد.

پری نهفته رخ و دیو، در کرشمه و ناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است

۲. مؤمنان باید متکی به تدبیر خدا و یاری او باشند، و باتوکل در برابر کثرت اهل باطل، خود را نبازند، و شکسته نگردند، و بدانند که نیرومندترین عاملی که در جهاد حق پرستان با اهل باطل، سبب غلبه و پیروزی است، ایمان به مبدأ و حقیقت، ثبات، استقامت، شرافت، هدف و مقصد است.

مجاهدان غزوة بدر، با روحیه قوی، عزم و شوق به یاری حق، میل به شهادت و لقاءالله و اینکه جهاد، منتهی به «احدی الحُسَینِ»<sup>(۱)</sup> یا نصر و پیروزی و یا شهادت و بهشت است، نبرد می کردند و از غرور به

ص: ۱۸۳

---

۱- (۱) اشاره به آیه ۵۲ سوره توبه. «ای پیامبر، به کفار) بگو: که آیا برای ما جز یکی از دو نیکی را انتظار می کشید (نیکی اول: پیروزی بر دشمن، و نیکی دوم: شهادت در راه خدا و وصول به بهشت الهی)، درحالی که ما برای شما امیدوار به عذاب الهی از جانب او، یا بر دست خودمان (پیروزی بر شما) هستیم».

اسلحه و زیادی مهمّات و تکبر و خودخواهی پرهیز داشتند.

با این پشتوانه ها، اهل حق همیشه پیروزند، اگرچه به ظاهر هم مغلوب شوند. اهل باطل مغلوبند، اگرچه به ظاهر غالب شوند.

به طور خلاصه، اسباب نصر و پیروزی - چنانچه از آیات مربوط به غزوه بدر استفاده می شود - عبارت است از:

۱. ثبات در هنگام جهاد و دیدار دشمن و در هر گونه مبارزه با اهل باطل.

۲. اتّصال به ذکر خدا و اتّکا به کمک و تدبیر او.

۳. اطاعت خدا و رسول.

۴. پرهیز از نزاع و اختلاف.

۵. صبر و شکیبایی بر خطرات و مصائب جهاد.

۶. پرهیز از ریاکاری، ستم و خودبینی.

اینها صفاتی است که تقریباً مسلمانان امروز کمتر دارا هستند و عامل

شکست و ضعف آنها در برابر کفار، فقدان این صفات است.

مسلمانان صدر اسلام اگر در جنگی شکست می خوردند، یا از نظر ضعف اقتصادی، یا اسلحه و مهمّات جنگی دشمن را قوی تر می دیدند، از نظر روحی عقب نشینی نکرده و تسلیم نمی شدند و دارایی های خود را با ارزش تر از دارایی دشمن می دانستند و نعمت ایمان را برتر از هر چیز می شمردند؛ و نیروی معنوی و فکری خود را بر قدرت مادی و

ظاهری دشمن غالب و برتر از آن می دیدند.

مسلمانان عصر ما، به جای اتکا به یاری خدا و سرمایه های فکری و معنوی و شجاعت روحی، بیشتر به نیرو و قدرت مادی بیگانگان اعتماد کرده، و فریب وعده های پوچ و نیرنگ های سیاسی آنها را می خورند و در تقلید از عادات زشت آنها با یکدیگر به رقابت پرداخته، با پشت پا زدن به عادات دینی و بی اعتنایی به التزامات اسلامی، خود را به بیگانگان نزدیک می سازند. عده ای به گونه ای غریزه و خودباخته شده اند که نمی توانند به طور فرض در یکی از مجامع بین المللی با لباس ملی و اسلامی شرکت کنند و حتی از بستن کراوات که بندی از بندهای رقیبت است، غافل نمی شوند؛ و در مجالس رسمی خویش هم به کسی که این بند را نبسته باشد، حق شرکت نمی دهند؛ درحالی که می بینیم ملل دیگر، با همان لباس ملی خود در هر مجلس رسمی و بین المللی شرکت می کنند و هیچ کس این التزام را علامت عقب ماندگی آنها نمی شمارد.

اتحاد و اتفاق اسلامی که بزرگترین وسیله قوت و شوکت و پیروزی مسلمانان بود، امروز به نفاق و تجزیه و تقسیم ممالک مبدل شده و در هر نقطه و اقلیمی، اجتماعی مجزا، منفرد و مستقل تشکیل گردیده و حکومت های کوچک و ضعیف، تشتت و تفرق را در عالم اسلام رهبری کرده و برای مصالح و منافع شخصی خود هرگز حاضر نیستند

ص: ۱۸۵

واقعاً علیه منافع استثمارگران شرق و غرب قدمی بردارند و به سوی وحدت اسلامی و برداشتن این فاصله های دروغین و جعلی پیش بروند و بدین سان عالم اسلام را از قوه مرکزی و مرکز ثقل و یک مجمع یا هیئت یا حکومت واحدی که جهان اسلام را رهبری می کند، محروم می سازند.

هرجا نغمه ای و در هر نقطه صدایی بلند است، صدای ناسیونالیسم غربی و ناسیونالیسم های دیگر، گوش ها را کر کرده و ملل اسلام را به نفع بیگانگان رودرروی هم قرار داده است.

بزرگترین عامل بقای دولت یهودی در قلب کشورهای اسلامی، همین تجزیه و پراکندگی است، و این رهبران حکومت ها می باشند که مانع پیروزی مسلمانان هستند.

حکومت ضعیف اردن، به جای حمله به اسرائیل، به اسم وحدت اردن و حفظ استقلال اردن، برخلاف خواست مردم مسلمان آنجا، فداییان را

قتل عام کرد و خیال اسرائیل و ارباب مشترک خود و یهود را از جانب آنها راحت ساخت.

درحالی که کسی نمی پرسد: اصلاً اردن یعنی چه؟ و چگونه اردن باید سیاستی مستقل از کشورهای اسلامی و عربی دیگر، داشته باشد؟

ملیت اردنی، جز حکومت خاندان امیر عبدالله که ساخته بیگانه هستند، برای مردم مسلمان اردن معنا و مفهوم دیگری ندارد.

اما به اسم ملتیت و استقلال، این جزء بسیار کوچک عالم اسلام، با اسلام و مصالح مسلمین مبارزه می کند. البته جزایر و شیخ نشین های خلیج فارس و نقاط دیگر نیز وضعیتی مشابه دارند.

اجتماع واحد صدراسلام، قبایل متشکلت و حکومت های ملوک الطوائفی، قبیله ای واصطکاک منافع و پراکندگی های آنها را تحت لوای اسلام و پرچم توحید و یکتاپرستی، به اتصال، هماهنگی، همفکری و وحدت تبدیل کرد.

در آن روز، مسلمان ها تحت رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حکومتی واحد و ملّتی یکپارچه داشتند، و در سرتاسر عالم اسلام، چیزی به نام «قومیت گروهی»، «تجزیه طلبی» و... وجود نداشت.

هیچ کس در فکر تصاحب منطقه یا ناحیه ای برای خویش نبود. آنان که علیه حکومت ها قیام می کردند، هر کدام مسلمان و پیرو افکار اسلامی بودند، هدفشان تجزیه نبود؛ بلکه تعدیل، اصلاح و برقرار کردن حکومت اسلامی بود.

روزی نیز برای مسلمانان فرا رسید که در هر نقطه ای، فردی زورمند یا دست نشانده بیگانگان و استعمارگران، خود را رهبر محلی معرفی کرده و مردم مسلمان یک نقطه را رودرروی مسلمانان دیگر - که دروغ و تحریکات اجانب، آنها را از هم جدا کرده است - قرار داده و این مستمندان را فدایی و قربانی حکومت خود می کند.

برای مثال، اعراب که جزئی از پیکر اسلام هستند، با عنوان ناسیونالیسم و قومیت عربی خود را از پیکره اسلام و مسلمانان پاکستان، افغانستان، هند، ایران، اندونزی، چین، فیلیپین، و مالایا (مالزی) و نقاط دیگر منفصل ساخته و از ملیت عربی داد سخن سرداده اند. در صورتی که بین خودشان نیز از ملت یکپارچه عربی خبری نیست و متجاوز از صد میلیون ملت عرب زبان در برابر هم، گرفتار ملیت های کوچک و ساختگی شده؛ و با این همه دادی که ملیت و قومیت عربی سرداده اند، نمی توانند و نخواهند توانست (بدون الغای رژیم های غیراسلامی) این صد میلیون عرب را متحد سازند؛ و تجزیه ای را که استعمار در جهان عرب به وجود آورده، از بین ببرند.

در هر گوشه ای، کسی دعوی رهبری کرده، و چیزی را که در نظر نمی گیرند، جوامع خود، افکار، احساسات، عقاید و ارزش انسانی آنهاست.

ملیت سوری، عراقی، اردنی، فلسطینی، مصری، مغربی، تانزانیایی، تونسسی، لیبیایی، سودانی، یمنی جنوبی و شمالی، کویتی، عربی سعودی، الجزایری، حَضَر موتی، مسقطی، قطری، بحرینی، لبنانی و ملیت های دیگر، و میلیون ها میلیون انسان مسلمان نما، به تشویق و تطمیع، یا به زور و تهدید، پای بَیْرَقِ یَکِ اسْتِثْمَارِ گِری شخصیت سینه می زنند و از حقیقت کلمه «جامعه» و آیه کریمه: **إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً**

وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ (۱) غافل شده اند. و در هر جا امتی منتسب به شخص یا فردی ساخته شده و مسلمانان با پرستش او و پیروی از امیال و هوس های او، تعالیم آزادی بخش اسلام و پرستش خدای یگانه و همرنگی اسلامی را کنار گذاشته اند.

پس آن امت واحد و جامعه یگانه ای که قرآن، ما را به آن دعوت می کند، کجاست و کدام یک از این ملل می باشد؟ و آن امتی را که آیه: أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (۲) و نیز: أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۳) وصف می کند، در کجا باید جست؟

اینها که امت واحد نیستند؛ بلکه امت پراکنده و متفرقه هستند که بزرگترین علت بدبختی مسلمانان، و یگانه دلیل بقای نفوذ یگانه در کشورها، جوامع، مدارس، مطبوعات و مؤسسه های فرهنگی ما، و علت شکست مسلمانان از اسرائیل؛ و علت آوارگی آنان در اتیوپی و دیگر نقاط جهان نیز همین پراکندگی و تفرقه است.

این نقص، در جنگ بدر و احزاب، خیبر و غزوات دیگر نبود و حتی در جنگ های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وجود نداشت؛ ولی امروز گریبان گیر

ص: ۱۸۹

---

۱- (۱) انبیاء، ۹۲. «این است امت شما که امتی یگانه است، و منم پروردگار شما، پس مرا پرستید».

۲- (۲) فتح، ۲۹. «و نیز، بر کافران، سخت گیر [و] با همدیگر مهربانند».

۳- (۳) مائده، ۵۴. «[اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران قوی و سخت گیرند».



جامعه اسلامی شده و معادن و ذخایر او را طعمه دیگران می سازد.

مسلمانان صدر اسلام، در سختی ها، صبور و شکیبا بودند و مصیبت های جانکاه، آنها را از هدف و مقصد خویش باز نمی داشت؛ در حالی که مسلمانان امروز، به قدری خودخواه، تن پرور و راحت طلب، دنیادوست و بی گذشت هستند که در برابر هر شدت و سختی، عقب نشینی کرده، روحیه خویش را از دست می دهند و تسلیم می شوند.

مسلمانان صدر اسلام، با خلوص نیت، در راه سعادت بشر و توسعه قلمرو اسلام با پرچم آزادی بشر و حقوق انسان ها کوشا بودند.

عوام فریبی و ریاکاری در آنها کمتر بود؛ در صورتی که زعمای مسلمانان عصر ما، بیشتر به عوام فریبی گرویده و از طریق ریاکاری در مقام فریفتن دیگران هستند.

نظایر این نقایص و عیوب است که جامعه مسلمانان را بیمار ساخته،

و مسلمانان صدر اسلام از آن، مصون بودند.

تا این بیماری ها درمان نشود، امت اسلام توانایی تجدید مجد و عظمت گذشته را نخواهد داشت.

این جاست که حقیقت سخنان جاوید و گران بهای رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکار می شود:

«يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمُ الْأُمَمُ مِنْ كُلِّ أَفْقٍ كَمَا

ص: ۱۹۰

تَدَاعَى الْمَأْكَلَهُ عَلَى قِصْعَتِهَا» قَالَ: قُلْنَا: أَمِنْ قَلْبِهِ بِنَا يَوْمَئِذٍ قَالَ: «أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ، وَ لَكِنْ تَكُونُونَ غُثَاءً كَغُثَاءِ السَّيْلِ وَ يَجْعَلُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ» قَالَ: قُلْنَا: وَ مَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ (الْحَيَاةِ) وَ كَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»؛(۱)

«احتمال دارد که دیگر امت ها بر شما هجوم آورند، به همان گونه که خوردندگان بر کاسه های غذا حمله ور می شوند». گفته شد: آیا حمله وری آنها به طمع کمی ما در آن هنگام است؟

فرمودند: «بلکه در آن هنگام تعداد شما فراوان است، ولی شما همچون کف روی سیل هستید که قلب هایتان را سستی فراگرفته است». گفتند: منظور از سستی چیست؟ فرمود: «محبت دنیا و ناخوش داشتن مرگ».

ص: ۱۹۱

---

۱- (۱) طیالسی، مسند، ص ۱۳۳؛ احمد ابن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۲۷۸؛ ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۱۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۳۳۰؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۲.



## فصل هشتم: فتح مکه و حوادث آن

اشاره

ص: ۱۹۳



إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا؛ ١

«ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی!».

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ؛ ٢

«آن کسی که قرآن را بر تو واجب گردانید، تو را به محلّ خودت (مکه) بازخواهد گردانید.».

یکی از بزرگترین فتوحات اسلام و دین توحید، «فتحِ مکه» بود که برحسب نقل کتاب مسارالشیعه (١) و توضیح المقاصد (٢) و کتب معتبر دیگر، در بیستم ماه مبارک رمضان سالِ هشتم هجرت اتفاق افتاد.

تا سال هشتم هجرت، فتوحات و پیروزی های فراوانی نصیب اسلام شده بود؛ اما شهر مکه، این مرکز شبه جزیره عربستان و جایگاه مسجدالحرام و کعبه معظّمه و قبله گاه اسلام و مسلمین، همچنان در تصرّف بت پرستان و مشرکان باقی مانده، و بت پرستی، فساد و انحطاط اخلاقی، استثمار و استعبادِ انسان ها در آنجا رایج بود.

ص: ١٩٥

---

١- (٣) مفید، مسارالشیعه، ص ٢٦.

٢- (٤) بهائی، توضیح المقاصد، ص ٢٣.

بسیاری از مردم مکه که ندای اسلام را شنیده بودند، آرزومند استقرار حکومت اسلامی و دگرگون شدن آن اوضاع پلید و ناسالم بودند.

بانگ روح بخش توحید، و ندای دلنواز «لا اله الا الله» دل های آنان را تکان داده، و موقعیت بت ها در قلوبشان سست شده، و اوضاع و احوال گذشته، و رژیم جاهلیت در نگاه آنان محکوم گردید و دیگر زور سرنیزه نمی توانست آن وضع را استوار نگاه دارد، و از نفوذ دین خدا در دل این آرزومندان جلوگیری کند. روزبه روز اشتیاق پذیرش اسلام بیشتر می شد و همه جا سخن از اسلام و محمد صلی الله علیه و آله بود.

از این رو، امثال ابوسفیان در میان چنین مردمی جایگاهی نداشتند و دلباختگان ندای اسلام حاضر به شنیدن سخنان گمراه کننده آنان نبودند.

مردم مکه تا سال هشتم هجرت، در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به توحید و یکتاپرستی، مخالفت و مقاومت می کردند و از خرافات و بت ها و پیکره ها حمایت می نمودند.

شاید لشکرکشی و فتح این شهر مقدس و نجات مسجدالحرام و خانه کعبه و تطهیر آن از لوث اصنام و پرستش بت ها، پیش از این، با یک جنگ بزرگ و خونین و دادن تلفات و کشتار زیاد، امکان داشت؛ ولی گویا تقدیر نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله این شهر مقدس را - که یگانه دژ محکم مشرکان، و مرکز تحریکات و جنگ ها و مخالفت ها علیه اسلام بود - با چنان جنگ خونینی فتح نماید.

مردم این شهر، تا آنجا که می توانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت کردند، و مانع از پیشرفت دین خدا و آیین توحید شدند؛ و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان را در فشار اقتصادی قرار داده و ارتباط خود را با آنان قطع کرده، و به مدت سه سال آن حضرت را به همراه خویشاوندانش در «شعب ابی طالب» محصور کردند، و عاقبت، نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را طرح کردند؛ گرچه آن حضرت به امر خدا با کمک و یاری و از خود گذشتگی و فداکاری تاریخی علی علیه السلام به مدینه طیبه هجرت فرمود، و از اجرای طرح ننگین نامردمان و کفار در امان ماند.

آیا نباید شهری که قدر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نشناخت، هرچه زودتر فتح شود؟ و مردمش به خاطر جرایم و جنایاتی که مرتکب شدند به کیفر برسند، تا سبب تسکین آلام درونی ستمدیدگان گردد و بر آن همه زخم ها و جراحات وارده بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله مرهمی گذارده شود؟

به نظر مردم عادی یادآوری آن دورانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی آن مردم مورد آزار و اذیت قرار می گرفت، اقتضا می کرد که آن حضرت هرچه زودتر اهل مکه را مجازات کرده و از آنها انتقام بگیرد و شوکت و قدرت و نیروی خود را به آنها نشان داده، و شهر و دیار و زنان و اموالشان را به عنوان غنایم جنگی میان سپاه خود تقسیم کند؛ اما پیامبر اسلام، پیامبر رحمت بود و آیات:



وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ ۱

«و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ ۲

«و به راستی که تو را خویتی والاست!»

در خطاب به ایشان نازل شده بود.

از کینه توزی و گرفتن انتقام منزّه و مبرّا بود؛ هرگز برای گرفتن انتقام یا مقابله به مثل لشکرکشی نمی کرد.

خواستار خیر برای عموم و توفیق و سعادت و هدایت برای دشمنانش بود؛ توبه وحشی را قبول کرد و با خوش رویی از هریک از دشمنانش که دین اسلام را می پذیرفت، استقبال نمود.

برای اثبات سخن خویش و حاکم کردن عرب بر عجم یا قبیله ای بر قبیله دیگر، پیکار نمی کرد. هدف تمام اقدامات وی، از قیام و جنگ و صلح، عالمگیر نمودن نام خداوند متعال بود.

وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛ ۳

«تا اینکه سخن افراد کافر را پست و سخن خداوند را برتر قرار دهد.»

او برای آزادی انسان ها، گسترش حق و عدالت، رواج دین توحید و رساندن دعوت خدا به جهانیان پیاخاسته، و از اینکه در جنگ و صلح اندیشه های شخصی داشته باشد، مبرا بود؛ و به همین جهت، در فتح مکه شتاب نداشت و منتظر امر خدا و فرصت مناسب بود.

مکه شهری است مقدّس؛ زیارتگاه و قبله گاه هزاران میلیون انسان در مرور قرون و اعصار بوده و خواهد بود.

قرآن مجید از این شهر، از مسجدالحرام و خانه کعبه - که به معماری ابراهیم خلیل الرّحمان علیه السلام، جدّ پیامبر صلی الله علیه و آله و همکاری اسماعیل ذبیح علیه السلام، به امر خدا ساخته شده - تجلیل کرده است؛ چرا که یکی از بزرگترین و شکوهمندترین شعائر اسلامی در این شهر و اطراف آن - عرفات و مَشْعُرُالحرام و منی - باید برگزار شود.

با این اوصاف، آیا بهتر نبود که این شهر، خودش تسلیم شود؟ و فتح این شهر، با فتح قلوب مردم آن توأم باشد؟! و آیا بهتر نبود که برای فتح این شهر، خون های زیادی ریخته نشود؟!

در سال حُدَیْبِیّه، بعضی از افراد که از مقاصد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آگاه نبودند، اصرار داشتند که با توجّه به قدرت سپاه اسلام و توانایی آن بر آزاد کردن مکه، شهر را با توسل به جنگ هر چند خونین - فتح کنند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله که شکیباء، حلیم و بردبار بود، در آن سال چنین مأموریتی از جانب خداوند نداشت. هر چند چشم پوشی از تسخیر مکه بر

مسلمانان گران بود و جاهلان و منافقان زبان به اعتراض گشودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله تا سال هشتم هجرت - که کار اسلام در شبه جزیره بالا گرفت - صبر کرد؛ و قبایل و جماعتی که در بیرون مکه بودند به آن گرویده، و اسلام را از جان و دل پذیرفتند.

شهر مکه تنها مانده و دیگر نگاهداری آن در ظلمت کفر و شرک و آن رژیم فاسد، برای مشرکانی چون ابوسفیان دشوار بود.

خورشید عالمتاب اسلام، تمام صحرا و بیرون مکه و شهرهای عربستان را روشن کرده، و به نقاط دور پرتوافکن شده از ورای دیوارها و پرده های ضخیمی که ابوسفیان ها به دور مکه کشیده بودند، به داخل شهر و خانه ها و دل های مردم مکه نفوذ یافته و قلوب تاریک را روشن می ساخت.

آوازه جامعه آزاد و انسانی اسلام و برنامه ها و تعالیم نجات بخش آن، مردم مکه را به قبول اسلام تشویق می کرد و مقاومت ابوسفیان و حزب وی، نمی توانست شهر مکه را در کفر و شرک نگاه دارد.

علاوه بر این قریش، در چنین موقعیتی پیمان شکنی نموده، عهد خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله نقض کرده و به کمک قبیله «بنی بکر» برخاسته و بر قبیله «بنی خزاعه» که هم پیمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، شیخون زدند و بیست نفر از بنی خزاعه کشته شدند و «عمرو بن سالم خزاعی» با چهل تن از مردم خزاعه به مدینه آمد و شکایت خود را از بنی بکر، در

ضمن قصیده ای به عرض رسانده، دادخواهی نمودند.

در این هنگام و فرصت مناسب، به امر خدا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با ده هزار نفر از مسلمانان آهنگ شهر مکه فرمود.

ابوسفیان و گروه او از مخالفت و مقاومت ناامید شدند و مکه بدون هیچ مقاومت قابل توجهی آزاد شد، و به دین خدا و آیین جدید و قوانین آزادی بخش اسلام گروید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درحالی که سوره «إِنَّا فَتَحْنَا» (فتح) را قرائت می فرمود، وارد مکه و مسجدالحرام شد، و خانه کعبه از بت ها پاک گردید.

### خانه کعبه

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ \* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ؛ ۱

«اولین خانه ای که برای (بندگی و خداپرستی) مردم ایجاد شد، خانه فرخنده مکه (کعبه) که راهنمای همگان (به خداپرستی، قبله) می باشد و در آن نشانه های روشنی (از خداپرستی) از قبیل مقام ابراهیم است».

ص: ۲۰۱

کعبه، اولین خانه ای است که به منظور پرستش خدای یگانه و برای عموم بشر، از سیاه و سفید، عرب و عجم، زن و مرد، عالم و جاهل، فقیر و غنی و همه اصناف و طبقات و رنگ ها و نژادها ساخته شده تا در آنجا همه در عالی ترین مظاهر برادری و برابری، خدا را پرستند و امتیازات قبیله ای و نژادی و جغرافیایی را کنار گذارده، جامه های کبر و نخوتِ امپراطوری و سلطنتی و گردنکشی و استعمار خلق خدا را از خود خلع کنند.

این خانه با همه شرافت و عظمت، به مرور زمان به صورت بزرگترین نمایشگاه بت پرستی و نیایش در برابر پیکره ها درآمده بود؛ از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به مکه رسید و از مرکب فرود آمد، پیش از هر کار به شکستن اصنام و اوثنان پرداخت.

سیصد و شصت بت در اطراف خانه کعبه نصب بود که از میان آنها «بُت هبل» را بزرگتر می دانستند.

بت ها را در زمین محکم و استوار کرده بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با چوبی به آنها اشاره می کرد، یا گوشه کمان در چشم آنها می خالانید، و این آیه را قرائت می فرمود:

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۱

«و بگو که حق آمد و باطل نابود شد؛ به درستی که باطل، نابود شدنی است».

بت‌ها با آن اشاره بر روی زمین سرنگون می‌شدند. برحسب روایت الارشاد، این سیصد و شصت بت را با رصاص به هم بسته بودند. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام مشتی سنگ ریزه گرفته و بر آنها زد و آیه قُلْ جَاءَ الْحَقُّ... را قرائت نمود، همه بت‌ها به رو افتادند؛ سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

### بت پرستی و پیکره پرستی

پیکره پرستی که در عصر ما رایج شده و در میادین و مواضع دیگر، پیکره اشخاص را قرار داده و در روزهای معینی در برابر آن پیکره، تعظیم و نیایش به جای می‌آورند، از همان اندیشه پست بت پرستی برمی‌خیزد؛ یعنی اگر عین بت پرستی نباشد، ریشه آن با بت پرستی در یک مزبله و مرداب قرار دارد.

آری، بدترین و زشت‌ترین مظهر انحطاط فکری بشر، بت پرستی و پیکره پرستی و نیایش در برابر بت و پیکره افراد است که اسلام، به شدت با آن به مبارزه برخاست.

ص: ۲۰۳

پرستش انسان و پرستش پیکره او، نشانه پستی اندیشه و منافی شرافت انسانیست، و با توحید در عبادت - که اسلام به جهان عرضه می دارد - سازگار نیست.

در مرور اعصار و به شهادت تاریخ، افرادی مانند فرعون و شداد، مردم را به پرستش و تملق گویی و کرنش در برابر خود، و ساختن پیکره هاشان مجبور می کردند.

همه پیامبران بر ضد این رویه برخاستند و بشر را هشدار داده و ندای: *مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۱)* را سردادند.

انبیا علیهم السلام این اعمال را از مظاهر کبر و نخوت، خودخواهی و خودپسندی بشر و تحقیر دیگران دانسته و محکوم می کردند.

اسلام، پیکره پرستی و پیکره سازی را حرام و ممنوع ساخت، و آثار آن هم سرانجام باید به وسیله اسلام از بین برود.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله، در آن هنگام که این فتح چشمگیر و ارزنده، نصیب دین خدا شد و با ده هزار سوار، و رؤسای قبایل به مکه آمد، بر سر سفره نان خشک و سرکه نشست و در نهایت تواضع و فروتنی زندگی کرد و لباس و خوراک و مرکب وی آن قدر ساده بود که هر بیننده ای از آن، غرق در شگفتی می شد.

ص: ۲۰۴

---

۱- (۱) انبیاء، ۵۲. «این مجسمه هایی که شما ملازم آنها شده اید، چیستند؟».

## علی علیه السلام بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله

اَبْر دوش پیغمبرِ پاکِ رای خدا دست سود و خداوند پای

برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام پا بر کتف پیامبر صلی الله علیه و آله گذارد و بت ها را به زیر افکند و این گونه، پیامبر صلی الله علیه و آله را در این عمل شکوهمند و افتخارآمیز، یاری داد.

و این است آن فضیلتی که شعرای عرب و عجم آن را به نظم درآورده و نغزترین اشعار را در مورد آن حضرت سروده اند، از جمله این اشعار است:

قِيلَ لِي قُلْ لِعَلِيٍّ مَدْحًا حُبُّهُ يُخَمِدُ نَارًا مُؤَصَّدَةً

قُلْتُ: هَلْ أَمْدَحُ مَنْ فِي فَضْلِهِ صَارَ ذُو اللَّبِّ إِلَى أَنْ عَبَدَهُ

وَالنَّبِيُّ الْمُصْطَفَى قَالَ لَنَا لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعَدَهُ:

وَضَعَ اللَّهُ عَلَى ظَهْرِي يَدًا فَأَرَانِي الْقَلْبَ أَنْ قَدْ بَرَدَهُ

وَعَلَى وَاضِعُ رِجْلَيْهِ لِي بِمَكَانٍ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ

«به من گفتند که در مدح علی علیه السلام شعری بگو؛ زیرا که محبت علی، آتش برافروخته را خاموش می کند. گفتم: آیا مدح کسی را گویم که صاحب عقل از زیادی فضلش بر پرستش او رسیده و پیامبر برگزیده به ما گفت که: در شب معراج وقتی به آسمان رفتم، خداوند بر پشت من دستی گذاشت که در نتیجه آن،



قلب من سرد شد، و علی علیه السلام دو پایش را در همان مکان گذاشت که خداوند دستش را در همان جا گذارده بود».

### عفو و گذشت بی نظیر در تاریخ

همه می دانند که مردم مکه تا چه حد، پیامبر صلی الله علیه و آله عزیز خدا و یاران و اصحاب ایشان را آزار داده و از استهزا و تمسخر و تکذیب و جسارت و بی ادبی های قوی و عملی کوتاهی نکردند. او و یارانش را در «شعب ابی طالب» محصور و در فشار اقتصادی و منع آذوقه گذاردند و گروهی از مؤمنان، ناچار به حبشه هجرت کردند.

پس از آن همه آزار و اذیت، برای کشتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هم پیمان شدند و حتی جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک وطن و حرم کرد و به یثرب هجرت فرمود، باز هم از اذیت او دست برداشتند و به سوی او لشکرکشی کردند.

در این شرایط، پیامبر صلی الله علیه و آله این شهر را فتح می کند. خانه و دیار و همه چیز مردم این شهر در اختیار سپاه اسلام درآمده و هر فرمانی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آنها بدهد، فوراً و بدون چون و چرا اجرا می شود.

اگر بفرماید: «الْقَتْل»، همه اهل مکه کشته می شوند؛ و اگر بفرماید: «الْأَسْر»، همه را تمام اموالشان به غارت می رود؛ و اگر بفرماید

اسیر می سازند؛ ولی آن معدن حلم و گذشت و عفو و رحمت، وقتی شنید که «سعد» می گوید:

«الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ»؛ «الْيَوْمُ تُسْتَحَلُّ الْحُرْمَةُ»؛<sup>(۱)</sup>

«امروز روز خون ریختن و کشتار است؛ امروز حرمت اهل مکه حلال می شود».

فرمود:

«بَلِ الْيَوْمِ يَوْمِ الْمَرْحَمَةِ»؛

«بلکه امروز روز مهر و رحمت است».

و به علی علیه السلام فرمود: «سعد را دریاب، و لُوا را از او بگیر و با رفق و مدارا وارد مکه شو».<sup>(۲)</sup>

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، بزرگان قریش گمان می کردند، همه قتل عام می شوند؛ ولی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر در خانه معظم کعبه ایستاد و گفت:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَ أَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْأَخْرَابَ وَحْدَهُ»؛

ص: ۲۰۷

---

۱- (۱) مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۶۰، ۱۳۵.

۲- (۲) ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۹۷-۵۹۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

«نیست معبودی جز خدای یکتا و یگانه، آنکه وعده اش را وفا کرد و به انجام رسانید، و بنده اش را یاری کرد، و سپاهش را عزت بخشید و دیگر گروه ها را شکست داد».

سپس خطاب به آنها فرمود:

«مَاذَا تَقُولُونَ، وَمَاذَا تَظُنُّونَ؟»؛

«چه می گوئید، و چه گمان می برید؟».

عرض کردند:

نَقُولُ خَيْرًا، وَنَظُنُّ خَيْرًا. أَخِ كَرِيمٍ وَابْنِ أَخِ كَرِيمٍ قَدْ قَدَرْتَ؛ (۱)

سخن به خیر می گوئیم و گمان خیر و نیکویی می بریم. برادری کریم و پسر برادر کریمی هستی که بر ما قدرت یافته ای.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و مظهر رحمت، از این سخنان رقت فرمود و دیدگان وی اشک آلود شد. مردم مکه که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به این حال دیدند، صدایشان به گریه بلند شد و زار می گریستند. آنگاه حضرت فرمود: من آن گویم که برادرم یوسف گفت:

ص: ۲۰۸

---

۱- (۱) کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۲۵؛ ر. ک: صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۲۴۲؛ بحرانی، حلیه الابرار، ج ۱، ص ۳۰۴.

«لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ (۱)

إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطَّلَاقُ»؛ (۲)

«امروز بر شما ملامت و سرزنشی نیست. خدا شما را بیامرزد او رحم کننده ترین رحم کنندگان است. بروید، همه آزادید».

### اعلان آزادی و مساوات حقوقی

پس از این اعلان عفو و گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای خواند و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و از شنوندگان خواست که سخنانش را به کسانی که غایب هستند، برسانند.

فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُم بِالْإِسْلَامِ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَالتَّفَاخُرَ بِأَبَائِهَا وَعَشَائِرِهَا. أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ طِينٍ أَلَا إِنَّ خَيْرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمُكُمْ عَلَيْهِ الْيَوْمَ اتَّقَاكُمْ وَأَطِئُوا عُنُقَكُمْ لَهُ...»؛ (۳)

«خدا به واسطه اسلام از شما نخوت جاهلیت و افتخار به پدران و خویشاوندان را از میان برد. ای مردم شما از آدم هستید، و آدم از گل است، آگاه باشید بهترین و

ص: ۲۰۹

۱- (۱) یوسف، ۹۲.

۲- (۲) کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۳- (۳) کوفی اهوازی، الزهد، ص ۵۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۳.

گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و آنکه از خدا بیشتر اطاعت کند».

در مسجد خیف هم خطبه ای خواند، و در ضمن آن فرمود:

«الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَفَىٰ دِمَائُهُمْ، وَهُمْ يَدُّ عَلَىٰ مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَىٰ بِدِمَتِهِمْ أَذْنَاهُمْ»؛ (۱)

«افراد مؤمن برادر یکدیگرند، خون های آنها باهم برابر است و آنها قدرتی علیه بیگانگان و دشمنانشان می باشند، کمترین فردشان برای امان دادن به پناه جویان کفار اقدام می کند».

و به روایتی این آیه را هم قرائت کرد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ ۲

«ای مردم، به درستی که ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، به درستی که گرامی ترین شما در نزد خداوند، پرهیزکارترین شماست».

ص: ۲۱۰

به این وسیله، مساوات همه اصناف و طبقات و افراد را در دنیایی که در هیچ نقطه ای از نقاط آن، برابری و مساوات وجود نداشت، اعلام کرد؛ و سید قریشی را با سیاه حبشی و عرب را با عجم در حقوق و کسب فضیلت و امتیاز تقوا و علم و معرفت، برابر ساخت، و برنامه ای را که از روز اول به مردم عرضه می داشت، در مکه نیز اعلام کرد و از همین جا کاخ های رفیع و عظیم سلاطین را که در روم و مدائن، براساس استعباد بشر و امتیازات موهوم و با اتلاف نفس ها و بیچاره و محروم کردن خلائق ساخته شده و همواره در آنجا، بزم های عیش و نوش و باده، گسترده می شد، ویران ساخت؛ و عالی ترین نظام انسانی را به بشریت پیشنهاد کرد.

زنده باد محمد، رسول خدا!

درود بر آن پیشوای بزرگ انسان ها!

درود بر یگانه آزادکننده بشر!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

ص: ۲۱۱



## فصل نهم: شهادت حضرت امير المؤمنين عليه السلام

اشاره

ص: ۲۱۳





یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان - که مسیر تاریخ اسلام را تغییر داد - شهادت مولای متقیان، امیرمؤمنان علی علیه السلام بود.

با شهادت آن بزرگوار، اسلام تنها نگهبان دلسوز و یگانه حامی واقعی خود را از دست داد و مسلمانان از برکت وجود پیشوایی محبوب، زمامداری عادل، امامی عالم، رهبری رئوف و مهربان محروم شدند، و امواج بلایا و فتنه ها از هرسو آنها را احاطه کرد.

ضربت ابن ملجم مرادی ضربتی بود که بر پیکر اسلام، عدالت، حرّیت و فضیلت و بر پیکر تمام اهداف عالی انسانی وارد شد.

به مناسبت این حادثه بسیار ناگوار و مصیبت جانکاه و برای آشنایی با ارزشِ تعالیم نجات بخش اسلام و مفاهیم تشیع و برای درک بیشتر بزرگی این جنایت، چند جلوه از شخصیت عظیم و بی نظیر علی علیه السلام را با اعتراف به قصور و عدم لیاقت خویش، زینت بخش این کتاب قرار می دهیم.

### **وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله**

در اوایل بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز مردم، دین جدید را به عنوان یک رویداد جدی و پایدار قبول نکرده، و تحقق چنین وعده هایی را

محال و غیرممکن می دانستند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را باور نداشتند.

در این زمان بعضی از خویشاوندان آن حضرت با او به مخالفت برخاستند و برخی دیگر از آن وضعیّت اظهار نگرانی می کردند؛ زیرا می دیدند محمد صلی الله علیه و آله با دست تهی از مال دنیا و نداشتن اعوان و انصار و لشکر و سپاه، علیه بت ها و خدایان قبایل و رؤسا، زورمندان و توانگران، استعمارگران و ستمکاران، ساحران، رباخواران و جنایت کاران؛ و علیه فساد اوضاع و عادات قیام کرده و همه را به ترک این روش ها دعوت می کند و پیروزی خود را یک امر مسلم می داند.

شاید بسیاری از آنها می پنداشتند که قطعاً صدای محمد صلی الله علیه و آله خاموش شده و کلمه «الله اکبر» و «لا اله الا الله» دل های خیل کثیر بت پرستان را فتح نخواهد کرد، و از سرنوشتی که محمد صلی الله علیه و آله پیش رو داشت و نیز از تضعیف موقعیّت خویش در میان قبایل دیگر، بیمناک بودند.

آنان می گفتند: چگونه گفتن کلمه «لا اله الا الله» باعث ایجاد خضوع در عرب و عجم و دستیابی به گنج های قیصر و کسری خواهد شد؟ و چگونه این همه نفاق و اختلاف و بیگانگی، به دوستی و اتحاد و یگانگی مبدل می شود و نظم نوین و عالی اسلامی و قانون و حکومت الهی جایگزین همه بی نظمی ها و بی قانونی ها و حکومت زور و خودکامگی خواهد شد؟

محمّد صلی الله علیه و آله را می دیدند که نه ثروتی دارد و نه سپاه و لشکری؛ ولی می خواهد به مردم همه چیز بدهد؛ از جمله: آزادی، عزّت نفس، استقلال، اخلاق فاضله، برادری و مساوات. می گوید: شما کلمه توحید را بگویید، شرک را رها کرده و پرستش بت ها را ترک نمایید، صاحب همه چیز می شوید و سروری، سیادت، عزّت، شوکت، حقوق انسانی، عدالت و... نصیب شما می شود.

آنها نمی دانستند که کلمه «لا اله الا الله» منبع تمام خیرات و مبرّات است، و از ثمرات عقیده به توحید بی اطلاع بودند. کلمه توحید، کلمه آزادی، عدالت، مساوات، شرافت و فضیلت است؛ کلمه ای است که اخوّت و برادری را در بین مردم برقرار کرده و بهترین حکومت را که حکومت دموکراسی، در برابر آن بی ارزش است، تأسیس می کند و تمام اختلافات طبقاتی و نژادی و مالی و اجتماعی را از میان برداشته و همه را برابر و مساوی می سازد.

آنها نمی دانستند که این کلمه از زمین و آسمان سنگین تر است، و هیچ کلمه دیگری با آن برابری نمی کند و هر پرده ای را پاره می سازد.

بسیاری نیز این دعوت را با امتیازات و مقامات، استثمار، عادات نکوهیده و با روشی که به آن خو گرفته بودند، مخالف دیده و نمی توانستند از منافع شخصی خود دست بردارند و در ردیف سایر بندگان خدا در صف واحد قرار گیرند.

نمی توانستند (یعنی نمی خواستند) تکبرها و نخوت ها را زیر پا گذارده و با زبردستانِ خویش، خود را برابر قرار دهند.

به همین جهت و دلایلی از این قبیل، با پیشرفتِ دینِ توحید از همان ابتدای راه، مبارزه کردند؛ کارشکنی نمودند و پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داده و مسخره می کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آن مردم، و نیز در مقابل جناح بندی ها و همه رنج ها و مصائب، پایدار ایستاد؛ و برای هدایت جامعه و برچیدن بت پرستی در کوتاه ترین زمان ممکن و آزاد ساختن انسان ها، کوشش و تلاش می کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین اینکه برای پایداری خویش در امر دعوت نیازمند کمک هیچ کس نبود، برای پیشبرد اهدافش، به همکاری دیگران احتیاج داشت؛ زیرا رسالت و بعثت او برای مردم بود. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توانست از مردم چشم بپوشد و همکاری آنها را نادیده بگیرد.

او به یک معاون، قائم مقام واقعی، و کسی که فکر، رسالت و هدف او را درک کرده و دوست بدارد و در راه آن فداکاری و از خود گذشتگی داشته باشد، احتیاج داشت؛ کسی که از تمام مردم شبه جزیره عربستان و تمام مردم دنیا بهتر است.

طبعاً کسی غیر از علی علیه السلام این شرایط را دارا نبود. این نتیجه ای است که با مطالعه منصفانه تاریخ اسلام و تاریخ رجال اسلام و صحابه، به دست می آید.

علی علیه السلام همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از کودکی با آواز دلنواز و ملکوتی خود می خوابانید و نوازش می کرد و پرورش می داد؛ همان کسی که در غار حرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به پرستش و عبادت خدا و تفکر مشغول بود، او را همراهی می کرد. علی علیه السلام همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله تمام علوم خویش را به او آموخت تا نسخه ای از اصل باشد.

او که موحد به دنیا آمد، و موحد از این جهان گذشت، و به پرستش بت ها آلوده نگردید. هرگز در اسلام کسی به سابقه او نمی رسد و هیچگاه از پیامبر صلی الله علیه و آله و دین و روش او جدا نشد و حتی هفت سال پیش از دیگران با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند. (۱) چنانچه در روایت است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ملائکه بر من و علی هفت سال صلوات می فرستادند؛ برای اینکه با من احدی غیر از او نماز نمی گذارد». (۲)

از عقیق کندی روایت شده است که گفت:

بازرگان بودم و در مراسم حج به مکه آمدم و در خانه عباس بن

ص: ۲۱۹

---

۱- (۱) مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۱؛ ۲۹۷-۲۹۸؛ ج ۲، ص ۱۶-۱۷.

۲- (۲) مفید الارشاد، ج ۱، ص ۳۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹؛ ابن بطریق، عمده عیون صحاح الاخبار، ص ۶۵؛ ابوعلم، اهل البیت علیهم السلام، ص ۲۲۷-۲۲۸.

عبدالمطلب منزل کردم. وقتی من و عباس باهم بودیم، دیدیم مردی آمد و روبه کعبه کرد، سپس پسری آمد و بر سمت راست او ایستاد، و زنی آمد و پشت سر او ایستاد، رکوع و سجود به جای آوردند؛ و سر برداشتند. من به عباس گفتم:

موضوع بزرگی است؟

عباس نیز گفت: امر عظیمی است.

این محمّد برادرزاده من است؛ می گوید: خدا او را به رسالت برانگیخته است و اینکه گنج های کسری و قیصر به دست کسانی که به او ایمان آورند، فتح می شود؛ و این پسر، برادرزاده ام، علی بن ابی طالب، است. و این زن، همسر او، خدیجه بنت خویلد است.

و نظیر این حکایت را عبدالله بن مسعود نیز روایت کرده است، و در پایان آن از عباس روایت کرده که گفت: بر روی زمین، غیر از این سه نفر احدی که خدا را به این دین پرستند، وجود ندارد. [\(۱\)](#)

علیه السلام از همان آغاز بعثت، به خلافت و جانشینی و وصایت و وزارت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شد خویشاوندان نزدیک خود را بخواند و انذار کند:

ص: ۲۲۰

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ ۱

«و خویشان نزدیکت را هشدار ده».

برحسب روایات متعدّد و معتبر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنی هاشم را که چهل نفر بودند، دعوت کرده و به علی علیه السلام امر فرمود که غذای اندکی که برای بیش از یک نفر کافی نبود، تهیه کرد.

تمام چهل نفر از آن غذا خوردند و سیر شدند و از ظرف شیری که آن هم بیش از یک نفر را سیراب نمی کرد، به همه شیر نوشاند تا سیراب شدند و پیش از آنکه رسول خدا زبان به سخن باز کند، ابولهب خویشاوندان را متفرّق کرد.

روز دیگر آنها را باز دعوت نمود. وقتی طعام و شیر را تناول کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود:

«ای بنی عبدالمطلب! به خدا سوگند، من جوانمردی از عرب را نمی شناسم که برای قومش چیزی فاضل تر از آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام؛ خدا به من امر فرموده است شما را به سوی او بخوانم. پس کدام یک از شما به من ایمان می آورد، و مرا در امر رسالت یاری می کند، تا برادر، وصی، وزیر و خلیفه من در اهل من، بعد از من باشد».

ص: ۲۲۱



و بنا بر بعضی از روایات، تا سه مرتبه فرمود و هر سه بار کسی به جز علی علیه السلام جواب نداد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي، وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا»؛<sup>(۱)</sup>

«به درستی که این (علیه السلام) برادر و وصی و وزیر و خلیفه من در میان شماست؛ به سخن او گوش کنید و از او اطاعت نمایید».

آن جماعت برخاستند و درحالی که می خندیدند، به ابوطالب گفتند: تو را امر کرد که از پسرت اطاعت کنی.<sup>(۲)</sup> بدین صورت خلافت و جانشینی علی علیه السلام به همگان ابلاغ شد، و بعد از آن نیز در موقعیت های دیگری، این انتخاب به طور صریح اعلام شد، تا زمانی که در غدیر خم سال «حجّه الوداع» پس از نزول آیه مبارکه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛<sup>۳</sup>

ص: ۲۲۲

---

۱- (۱) طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲- (۲) طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۴-۲۶؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۶۳، ۱۸۱، ۱۹۲-۱۹۳.

«ای پیامبر، آنچه را که بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، ابلاغ کن که اگر این کار را انجام ندهی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند».

در آن مجمع عمومی نیز، به امر مؤکد خدا مسئله خلافت و جانشینی رسماً اعلام گردید و امیرالمؤمنین علیه السلام به این سمت برگزیده و منصوب شد. (۱)

### سیره شیخین اعتبار ندارد

مردان صریح و آزاد و حق پرست، همواره غرامت آزادی خواهی و صداقت و حقیقت خود را می پردازند و از طریق حقیقت منحرف نمی شوند و بابت حق و درستی و راستی، بهای سنگینی را متحمل می شوند.

اینان برای اینکه دروغ نگویند و مردم را فریب ندهند و از مسیر تقوای سیاسی بیرون نروند یا به خلف وعده ای ناچار نشوند، بسا می شود که از فرصت ها و موقعیت های حساس و پست های بزرگ و مقام هایی که به آنها پیشنهاد می شود، صرف نظر کنند.

اسلام، دین حقیقت و عدالت و صداقت است؛ چنانچه در قرآن آمده است:

ص: ۲۲۳

---

۱- (۱) در این باره رجوع کنید به: کتب و جوامع حدیث و تفسیر شیعه و اهل سنت و عبقات الانوار و الغدیر.

كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ؛ ١

«در به پا داشتن عدل و داد، استوار باشید و برای خدا گواه باشید، هر چند که بر علیه خود یا پدر و مادر و نزدیکانتان باشد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرماید:

«عَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْتِرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكِذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ»؛ (١)

«علامت ایمان، این است که راستی را در هنگامی که به تو ضرر می زند، بر دروغ هنگامی که به تو سود می دهد برگزینی.»

یکی از علل عمده غلبه ظاهری اهل باطل، بر اهل حق این است که آنان به هر نیرنگی دست می زنند؛ مردم را فریب می دهند؛ دروغ می گویند؛ وعده های پوچ و دروغین می دهند؛ افراد را با رشوه و مقام می خرنند؛ هر حقی را پایمال می کنند؛ افراد حقه باز و خائن و جنایت کار را به مزدوری می گیرند و به هر کار ننگ و خلاف شرافتی تن

ص: ۲۲۴

---

۱- (۲) نهج البلاغه، حکمت ۴۵۸ (ج ۴، ص ۱۰۵)؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۴۳؛ ج ۶۴، ص ۳۱۴.

درمی دهند. همه این اعمال را انجام می دهند، برای اینکه حریف را شکست دهند، و به هدف خویش دست یابند.

این کارها در منطقشان جایز است؛ چون مقصدشان ریاست، حکومت و غلبه بر حریف است. اما اهل حق که مردمانی آزاده و صادق هستند، از به کار بردن این اعمال شیطانی خودداری می نمایند و برای اینان، نتیجه ای که با اعمال نیرنگ و فریب و کلاهبرداری به دست می آید، نه تنها پیروزی نیست، بلکه عین مغلوبیت است.

اگر اهل حق ظاهراً شکست بخورند، مغلوبیت شان نه به علت ضعفِ روش و سوءسیاست آنها، و نه به علت قوتِ روش و حسن سیاستِ اهل باطل است؛ بلکه به شرایط محیط و موقعیت و اوضاع و احوال اجتماعی و رشد فکری و تربیتی جامعه بستگی دارد.

در جوامعی که مردم آن غافل هستند و از نظر فکری چندان رشد نیافته اند، اهل باطل می توانند با دغل بازی و حيله گری و تزویر و ریا جلو بیفتند و مردم ساده و بی خبر را به دام اندازند.

امّا اهل حق، هرگز برای رسیدن به پیروزی، به نیرنگ و حقه بازی و دروغ متوسل نمی شوند و مردم را اغفال و گمراه نمی کنند و خلاف حقیقت نمی گویند، چون هدفشان بنیان حکومت حق و تربیت مردم بر آیین حقیقت است.

این حکومتی است که رهبر آن می فرماید:

«لَوْ أُعْطِيَتْ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلِهِ أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِيرِهِ مَا فَعَلْتُ»؛<sup>(۱)</sup>

«اگر هفت اقلیم جهان را با آنچه در زیر آسمان های آن است به من ببخشند تا اینکه خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از دهان مورچه بیرون بکشم، این کار را نمی کنم».

در تاریخ پر از عبرت اسلام، یکی از مظاهر این دو روش، موقعیت و جایگاهی بود که برای دو فرد سرشناس یعنی علی علیه السلام و عثمان پیش آمد؛ که یکی برای نپذیرفتن یک بدعت و صراحت و ترک مُسامحه و مجامله، از حقّ مسلم خود برکنار شد و دیگری با قبول رسمی آن بدعت و تعهدی که به آن وفا نکرد، به اجبار، والی مردم شد.

چنان که می دانیم، وقتی عمر متوجه شد که ضربت «ابولؤلؤ» او را رهسپار عالم جزا کرده است، بدعت تازه ای به کار بست و روش بی سابقه ای را مقرر کرد که نه زمامداری خود و نه زمامداری سلفش ابوبکر، بر آن اصل استوار بود.

توضیح آنکه چنان که می دانیم، ابوبکر به اسم انتخاب و اجماع (واقع نشده) روی کار آمد! ولی خودش در هنگام مرگ، از اجماع و حقّ

ص: ۲۲۶

---

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ (ج ۲، ص ۲۱۸)؛ عاملی نباطی، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۶۳.

انتخاب ائمت جلوگیری کرد و عُمر را به خلافت تعیین نمود. عمر هم موقع مرگ بدعت دیگری به کار بست؛ و آن این بود که تعیین خلافت را به شورای شش نفری واگذار کرد و سایر ائمت را از اظهار رأی محروم نمود.

بدیهی است که هر سه روش به این دلیل بود که خلیفه منصوب و معین شده از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله را کنار بگذارند.

آنها نخست، مسئله بیعت و اجماع ائمت را مطرح کردند؛ زیرا مشخص بود که اگر بر این اساس موضوع با حضور علی علیه السلام به مشورت گذارده شود و علی علیه السلام مداخله نماید، نمی توانند به سرعت، ابوبکر را انتخاب کنند و با وجود علی علیه السلام و راهنمایی هایی که آن حضرت می فرمود، ابوبکر انتخاب نمی شد. از این رو آنها موضوع را در غیاب علی علیه السلام و سایر بنی هاشم، یک طرفه خاتمه دادند، و چون ابوبکر می دانست که با اجماع ائمت، عمر انتخاب نمی شود و علی علیه السلام روی کار خواهد آمد، حق انتخاب و اجماعی را که خودش بر اساس آن زمان دار شده بود، از تمام ائمت سلب کرد و شخصاً عمر را به ولایتعهدی خود معین نمود.

عمر نیز هنگام مرگ چون می دانست اگر تصمیم در مورد خلافت به مردم واگذار شود، انتخاب علی علیه السلام قطعی است، شورای شش نفره ای را پیشنهاد کرد؛ تا علی علیه السلام در آن شورا برکنار شود؛ و با این عمل،

ضربه جبران ناپذیری را به اسلام و اهداف اسلامی وارد ساخت؛ به طوری که سید قطب از این مسئله اظهار تأسف می کند که رهبر لایق و شایسته و نمونه ای مثل علی علیه السلام خانه نشین شد و مرد نالایق و ضعیف و بی شخصیتی مانند عثمان زمامدار مسلمانان گردید.

اقدام عمر و دستوراتی که در این مورد صادر کرد، به چندین علت، عملی غیر شرعی و جرم بود که ما در مقام بیانِ نقاط ضعف و تخلفات شرعی او نیستیم.

در این قسمت می خواهیم گوشه ای از شورای شش نفری و مظهر دو هدف و روش متضاد آنان را شرح دهیم.

عمر، شورا را در اختیار عبدالرحمن بن عوف - که شوهرخواهر عثمان بود - گذارد؛ زیرا به ابی طلحه انصاری دستور داد: اگر پنج نفر اتفاق کردند و یک نفر مخالفت کرد، گردن آن یک نفر را بزن و اگر چهار نفر اتفاق کردند و دو نفر رأی مخالف دادند، گردن آن دو نفر را بزن و اگر سه نفر بر یک رأی، و سه نفر دیگر بر رأی دیگر اتفاق کردند، رأی آن سه نفری را که عبدالرحمن بن عوف در بین آنهاست، در نظر بگیر؛ و اگر سه نفر دیگر از رأی خود برنگشتند، گردن آنان را بزن!! (واقعاً عجیب است).

در این شورا معلوم بود چهار یا پنج نفر از این شش نفر - که عمر، سوابق آنان را با علی علیه السلام خوب می دانست - به آن حضرت رأی

نمی دهند؛ زیرا طلحه با علی علیه السلام دشمن بود و عبدالرحمن بن عوف، علاوه بر دشمنی با آن حضرت، شوهرخواهر عثمان نیز بود.

سعد وقاص علاوه بر انحراف از علی علیه السلام از قبیله عبدالرحمن بن عوف و تحت نفوذ رأی او بود.

بالاخره به گونه ای این شش نفر انتخاب شده بودند که به فرض اگر سه نفر به علی علیه السلام رأی می دادند، چون عبدالرحمن بن عوف در بین آنها نبود، رأی ایشان بی اعتبار بود.

این شورا با این شکل و ترتیب و با این برنامه عجیب و غریب و مغرضانه شروع به کار کرد. طلحه، به عثمان رأی داد و زبیر به علی علیه السلام و سعد وقاص به عبدالرحمن بن عوف رأی دادند. بنابراین سه نفر کنار رفتند و سه نفر باقی ماندند، علی علیه السلام و عبدالرحمن و عثمان و نقشه مرموز عمر کار خود را کرد.

با این همه، عبدالرحمن چون از جاهت و آبروی خود می ترسید و می دانست که اگر بدون عذر و دلیل، شخص نالایق و بی علم و بی کفایتی را از بنی امیه - که همواره قبیله ای ضد اسلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند - بر کسی چون علی علیه السلام که برادر و وصی و پسرعموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و یگانه وارث علوم آن حضرت و فاتح غزوات و صاحب آن همه مناقب و فضایل بود برگزینند، مورد طعن و لعن و تنفر عمومی واقع می شود و احساسات را علیه خود تحریک می کند و همه می فهمند که



در این انتخاب، غیر از رعایت خویشاوندی، مصلحتی از مصالح اسلام و مسلمین در نظر گرفته نشده و خیانتش آشکار می شود، سرانجام برای جلب نظر قبیله «تیم» و «عدی» و طرف داران ابوبکر و عمر، دست به نیرنگ عجیبی زد تا بهانه ای به دست آورد و علی علیه السلام را کنار بگذارد.

عبدالرحمن و گروهش که می دانستند علی علیه السلام مرد حق است و غیر از کلمه حق، چیز دیگری بر زبانش جاری نمی شود و روشی را که دین اسلام نیاورده باشد، نمی پذیرد و هیچ گونه بدعتی را امضا نمی کند و می خواهد اسلام، بی پیرایه و خالص و پاک باقی بماند. بنابراین طرحی ریختند و شرطی برای بیعت عبدالرحمن معین کردند که برای علی علیه السلام به هیچ وجه قابل قبول نبود.

آنها علاوه بر شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل به سیره ابوبکر و عمر را نیز افزودند و همین شرط بود که برای علی علیه السلام قابل قبول نبود؛ زیرا اولاً، عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله کافست و در آن نقصی نیست که با سیره این دو نفر تکمیل شود.

ثانیاً، معتبر شمردن سیره این دو در امور اسلام و شرع، بدعت و تصرف در حریم دین و مآخذ احکام است.

ثالثاً، سیره این دو از کجا معتبر شده است که شخصی مانند امیرالمؤمنین علیه السلام ملزم به تبعیت از آنها باشد.

رابعاً، در سیره این دو، روش های ضداسلامی صریحی وجود داشت

که نمی توان روش آنها را برای دیگران حجت و دلیل قرار داد.

خامساً، با اینکه در سیره خود این دو نفر، در مواردی تضاد واقع شده است، چگونه برای آیندگان، هر دو سیره معتبر می شود؟!

سادساً، مگر نه عمر بن خطاب و گروهش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از نوشتن وصیّتی که امت پس از آن هرگز گمراه نشوند، مانع شدند (چنانچه در معتبرترین کتب اهل سنت است) و آن جسارتی را که قلم از تحریرش شرم دارد، به مقام مقدّس رسالت کرده و عذرشان این بود که «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ کتاب خدا ما را بس است»<sup>(۱)</sup>. پس چگونه اینک کتاب و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله کافی نمی شود و سیره شیخین را هم اضافه می کنند؟!

آیا غیر از این است که هر شخص عادلّی گواهی می دهد که این افراد، به اسلام و مسلمین خیانت کرده، و اغراض کثیف و ریاست مآبانه خود را بر مصالح عالیّه اسلام مقدّم داشته اند؟

آری، قبول این شرط و صدها شرط ناحق و باطل دیگر، برای افرادی مثل عثمان آسان است؛ زیرا چه مانعی دارد؛ امروز قبول می کنند و فردا که مسلّط بر اوضاع شدند به هیچ کدام عمل نمی کنند!

در نهایت، به این صورت، این بازی سیاسی و نیرنگ آن افراد

ص: ۲۳۱

---

۱- (۱) احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۶؛ بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶.

اغفالگر و عوام فریب و این داستان خیانت و این صفحه سیاه تاریخ پایان پذیرفت. عبدالرحمن، خطاب به علی علیه السلام گفت: به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره شیخین - ابوبکر و عمر - با تو بیعت می کنم.

علی علیه السلام فرمود: «بلکه به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجتهاد رأی خودم». عبدالرحمن روبه سوی عثمان کرد و همان پیشنهاد را به او داد؛ عثمان پذیرفت. عبدالرحمن بار دیگر روبه علی علیه السلام کرد، پیشنهاد و شرط عمل به سیره شیخین را تکرار کرد. علی علیه السلام آن را رد کرد و همان پاسخ اول را فرمود. دوباره روبه عثمان کرد و به او پیشنهاد داد و عثمان بدون قید و شرط پذیرفت. برای سومین بار روبه علی علیه السلام کرد و شرط بیعت را عرضه داشت. علی علیه السلام بر جواب اول چیزی اضافه نفرمود.

سپس عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! (۱)

عبدالرحمن می دانست که اگر هزار مرتبه آن پیشنهاد تکرار شود، علی

ص: ۲۳۲

---

۱- (۱) عبدالرحمن، بزرگترین خیانت ها را به اسلام و مسلمین مرتکب شد، و خود را مصداق این حدیث که در کتب اهل سنت روایت شده است، گردانید: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَىٰ مِنْ عَصَابِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ اَرْضَىٰ لِلَّهِ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ». «هر کس مردی را بر فرماندهی گروهی به کار گمارد، در حالی که در میان آن گروه، فردی هست که خداوند به ریاست او خشنودتر باشد، به خدا و پیامبر و مؤمنین خیانت ورزیده است». حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۴، ص ۹۲-۹۳؛ ابن عقیل علوی، النصائح الکافیة، ص ۶۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۲۵؛ غزالی، حقوق الانسان، ص ۷۲.

علیه السلام نخواهد پذیرفت و چنین بدعت بزرگی را که تصرف در اساس و مأخذ و متن رسالت اسلام است، قبول نخواهد کرد؛ ولی برای عثمان قبول این پیشنهاد، اشکالی پیش نمی آورد؛ چون نه مقتید به حفظ مبانی و اصول و تعالیم اسلام بود و نه به تعهداتی که می کرد ملزم و پایبند بود؛ بنابراین، بدعت را امضا کرد و نه تنها به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرد، بلکه اعتنایی به روش ابوبکر و عمر نیز نمود. امّا در این میدان و در این جایگاه، بر همگان مسلم و معلوم شد که علی علیه السلام تا چه حد به حفظ اصول اسلام پایبند است و هرگز پایمال شدن این اصول را وسیله ای برای رسیدن به مقام و زمامداری قرار نخواهد داد. (۱)

در ضمن، علی علیه السلام با این عمل، به طور رسمی و آشکارا، به قیمت ترک خلافت و امارت، اعتبار سیره ابوبکر و عمر را رد کرد و اسلام را از محدوده افکار و اهوای آنها خارج ساخت.

ص: ۲۳۳

---

۱- (۱) این است آن موقف بزرگی که نویسنده معروف مصری محمد غزالی، در کتاب حقوق الانسان تحت تأثیر آن قرار گرفته و آن را با موقف بسیار عالی و حسّاس دیگر از علی علیه السلام نقل نموده و به هر دو موقف افتخار کرده است. غزالی، حقوق الانسان، ص ۸۹.

روش حکومت و زمامداری در اسلام و رابطه حکومت و جامعه، براساس مساوات، عدالت، احترام، رعایت حقوق همگان، توجه به آزادی افراد و همکاری های صمیمانه و حذف تشریفات بیهوده قرار دارد.

در اسلام فردی حاکم است که مسئولیتش از دیگران بیشتر و خطیرتر باشد. حاکم مانند برادری مهربان و خادمی دلسوز و امین، وظیفه خود را انجام می دهد و حکومت را وسیله اشباع غرایز حیوانی و کبر و نخوت قرار نمی دهد. حاکم نمی تواند خود یا خویشانش را بر دیگران ترجیح دهد یا زندگی پرتجملی داشته باشد؛ یا الگوی زندگی اش را کسری و قیصر قرار دهد؛ یا بیش از حق خود از بیت المال بردارد و با این اعمال، از مردم ساده و محروم فاصله بگیرد. حاکم باید به قدری به مردم نزدیک باشد که هر کس در هررتبه و مقامی که باشد، ساده و بی پیرایه در مجلس او بنشیند و از جانب دیگران تحقیر نشود.

حکومت در جامعه اسلامی باید سرچشمه درخشان عدالت اسلام بوده و از هرگونه استبداد و استثمار، پاک و منزّه باشد.

حکومت علی علیه السلام نشان دهنده تمام این اصول و روشن ترین تجلی حکومت به تمام معنا انسانی و معرّف حقیقی روح عدالت و مساوات اسلام بود. علی علیه السلام تنها کسی بود که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله به اهداف و

تعالیم اسلام آگاه بود. او آئینه تمام‌نمای نظام اسلام، عدالت اسلام و همه برنامه‌های اسلام بود. از این جهت، حکومتش نیز روشنگر مفاهیم اسلامی در حکومت و سیاست و اداره اجتماع و احترام به اصول آزادی و مساوات بود. او زمامداری بود که حوایج خود را شخصاً عهده‌دار می‌شد.

هرگاه امام علیه السلام به بازار می‌رفت و کالایی می‌خرید، خودش آن را به منزل حمل می‌کرد. گاهی اوقات در حالی که بیت‌المال مسلمین در اختیارش بود، شمشیر خود را در معرض فروش می‌گذاشت.

ایشان همواره با ضعیفان و بینوایان مصاحبت داشت و از آنها دلجویی می‌کرد و به کارها و شکایات و مظالم، شخصاً رسیدگی می‌نمود. نان جو می‌خورد و از غذاهای لذیذ تناول نمی‌کرد، و می‌فرمود:

«عَلَّ النَّفْسَ بِالْقُنُوعِ وَإِلَّا طَلَبْتُ مِنْكَ فَوْقَ مَا يَكْفِيهَا»؛<sup>(۱)</sup>

«نفست را به صفت قناعت مداوا کن، و الاً بیشتر از آنچه را که بسش باشد از تو درخواست می‌کند».

امام علیه السلام لباس خود را وصله می‌زد و جامه وصله‌دار می‌پوشید و می‌فرمود:

ص: ۲۳۵

---

۱- (۱) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۶۸؛ بحرانی، حلیه الابرار، ج ۲، ص ۲۳۳؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۶۵؛ ج ۱۵، ص ۲۳۰؛ ج ۱۶، ص ۲۹۸.

«يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ»؛<sup>(۱)</sup>

«قلب انسان به وسیله لباس مندرس، فروتنی می یابد، و نفس انسان رام می شود و دیگر مؤمنین نیز از این روش درس و سرمشق می گیرند».

هنگامی که آن حضرت به سوی شام می رفت، دهقانان انبار ایشان را دیدند، پیاده شدند و مراسمی انجام دادند. حضرت فرمود: این چه کاری است که انجام دادید؟ گفتند: مراسمی است که با آن به امیران (زاممداران) احترام می کنیم. امام علیه السلام فرمود:

«وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا امْرَأُكُمْ وَإِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَتَشْقُونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ!»؛<sup>(۲)</sup>

«به خدا سوگند امیران شما از این کار (از این تملقات و تشریفات) سودی نمی برند. شما خود را در دنیا به رنج و زحمت می اندازید و در آخرت به این کار، شقی و بدبخت می شوید».

وقتی یکی از افراد، درحالی که حضرت، سوار بودند چند قدمی به عنوان احترام، پیاده امیرمؤمنان علیه السلام را مشایعت کرد، این عمل بر خاطر

ص: ۲۳۶

---

۱- (۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳ (ج ۴، ص ۲۳)؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۱۴.

۲- (۲) نهج البلاغه، حکمت ۳۷ (ج ۴، ص ۱۰-۱۱)؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۷۲.

معدلت مآثر آن حضرت گران آمد، فرمود:

«ارْجِعْ فَإِنَّ مَسْئِلَةَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ»؛<sup>(۱)</sup>

«برگرد که پیاده آمدنِ مثل تو با مثل من، برای والی فتنه و برای مؤمن، خواری و ذلت است».

یعنی این گونه رفتار و احترام، باد در بینی حاکمان و زمامداران می اندازد و آنان را به نخوت و تکبر تشویق می کند و کرامت و شرافت و عزت نفس مؤمن را تباہ می سازد.

### مدح و ثنای بی مورد

یکی از اصحاب، در مدح و ثنای آن حضرت بسیار سخن گفت مولا آن را از او نپذیرفت و به او و دیگران تذکر داد که برنامه حکومتی او، برنامه هایی که اسلام آن را میرانده است، نیست و از این مدح ها و سپاس ها، ناراحت است و دوست ندارد از کسی این ثناخوانی ها را بشنود؛ زیرا خداوند در حمد و سپاس و نیایش و عظمت و کبریا، از هر کس سزاوارتر است.

آری، این ثناخوانی های رودررو، در حضور زمامداران، ادوار «آکاسیه» و «قیاصیه» را که اسلام پشت سر گذارده، تجدید می کند.

ص: ۲۳۷

---

۱- (۱) نهج البلاغه، حکمت ۳۲۲ (ج ۴، ص ۷۶-۷۷)؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۴۵.



از جمله، آن حضرت فرمود: با من آن گونه که با ستمکاران و جباران سخن گفته می شود، سخن نگویید و از من آن گونه که در حضور پادشاهان تحفظ کرده می شود، تحفظ نکنید (آنچه را می خواهید با الفاظ و عبارات عادی بیان دارید) و تملق و چاپلوسی ننمایید و گمان نکنید که من از شنیدن سخن حق ناراحت می شوم. تا به اینجا که می فرماید:

«فَإِنَّمَا أَنَا وَانْتُمْ عِبِيدٌ مَّمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ»؛<sup>(۱)</sup>

«جز این نیست که من و شما بندگان مملوکیم از برای پروردگاری که پروردگاری غیر از او نیست».

به نظر ما تمام حسن روابط حکومت با جامعه در درک همین جمله است که حاکم به راستی دریابد که در بندگی، هیچ برتری بر رعایایش ندارد و همه بنده و مملوک پروردگار جهان می باشند. اینجاست که همه توقعات بیجا از بین می رود؛ تمام تکبرها، خودخواهی ها، فرعونیت ها و فخرفروشی ها نابود می شود؛ تمام تشریفات حذف می گردد و وجود حاکم، الگوی تواضع و فروتنی و ادب نسبت به

ص: ۲۳۸

---

۱- (۱) چون این خطبه مشتمل بر مطالب عالیّه ارزنده است، شایسته است که مورد کمال توجه و دقت اهل معرفت واقع شود؛ قسمت هایی از آن در نهج البلاغه، و متن کامل آن در روضه الکافی روایت شده است. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶ (ج ۲، ص ۲۰۱)؛ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۵۶.

رعایا می شود. و اگر رعیت هم این معنای عالی را درک کند، وجودش سرشار از عزت نفس و شرافت می شود و از تملق و نیایش و نسبت دادن عناوین و القاب و مدایح بی معنا، ابا می ورزد؛ در نتیجه عالی ترین روابط بین جامعه و حکومت برقرار می گردد.

### **سند افتخار بشریت و زنده ترین برنامه زمامداری**

یکی از اسناد مهم افتخار جامعه اسلام مخصوصاً تشیع، عهدنامه امیرمؤمنان علیه السلام به مالک اشتر است (۱) که پس از قریب به هزار و چهارصد سال، همچنان معتبرترین اعلامیه حقوق بشر است.

جملات و عبارات این عهدنامه، در هر یک از قسمت های مختلف مملکت داری و توجه به حقوق جامعه و حفظ جنبه های مختلف، ارزنده و جالب و اعجاز آمیز است.

این عهدنامه در گذشته و حال، مورد بررسی دانشمندان و حکیمان بزرگ واقع شده و شرح های بسیاری بر آن نگاشته اند که از جمله شرح توفیق الفکیکی به نام الرّاعی والرّعیه است.

### **یادی از آیت الله بروجردی قدس سره**

روزی از روزها که طبق معمول به محضر استاد بزرگ آیت الله

ص: ۲۳۹

---

۱- (۱) نهج البلاغه، نامه ۵۳ (ج ۳، ص ۸۲-۱۱۱).

العظمیٰ آقای بروجردی قدس سره مشرف شدم، درحالی که از آن سرچشمه علم استفاده می کردم، آن استاد بزرگوار نامه ای را که همان روز به ایشان رسیده بود، به من مرحمت کردند. نامه را گرفتم و مطالعه نمودم. آنچه از نامه در خاطر م باقی مانده است، به طور خلاصه به این مضمون بود: (۱)

شخصی مسیحی، نویسنده و استاد لبنانی، جورج جرداق به محضر آیت الله بروجردی نوشته بود: من درباره تاریخ زندگی امام علی علیه السلام مطالعات بسیار کرده ام و این حقیقت را دریافتم که همه اصولی که در دنیای متمدن معاصر، مورد قبول و اتفاق ملل و امم واقع شده و اساس ترقی و زندگی انسانی شناخته می شود، از زندگی امام، دستورات، روش و رفتار آن حضرت استفاده می شود و علمای اسلام، آنچنان که باید (البته این نظر اوست) به این اصول برنخورده، و یا آن چنان که باید آن را تشریح نکرده اند.

علمای غرب نیز این مطلب را کتمان کرده اند؛ چون نخواسته اند قبول کنند که شخصیتی در شرق، مظهر و مبین تمام این اصول باشد، و من سزاوار ندیدم که چنین شخصیتی در شرق باشد، و شأن و منزلت و حَقّش مجهول بماند؛ بنابراین، این کتاب را نگاشتم، و چون من

ص: ۲۴۰

---

۱- (۱) چون فعلاً نامه در اختیار حقیر نیست و اکنون سال ها گذشته است، آنچه را می نویسم، تقریباً نقل به مضمون و خلاصه مطالب نامه است.

مسیحی هستم، کسی نمی تواند مرا به تعصّب متّهم کند.

نیز نوشته بود که شما را شایسته ترین شخصیتی یافته ام که این کتاب را به او اهدا کنم. بنابراین آن را به شما اهدا می کنم و شما پس از مطالعه، تصدیق می کنید که:

إِنِّي أَنْصَفْتُ الْإِمَامَ بَعْضَ الْإِنصَافِ (۱).

مرحوم استاد، منتظر وصول کتاب بودند که هنوز نرسیده بود. به عرض رساندم که کتاب ان شاء الله تعالی می رسد؛ ولی همین نامه نیز از نظر مطالب و اعترافاتی که در آن است، سند مهمی می باشد.

پس از مدتی کتاب رسید. نام کتاب الامام علی صوت العداله الانسانيه بود؛ که در یک جلد چاپ شده و اخیراً به وضع فعلی در چند جلد درآمده است. حضرت آیت الله پس از آنکه اندکی فرصت یافتند، کتاب را مطالعه کردند و به من نیز امر فرمودند که از ابتدا تا پایان آن را مطالعه کنم و هر جا که اشتباهی به نظر آمد، یادداشت نمایم. من هم به فرمایش استاد آن را مطالعه کرده و آن موارد را یادداشت نمودم و به محضرشان تقدیم کردم.

از جمله مطالب ارزنده ای که در آن کتاب خواندم، بررسی عهدنامه مالک

ص: ۲۴۱

---

۱- (۱) این جمله عین لفظ جورج جرداق است: به درستی که من مرز دادگری را در داوری درباره امام مراعات کردم.

اشتر و مقایسه آن با اعلامیه حقوق بشر بود.<sup>(۱)</sup> این دانشمند مسیحی، مواد اعلامیه حقوق بشر را نوشته و در مقابل هر ماده ای جمله ای از این عهدنامه را قرار داده است و می گوید: این اعلامیه حقوق بشر است، و این هم عهدنامه امام به مالک اشتر. هر دو را که ملاحظه می کنیم، می بینیم در تمام مواد، جملات عهدنامه کامل تر و رساتر است؛ با این تفاوت که:

۱. اعلامیه حقوق بشر را در عصری که به اصطلاح، دنیا پیشرفت کرده، نوشته اند و پس از چند مرتبه تکمیل، به صورت فعلی درآمده است؛ اما علی علیه السلام عهدنامه را بیش از سیزده قرن قبل در موقعی که این حقوق، مطرح و مورد توجه نبوده است، مرقوم فرمود.

۲. در اطراف مواد این عهدنامه و مضمون و الفاظ و متن آن، علمای حقوق و دانشمندان کشورهای مختلف اظهار نظر کرده و بررسی ها نموده، و در روزنامه ها در معرض افکار عموم گذاردند، و با اشتراک مساعی آن را نوشتند؛ اما امام علیه السلام شخصاً و بدون اینکه با احدی مشورت کرده باشد، هنگامی که مالک اشتر را به حکومت مصر معین فرمود، این عهدنامه را نوشت.

ص: ۲۴۲

---

۱- (۱) از آن زمان تا حال دیگر فرصت مراجعه به این کتاب را نیافته ام و اکنون هم که این قسمت را می نویسم، این کتاب را در اختیار ندارم. بنابراین آنچه را که نوشته ام، به صورت اقتباسی از آن کتاب عرضه می دارم. خوانندگان عزیز می توانند برای مطالعه بیشتر به اصل یا ترجمه کتاب مراجعه فرمایند.

۳. اینان وقتی اعلامیه حقوق بشر را نوشتند، هرچه توانستند بر سر ملل دنیا، به خصوص ملل ضعیف و استعمار زده و محروم منت گذارده و به آن افتخار کردند؛ درحالی که امام در اعلام این حقوق برای بشر به احدی منت نمی گذاشت، و آن را انجام وظیفه می دانست.

۴. کسانی که اعلامیه حقوق بشر را به دنیا عرضه داشتند، و خود را بنیان گذار آن (البته به دروغ) معرفی نمودند، خودشان برای این اعلامیه احترامی قائل نیستند؛ و در موقعی که پای منافعشان در بین باشد، مواد آن را زیر پا می گذارند و به آن عمل نمی کنند؛ اما امام علیه السلام به شهادت تاریخ، خودش در عمل به این عهدنامه پیش قدمتر بود، و از مواد آن هرگز تخلف نفرمود.

درباره شخصیت عظیم علی علیه السلام هرچه کلام تعقیب شود، به نهایت نمی رسد. با اینکه هزاران کتاب در مورد شخصیت آن حضرت نوشته شده، مرور زمان روزبه روز وسعت و عظمت آن را آشکارتر می سازد؛ و هرکس در مطالعه تاریخ زندگی و فضیلت آن حضرت وارد می شود، خود را در برابر عظمت هایی تازه می بیند که گمان می کند بر دیگران مجهول مانده است.

بنابراین ضمن عرض معذرت از خوانندگان، و اعتراف به قصور خود در اینجا کتاب را پایان می دهم و متذکر می شوم که حوادث تاریخی ماه رمضان بیشتر از این است که ما درباره اسرار و فلسفه آن بحث کرده ایم

و از نظر آنکه حجم کتاب زیاد نشود، به همین مقدار اکتفا شد. امید است در فرصت دیگر دربارهٔ بقیهٔ حوادث، بحث را ادامه دهیم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ وَصَلَّىٰ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

ص: ۲۴۴

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه، الامام على بن ابى طالب عليه السلام، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دارالمعرفه، ١٤١٢ ق.
٣. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوى، عبدالله بن محمد، تحقيق سامى غريرى، دارالكتاب اسلامى، ١٤٢٣ ق.
٤. الاحتجاج، طبرسى، احمد بن على (م. ٥٦٠ ق.)، تحقيق سيد محمدباقر موسى خراسان، النجف الاشراف، دارالنعمان، ١٣٨٦ ق.
٥. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، ١٤١٤ ق.
٦. الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ ق.)، تحقيق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ ق.
٧. الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبى (م. ٤٦٣ ق.)، تحقيق على محمد بجاوى، بيروت، دارالجيل، ١٤١٢ ق.
٨. اسدالغابه فى معرفه الصحابه، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ٦٣٠ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٩ ق.
٩. انساب الاشراف، بلاذرى، احمد بن يحيى (م. ٢٧٩ ق.)، تحقيق سهيل زكار، رياض زركللى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٧ ق.



١٠. الاصابه فى تمييز الصحابه، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ ق.)، تحقيق عادل احمد، على محمد، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.
١١. اعلام النبوه، ماوردى، على بن محمد (م. ٤٥٠ ق.)، بيروت، دار و مكتبه الهلال، ١٤٠٩ ق.
١٢. اعلام النبوه، ابن ابى حاتم رازى، عبدالرحمن بن محمد (م. ٣٢٧ ق.)، تهران، مؤسسه پژوهشى حكمت و فلسفه ايران، ١٣٨١ ش..
١٣. إعلام الورى بأعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ ق.)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، ١٤١٧ ق.
١٤. اقبال الاعمال، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. ٦٦٤ ق.)، تحقيق جواد قيومى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٠ ق.
١٥. الامالى، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ ق.)، قم، مؤسسه البعثه، ١٤١٧ ق.
١٦. الامالى، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، تحقيق مؤسسه البعثه، قم، دارالثقافه، ١٤١٤ ق.
١٧. امان الامه من الضلال و الاختلاف، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، المطبعه العلميه، ١٣٩٧ ق.
١٨. امتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال و الحفده و المتاع، مقريزى، احمد بن على (م. ٨٤٥ ق.)، تحقيق محمد نميسى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢٠ ق.
١٩. الانوار البهيه فى تواريخ الحجج الالهيه، محدث قمى، عباس (م. ١٣٥٩ ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٧ ق.
٢٠. اهل البيت عليهم السلام، ابو علم، توفيق، القاهره، دارلكتاب الجامعى، ١٤١٣ ق.
٢١. بحار الانوار الجامعه لدرراخبار الائمة الاطهار عليهم السلام، مجلسى، محمدباقر (م. ١١١١ ق.)، تحقيق محمدباقر بهبودى، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٠٣ ق.

۲۲. البدايه و النهايه، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ۷۷۴ ق.)، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۷ ق.

۲۳. بشاره المصطفى صلى الله عليه و آله لشيعة المرتضى عليه السلام، طبري، محمد بن ابى القاسم (م. ۵۲۵ ق.)، تحقيق جواد قيومي، قم، نشر اسلامي، ۱۴۲۰ ق.

۲۴. تاج المواليد فى مواليد الائمة عليهم السلام ووفياتهم، طبرسي، فضل بن حسن (م. ۵۸۴ ق.)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ۱۴۰۶ ق..

۲۵. تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير و الاعلام، ذهبى، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ ق.)، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۴۰۷ ق.

۲۶. تاريخ الأمم والملوك، طبرى، محمد بن جرير (م. ۳۱۰ ق.)، تحقيق گروهى از دانشمندان، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ق.

۲۷. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، على بن حسن (م. ۵۷۱ ق.)، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۵ ق.

۲۸. تاريخ مواليد الائمة عليهم السلام ووفياتهم، ابن خشاب بغدادى، عبدالله بن نصر (م. ۵۶۷ ق.)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ۱۴۰۶ ق.

۲۹. تاريخ اليعقوبى، يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (م. ۲۹۲ ق.)، بيروت، دار صادر.

۳۰. التبيان فى تفسير القرآن، طوسى، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ ق.)، تحقيق احمد قصير عاملى، بيروت، دار احياء التراث العربى.

۳۱. تفسير فرات الكوفى، فرات كوفى، فرات بن ابراهيم (م. ۳۰۷ ق.)، تحقيق محمد كاظم محمودى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۱۰ ق.

۳۲. تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، حر عاملى، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ ق.)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ۱۴۱۴ ق.

۳۳. تمدن اسلام و عرب، لوبون، گوستاو (م. ۱۹۳۱ م.)، ترجمه سيد محمد تقى فخر داعى گيلانى، تهران، بنگاه مطبوعاتى على اكبر علمى، ۱۳۳۴ ش.

٣٤. تنقيح المقال فى علم الرجال، مامقانى، عبدالله (م. ١٣٥١ ق.)، النجف الاشرف، مطبعه المرتضويه، ١٣٥٢ ق.
٣٥. التوحيد، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق سيد هاشم حسيني تهرانى، قم، نشر اسلامى، ١٣٩٨ ق.
٣٦. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق سيد محمد مهدي موسى خرسان، قم، الشريف الرضى، ١٣٦٨ ش.
٣٧. جامع البيان فى تفسير القرآن، طبرى، محمد بن جرير (م. ٣١٠ ق.)، بيروت، دارالمعرفه، ١٤١٢ ق.
٣٨. جامع السعادات، نراقى، محمد مهدي (م. ١٢٠٩ ق.)، تحقيق سيد محمد كلانتر، النجف الاشرف، دارالنعمان.
٣٩. جواهر المطالب فى مناقب الامام على بن ابى طالب عليه السلام، ابن دمشقى، محمد بن احمد دمشقى (م. ٨٧١ ق.)، تحقيق محمد باقر محمودى، قم، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، ١٤١٥ ق.
٤٠. حقوق الانسان بين التعاليم الاسلام و اعلان الامم المتحده، غزالى، محمد، القاهره، المكتبه التجاربه، ١٣٨٣ ق.
٤١. حليه الابرار، بحراني، سيد هاشم حسيني (م. ١١٠٧ ق.)، تحقيق غلامرضا مولانا، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، ١٤١٤ ق.
٤٢. حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله (م. ٤٣٠ ق.)، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٠٥ ق.
٤٣. حيوه الحيوان، دميرى، محمد بن موسى (م. ٨٦٠ ق.)، تهران، چاپ سنگى.
٤٤. الخرائج و الجرائح، قطب راوندى، سعيد بن هبه الله (م. ٥٧٣ ق.)، قم، مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، ١٤٠٩ ق.
٤٥. خصائص الوحي المبين، ابن بطريق، يحيى بن حسن (م. ٦٠٠ ق.)، تحقيق مالك محمودى، قم، دارالقرآن الكريم، ١٤١٧ ق.

٤٦. دارالسلام فيما يتعلق بالرؤيا والمنام، محدث نوري، ميرزا حسين (م. ١٣٢٠ ق.)، تحقيق سيد هاشم رسولي محلاتي، قم، شركة المعارف الاسلاميه.
٤٧. دعائم الاسلام، مغربي، قاضي نعمان بن محمد تميمي (م. ٣٦٣ ق.)، تحقيق آصف فيضي، القاهرة، دارالمعارف، ١٣٨٣ ق.
٤٨. دلائل الامامه، طبري امامي، محمد بن جرير (م. قرن ٥)، قم، مؤسسه البعثه، ١٤١٣ ق.
٤٩. دلائل النبوه و معرفه احوال صاحب الشريعه، بيهقي، احمد بن حسين (م. ٤٥٨ ق.)، تحقيق عبدالمعطي قلعي، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٥ ق.
٥٠. ذخائرالعقبى فى مناقب ذوى القربى، طبرى، احمد بن عبدالله (م. ٦٩٤ ق.)، القاهرة، مكتبه القدسي، ١٣٥٦ ق.
٥١. روح الدين الاسلامي، طباره، عفيف عبدالفتاح، بيروت، ١٩٩٦ م.
٥٢. روضه الواعظين و بصيره المتعظين، فتال نيشابوري، محمد بن حسن (م. ٥٠٨ ق.)، قم، الشريف الرضي، ١٣٧٥ ش.
٥٣. الرياض النضره فى مناقب العشره (مناقب الامام اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام، طبرى، احمد بن محمد (م. ٦٩٤ ق.)، تحقيق محمدباقر محمودي، قم، بوستان كتاب، ١٤٢٥ ق.
٥٤. الزهد، كوفي اهوازي، حسين بن سعيد (م. قرن ٣)، تحقيق ميرزا غلامرضا عرفانيان، قم، المطبعه العلميه، ١٣٩٩ ق.
٥٥. سبل الهدى و الرشاد فى سيره خيرالعباد، صالحى شامى، محمد بن يوسف (م. ٩٤٢ ق.)، تحقيق عادل احمد، على محمد، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٤ ق.
٥٦. سفينه البحار و مدينه الحكم و الآثار، محدث قمى، عباس (م. ١٣٥٩ ق.)، تهران، دارالاسوه، ١٤١٦ ق.
٥٧. سنن ابن ماجه، ابن ماجه قزويني، محمد بن يزيد (م. ٢٧٥ ق.)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دارالفكر.

٥٨. سنن ابي داوود، ابو داوود سجستاني، سليمان بن اشعث (م. ٢٧٥ ق.)، تحقيق سعيد محمد لحام، بيروت، دارالفكر، ١٤١٠ ق.
٥٩. سنن الترمذي، ترمذي، محمد بن عيسى (م. ٢٧٩ ق.)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ ق.
٦٠. السنن الكبرى، بيهقي، احمد بن حسين (م. ٤٥٨ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٤١٦ ق.
٦١. السنن الكبرى، نسائي، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣ ق.)، تحقيق سليمان بنداري، سيد كسروي حسن، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١١ ق.
٦٢. سنن النسائي، نسائي، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٣٤٨ ق.
٦٣. سير اعلام النبلاء، ذهبي، محمد بن احمد (م. ٧٤٨ ق.)، تحقيق شعيب الارنؤوط، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٣ ق.
٦٤. السيره النبويه، ابن هشام، عبدالملك حميري (م. ٢١٣-٨ ق.)، بيروت، دارالمعرفه.
٦٥. السيره النبويه، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ٧٧٤ ق.)، تحقيق مصطفى عبدالواحد، بيروت، دارالمعرفه، ١٣٩٦ ق.
٦٦. شرح احقاق الحق، مرعشي نجفي، سيد شهاب الدين (م. ١٤١١ ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ١٤٠٩ ق.
٦٧. شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار عليهم السلام، مغربي، قاضي نعمان بن محمد تميمي (م. ٣٦٣ ق.)، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، قم، نشر اسلامى، ١٤١٤ ق.
٦٨. شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، عزالدين (م. ٦٥٦ ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربيه، ١٣٧٨ ق.
٦٩. الشيعه والحاكمون، مغنيه، محمدجواد (م. ١٤٠٠ ق.)، بيروت، دارالتعارف.

٧٠. صحيح البخارى، بخارى، محمد بن اسماعيل (م. ٢٥٦ ق.)، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ ق.
٧١. صحيح مسلم، مسلم نيشابورى، مسلم بن حجاج (م. ٢٦١ ق.)، بيروت، دارالفكر.
٧٢. الصراطالمستقيم الى مستحقى التقديم، عاملى نباطى، على بن يونس (م. ٨٧٧ ق.)، تحقيق محمدباقر بهبودى، المكتبه المرتضويه، ١٣٨٤ ق.
٧٣. صلح الحسن عليه السلام، شرف الدين موسى، سيد عبدالحسين (م. ١٣٧٧ ق.).
٧٤. الصواعق المحرقة، هيثمى، احمد بن حجر (م. ٩٧٤ ق.)، تحقيق عبدالرحمن تركى، كامل محمد خراط، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٧ ق.
٧٥. الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد بن سعد (م. ٢٣٠ ق.)، بيروت، دارصادر.
٧٦. عباقت الانوار فى امامه الائمه الاطهار عليهم السلام، لكنهى، ميرحامد حسين (م. ١٣٠٦ ق.)، اصفهان، كتابخانه عمومى امام اميرالمؤمنين على عليه السلام، ١٣٦٦ ش.
٧٧. العددالقويه لدفع المخاوف اليوميه، حلى، على بن يوسف (م. ٧٠٥ ق.)، تحقيق سيد مهدى رجائى، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٨ ق.
٧٨. علل الشرايع، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق محمدصادق بحرالعلوم، النجف الاشرف، المكتبه الحيدريه، ١٣٨٥ ق.
٧٩. عمدہ عيون صحاح الاخبار فى مناقب امام الابرار، ابن بطريق، يحيى بن حسن (م. ٦٠٠ ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٧ ق.
٨٠. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآيات و الاخبار و الاقول (الامام الحسن عليه السلام)، بحراني اصفهاني، عبدالله بن نورالله (م. قرن ١٢)، قم، مدرسه الامام المهدي عليه السلام، ١٤٠٥ ق.
٨١. عوالى اللئالى العزيزيه فى الاحاديث الدينيه، ابن ابى جمهور احسائى، محمد بن على (م. ٨٨٠ ق.)، تحقيق مجتبى عراقى، قم، مطبعه سيدالشهداء، ١٤٠٣ ق.

۸۲. عيون اخبار الرضا عليه السلام، صدوق، محمد بن علي (م. ۳۸۱ ق.)، تحقيق حسين اعلمى، بيروت، مؤسسه الاعلمى، ۱۴۰۴ ق.
۸۳. عيون الحكم والمواعظ، ليثى واسطى، علي بن محمد (م. قرن ۶)، تحقيق حسين حسنى، قم، انتشارات دارالحديث، ۱۳۷۶ ش.
۸۴. الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، امينى، عبدالحسين (م. ۱۳۹۲ ق.)، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۳۹۷ ق.
۸۵. الفصول المهمه فى اصول الائمه، حر عاملى، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ ق.)، تحقيق محمد بن محمد حسن قائينى، مؤسسه معارف اسلامى امام رضا عليه السلام، ۱۴۱۸ ق.
۸۶. الفصول المهمه فى معرفه الائمه عليهم السلام، ابن صباغ مالكى، علي بن محمد (م. ۸۵۵ ق.)، تحقيق سامى غريرى، قم، دارالحديث، ۱۴۲۲ ق.
۸۷. فضائل الخمسه من الصحاح الستة، فيروزآبادى، سيد مرتضى حسيني (م. ۸۷۱ ق.)، تهران، انتشارات اسلاميه، ۱۳۹۲ ق.
۸۸. فضائل الصحابه، نسائى، احمد بن شبيب (م. ۳۰۳ ق.)، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۰۵ ق.
۸۹. قرب الاسناد، حميرى قمى، عبدالله بن جعفر (م. ۳۰۰ ق.)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ۱۴۱۳ ق.
۹۰. الكافى، كلينى، محمد بن يعقوب (م. ۳۲۹ ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۳ ش.
۹۱. الكامل فى التاريخ، ابن اثير جزرى، علي بن محمد (م. ۶۳۰ ق.)، بيروت، دارصادر، ۱۳۸۵ ق.
۹۲. كشف الغمه فى معرفه الائمه عليهم السلام، اربلى، علي بن عيسى (م. ۶۹۳ ق.)، بيروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
۹۳. كشف اليقين فى فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. ۷۲۶ ق.)، تحقيق حسين درگاهى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۱۱ ق.

۹۴. کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۹۵. کنز الفوائد، کراچکی، محمد بن علی (م. ۴۴۹ ق.)، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۹ ش.
۹۶. الکنی و الالقاب، محدث قمی، عباس (م. ۱۳۵۹ ق.)، تهران، مکتبه الصدر.
۹۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ ق.)، تحقیق عده ای از محققین، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۵ ق.
۹۸. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هیثمی، علی بن ابی بکر (م. ۸۰۷ ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
۹۹. المحاسن و المساوی، بیهقی، ابراهیم بن محمد (م. قرن ۴)، مصر.
۱۰۰. المحبر، ابن حبیب بغدادی، محمد بن حبیب (م. ۲۴۵ ق.)، مطبعه الدائرہ، ۱۳۶۱ ق.
۱۰۱. مسار الشیعہ فی مختصر تواریخ الشریعہ، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ ق.)، تحقیق مهدی نجف، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۱۰۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوری، میرزا حسین (م. ۱۳۲۰ ق.)، بیروت، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۱۰۳. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵ ق.)، تحقیق یوسف مرعشلی، بیروت، دارالمعرفه.
۱۰۴. مستدرکات علم رجال الحدیث، نمازی شاهرودی، علی (م. ۱۴۰۵ ق.)، تهران، چاپخانه شفق، ۱۴۱۲ ق.
۱۰۵. المسترشد فی امامه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، طبری امامی، محمد بن جریر (م. قرن ۵)، تحقیق احمد محمودی، مؤسسه فرهنگ اسلامی کوشانیور، ۱۴۱۵ ق.
۱۰۶. مسند ابویعلی الموصلی، ابویعلی موصلی، اسماعیل بن محمد (م. ۳۰۷ ق.)، تحقیق حسین سلیم اسد، دمشق، دارالمأمون للتراث.



١٠٧. مسند ابي داوود الطيالسي، طيالسي، سليمان بن داوود (م. ٢٠٤ ق.)، بيروت، دار المعرفة.
١٠٨. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شيباني (م. ٢٤١ ق.)، بيروت، دار صادر.
١٠٩. مشكاة الانوار في غرر الاخبار، طبرسي، علي بن حسن (م. قرن ٧)، تحقيق مهدي هوشمند، انتشارات دارالحديث، ١٤١٨ ق.
١١٠. المصباح، كفعمي، ابراهيم بن علي (م. ٩٠٥ ق.)، بيروت، مؤسسه الاعلمي، ١٤٠٣ ق.
١١١. مصباح المتهدج، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، بيروت، مؤسسه فقه الشيعه، ١٤١١ ق.
١١٢. المصنف في الاحاديث والآثار، ابن ابي شيبه كوفي، عبدالله بن محمد (م. ٢٣٥ ق.)، تحقيق سعيد لحام، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٩ ق.
١١٣. المصنف، صنعاني، عبدالرزاق بن همام (م. ٢١١ ق.)، تحقيق حبيب الرحمن اعظمي، منشورات المجلس العلمي.
١١٤. معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول صلى الله عليه وآله، زرندي، محمد بن يوسف (م. ٧٥٠ ق.)، تحقيق ماجد بن احمد العطيه.
١١٥. المعارف، ابن قتيبه دينوري، محمد بن مسلم (م. ٢٧٦.)، تحقيق ثروت عكاشه، القاهره، دارالمعارف.
١١٦. معاني الاخبار، صدوق، محمد بن محمد (م. ٣٨١ ق.)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٤ ق.
١١٧. معاويه بن ابي سفيان في الميزان، عقاد، محمود عباس، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٣٨٦ ق.
١١٨. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، خوئي، سيد ابوالقاسم موسوي (م. ١٤١٣ ق.)، ١٤١٣ ق.
١١٩. المعجم الكبير، طبراني، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ ق.)، تحقيق حمدي سلفي، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٤ ق.

١٢٠. المغازى، واقدى، محمد بن عمر (م. ٢٠٧ ق.)، تحقيق مارسدن جونز، بيروت، مؤسسه الاعلمى، ١٤٠٩ ق.
١٢١. مفاتيح الجنان، محدث قمى (م. ١٣٥٩ ق.)، ترجمه مهدي الهى قمشه اى، قم، انتشارات آيين دانش، ١٣٨٦ ش.
١٢٢. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، على بن حسين (م. ٣٥٦ ق.)، تحقيق كاظم مظفر، قم، دارالكتاب، ١٣٨٥ ق.
١٢٣. مكارم الاخلاق، طبرسى، حسن بن فضل (م. ٥٥٤ ق.)، الشريف الرضى، ١٣٩٢ ق.
١٢٤. مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن على (م. ٥٨٨ ق.)، تحقيق گروهى از اساتيد نجف اشرف، النجف الاشرف، المكتبه الحيدريه، ١٣٧٦ ق.
١٢٥. المناقب، خوارزمى، موفق بن احمد (م. ٥٦٨ ق.)، تحقيق مالك محمودى، قم، نشر اسلامى، ١٤١١ ق.
١٢٦. المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك، ابن جوزى، عبدالرحمن بن على (م. ٥٩٧ ق.)، تحقيق محمد و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العمليه، ١٤١٢ ق.
١٢٧. النصائح الكافيه لمن يتولى معاويه، ابن عقيلى علوى، محمد بن عقيلى (م. ١٣٥٠ ق.)، قم، دارالثقافه، ١٤١٢ ق.
١٢٨. نفحات الازهار فى خلاصه عباقات الانوار، حسينى ميلانى، سيد على، چاپخانه مهر، ١٤١٤ ق.
١٢٩. نورالابصار فى مناقب آل بيت النبى المختار، شبلنجى، مؤمن بن حسن (م. ١٢٩٨ ق.)، بيروت، دارالكتب العلميه.
١٣٠. الهم و الحزن، ابن ابى الدنيا، عبدالله بن محمد (م. ٢٨١ ق.)، تحقيق مجدى فتحى السيد، دارالاسلام، ١٤١٢ ق.
١٣١. ينابيع الموده لذوى القربى، قندوزى، سليمان بن ابراهيم (م. ١٢٩٤ ق.)، تحقيق سيد على جمال اشرف حسينى، دارالاسوه، ١٤١٦ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

